

## فهرست

دیباجه ..... ۱۱

### فصل اول: روزنه‌ای به سوی آفتاب

شناسه‌ی آفتاب ..... ۱۴

زادروز آفتاب ..... ۱۵

مراسم نام‌گذاری ..... ۱۵

کنیه و لقب‌ها ..... ۱۶

مادر ..... ۱۶

خاستگاه تربیتی ..... ۱۷

کودکی و نوجوانی ..... ۱۸

شهادت پدر ..... ۱۹

نص بر امامت ..... ۲۰

همسر، فرزندان و نوادگان ..... ۲۳

### فصل دوم: ویژگی‌های اخلاقی

۱. عبادت ..... ۲۷

۲. ساده‌زیستی ..... ۲۸

۲۸	۳. دانش
۳۰	۴. آگاهی از اسرار
۳۲	۵. سخنوری
۳۴	۶. مهربانی
۳۴	۷. احترام به اهل دانش
۳۶	۸. بخشش
۳۷	۹. سخت کوشی
۳۸	۱۰. بردباری
۳۹	۱۱. شکوه و هیبت

#### فصل سوم: مبارزات فرهنگی امام هادی علیه السلام

۴۵	۱. مبارزه‌ی فرهنگی با گروه‌های منحرف عقیدتی
۵۲	۲. تحریر رساله‌ی کلامی
۵۳	۳. مناظره‌های علمی و اعتقادی
۵۶	۴. رفع شبهه‌های دینی
۵۹	۵. مبارزه با خرافه‌پرستی و خرافی‌گرایی
۶۰	۶. پاسخ‌گویی به مسائل گوناگون
۶۳	۷. تربیت شاگردان و تقویت نیروهای ارزشی
۶۷	۸. تبیین جایگاه امامت و نشر فرهنگ اصیل اسلامی
۷۶	۹. بسترسازی فرهنگ انتظار

#### فصل چهارم: مبارزات سیاسی امام هادی علیه السلام

۸۴	چهره و عملکرد حکمرانان معاصر
۸۶	۱. اوضاع سیاسی - اجتماعی عصر امام <small>علیه السلام</small>
۸۶	۱. اوضاع داخلی دولت عباسی

۲. فساد، خوش گذرانی و ولخرجی های دربار ..... ۸۹
۳. شکل گیری جنبش ها و مخالفت با حکومت ..... ۹۰
۴. خفقان زدگی و ایجاد فضای وحشت ..... ۹۳
- پیدایش و گسترش نهضت علویان ..... ۹۶
۱. قیام محمد بن قاسم ..... ۹۷
۲. قیام یحیی بن عمرو ..... ۹۸
۳. قیام حسن بن زید ..... ۹۹
۴. قیام حسین بن محمد ..... ۱۰۰
۵. قیام اسماعیل بن یوسف ..... ۱۰۰
- دلایل ناکامی نهضت علویان ..... ۱۰۱
۱. سرکوب گری شدید عباسیان ..... ۱۰۱
۲. نبود همه جانبه نگری ..... ۱۰۲
۳. کمبود نیروهای انقلابی ..... ۱۰۳
۴. ناهماهنگی اعتقادی عناصر انقلابی ..... ۱۰۳
- موضع گیری امام هادی علیه السلام در برابر نهضت علویان ..... ۱۰۴
- عوامل قیام نکردن امام هادی علیه السلام ..... ۱۰۴
۱. فراهم نبودن شرایط ..... ۱۰۴
۲. حفظ مصالح کلی و دراز مدت جامعه اسلامی ..... ۱۰۵
۳. تلاش برای پی ریزی جامعه بیدار ..... ۱۰۶
- مبارزات سیاسی و اجتماعی امام هادی علیه السلام ..... ۱۰۶
۱. زیر سؤال بردن مشروعیت حکومت ..... ۱۰۷
۲. مبارزه با فقیهان درباری ..... ۱۰۸
۳. نفوذ عاطفی بر برخی درباریان ..... ۱۰۹

۴. تقویت پایگاه‌های مردمی ..... ۱۱۱

#### فصل پنجم: تبعید امام هادی علیه السلام

عباسیان و چالش‌های فراروی ..... ۱۱۴

تبعید امام هادی علیه السلام ..... ۱۱۵

واکنش مردم ..... ۱۱۷

رخدادهای بین راه ..... ۱۱۷

ورود امام هادی علیه السلام به سامرا ..... ۱۲۰

تبعیدگاه نظامی ..... ۱۲۱

کابوس‌های متوکل ..... ۱۲۲

توطئه نافرجام ..... ۱۲۲

قتل متوکل، پایانی کوتاه بر توطئه‌ها ..... ۱۲۴

#### فصل ششم: شهادت امام هادی علیه السلام

آرامشی زودگذر ..... ۱۲۸

جنایت دیوانه‌وار عباسیان ..... ۱۲۹

پرواز به سوی دوست ..... ۱۲۹

بازتاب خیر شهادت امام هادی علیه السلام ..... ۱۳۰

مراسم تشییع و خاک سپاری ..... ۱۳۰

حرم مطهر امام هادی علیه السلام ..... ۱۳۱

زیارت‌نامه امام هادی علیه السلام ..... ۱۳۳

#### فصل هفتم: گلبرگی از آفتاب

گزیده‌ای از سخنان، سیره و کرامات ..... ۱۳۶

۱. جایگاه اطاعت از خدا ..... ۱۳۶

۲. انتقادپذیری ..... ۱۳۶

۳. دوستی واقعی ..... ۱۳۶
۴. جایگاه حایر حسینی علیه السلام ..... ۱۳۶
۵. پی آمد بی اعتنایی به مکر خدا ..... ۱۳۷
۶. شکرگزاری راستین ..... ۱۳۷
۷. انسان پست ..... ۱۳۷
۸. بازار دنیا ..... ۱۳۷
۹. پی آمد زشتی ها ..... ۱۳۷
۱۰. سرانجام چاپلوسی ..... ۱۳۷
۱۱. بهتر از نیکی و زیباتر از زیبایی ..... ۱۳۸
۱۲. توقع بی جا ..... ۱۳۸
۱۳. برداشت نیکو از نعمت ها ..... ۱۳۸
۱۴. خشم به زبردستان ..... ۱۳۸
۱۵. عاقبت نارضایتی والدین ..... ۱۳۸
۱۷. همراهان دنیا و آخرت ..... ۱۳۸
۱۸. تمسخر ..... ۱۳۸
۱۹. ناگزیری از مرگ ..... ۱۳۹
۲۰. عزم و اراده ..... ۱۳۹
۲۱. ظهور مقدرات ..... ۱۳۹
۲۲. خودخواهی ..... ۱۳۹
۲۳. بی ثمر بودن جدال ..... ۱۳۹
۲۴. نتیجه ی صله رحم ..... ۱۳۹
۲۵. پی آمد فقر و تنگ دستی ..... ۱۴۰
۲۶. پارسایی راستین ..... ۱۴۰

۱۴۰	.....	سیره
۱۴۰	.....	دوری از هم نشین بد
۱۴۱	.....	خیرخواهی
۱۴۱	.....	پاداش بردباری
۱۴۲	.....	برادری و کسب حلال
۱۴۳	.....	حقیقت مرگ
۱۴۳	.....	کرامات
۱۴۳	.....	لشکر حق
۱۴۴	.....	زینب کذابیه
۱۴۶	.....	پیش گویی
۱۴۸	.....	پرسش
۱۵۱	.....	کتاب نامه

## دیباچه

پس از ظهور اسلام در سرزمین حجاز، چالش‌های فراوانی در مسیر رشد و توسعه‌ی این مکتب وجود داشت. البته پس از رحلت رسول گرامی اسلام ﷺ، نخستین و شاید بزرگ‌ترین آسیب متوجه این دین گردید و آن، اختلافات و کشمکش‌های بسیاری بود که بر سر حاکمیت رخ داد و در نتیجه، حوادث ناگواری را به بار آورد. بدعت‌ها و انحرافات عقیدتی زیادی نیز در این مسیر پدیدار شد که هر یک، به گونه‌ای دامن‌گیر جامعه‌ی مسلمانان گردید. با روی کار آمدن دولت عباسیان، و گسترش ترجمه و تدوین کتاب‌های غیر اسلامی، سیر جدیدی در پیدایش مکتب‌های عقیدتی مختلف در جهان اسلام آغاز شد و گونه‌ای دگراندیشی در میان اندیشمندان اسلامی پدید آمد که پی‌آمدهای آن در نشست‌های علمی آن دوران بازتاب یافته است. البته این دگراندیشی نوین، در حمایت‌های دربار، به‌ویژه مأمون ریشه داشت.

در این میان، هوشیاری امامان معصوم علیهم‌السلام سده‌ی پایدار در برابر این توطئه‌ها به‌شمار می‌رفت. دوران زندگانی و امامت امام هادی علیه‌السلام نیز خالی از این سیاست بازی‌ها نبود و بر سنگینی مسئولیت و رسالت امام،

به عنوان برترین مرجع پاسخ‌گویی به شبهه‌ها و کج‌اندیشی‌ها و برجسته‌ترین جایگاه در رهبری شیعه می‌افزود. خفقان شدید و فشار بیش از حد دستگاه حاکم بر امام و شیعیان، این سنگینی را دوچندان می‌کرد؛ به گونه‌ای که امام، خود و هوادارانش را به درپیش گرفتن سیاست پنهان‌کاری در مراودات اجتماعی ملزم می‌ساخت. کینه‌توزی بیش از حد عباسیان با خاندان پیامبر اکرم ﷺ سبب شد عرصه هر روز بر آنان تنگ‌تر شود و با تبعید و تحت‌مراقبت قرار دادن امام، تشنگان زلال دانش و بینش او را از دریای بی‌کران وجودش دور نگاه دارند. بنابراین، دوران سی و سه ساله‌ی امامت امام هادی علیه‌السلام شاهد تلاش‌های گسترده و مبارزات خستگی‌ناپذیر ایشان در عرصه‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی است. مجموعه حاضر، رهاوردی با نگاهی تحلیلی به رویدادهای مهم زندگانی امام هادی علیه‌السلام است که ابتدا به رخدادهای آغازین زندگانی و بیان ویژگی‌های برجسته‌ی اخلاقی ایشان، درپچه‌ای گشوده است. سپس با بررسی شرایط فرهنگی و سیاسی حاکم بر آن روزگار و مبارزات فرهنگی و سیاسی امام، فضای فرهنگی و سیاسی دوران امامت ایشان را ترسیم و با تحلیل جریان تبعید و شهادت امام و پی‌آمدهای آن، برگ‌هایی از کتاب زندگانی پر خیر و برکت ایشان را مرور کرده است. گلبهرگی از سخنان و حکایات آموزنده و کرامت‌های امام نیز پیش‌کش مخاطبان شده است. امید که درخور توجه حضرت ولی عصر - ارواحنا فداه - قرار گیرد.

بمَنَّهُ و کَرَمَهُ

ابوالفضل هادی منش - قم المقدسه

رمضان المبارک ۱۴۳۴ قمری

hadimanesh1@gmail.com



# **فصل اول**

## **روزنه‌ای به سوی آفتاب**

## شناسه‌ی آفتاب

نام: علی

کنیه: ابوالحسن

لقب‌های معروف: نقی، هادی، امین، عسکری

نام پدر و مادر: امام جواد علیه السلام و سمانه‌ی مغربیه علیها السلام

زمان و مکان ولادت: پانزدهم ذیحجه سال ۲۱۲ هـ.ق - مدینه، دهکده‌ی صریا

زمان و مکان شهادت: سوم رجب سال ۲۵۴ هـ.ق، سامرا

مدت امامت: ۳۳ سال

مرقد شریف: سامرا

طاغوت‌های معاصر:

۱. معتصم (۲۱۷-۲۲۷ هـ.ق)

۲. واثق (۲۲۷-۲۳۲ هـ.ق)

۳. متوکل (۲۳۲-۲۴۸ هـ.ق)

۴. منتصر (شش ماه)

۵. مستعین (۲۴۸-۲۵۲ هـ.ق)

۶. معتز (۲۵۲-۲۵۵ هـ.ق)

## زادروز آفتاب

نخل‌ها آغوش گشوده بودند، شب آرام بود و ماه تماشا می‌کرد و دهکده صریا<sup>۱</sup> که موسی بن جعفر علیه السلام سنگ بنای آن را گذاشته بود، گام‌های پرطنین زمان را می‌شمرد. ستاره‌ها، خیره خیره، چشم به خانه‌ای گلین با پنجره‌های کوچک دوخته و گوش سپرده بودند تا با نخستین گریه‌ی شادی‌بخش مولودی خجسته، دل‌شاد شوند و خوشه خوشه، ایمان به پای او بریزند. رایحه دل‌نواز ملکوت، خانه را در آغوش فشرد. «علی» دیگری، پای به دنیا گذاشت و «محمد»ی دیگر، او را در آغوش گرفت. آن شب، نیمه‌ی ذی‌حجه‌ی سال ۲۱۲ ه.ق بود.<sup>۲</sup>

## مراسم نام‌گذاری

از سنت‌های زیبای اسلامی هنگام تولد کودک، گزینش نامی نیکو، عقیقه کردن برای او، تراشیدن موی سر نوزاد و صدقه دادن هم‌وزن آن با طلا یا نقره، دعا و خواستن خیر و برکت و سعادت برای اوست. امام جواد علیه السلام نیز چنین کرد: نام فرزند خود را به نشانه‌ی علاقه‌مندی به جد بزرگوارش و به پاس احترام به جایگاه او، علی نهاد. او چهارمین فرد از پیشوایان عصمت و طهارت بود که به این نام آراسته گردید. آنان به پاس علاقه و احترام نسبت به این نام و برای مبارزه با دشمنان دین ستیز این نام، فرزندان پسر خود را علی و دختران خود را فاطمه علیها السلام می‌نامیدند و خود نیز بر این موضوع اذعان می‌داشتند که

۱. ابن شهر آشوب مازندرانی، *مناقب آل‌ابی‌طالب*، بیروت، دارالاضواء، ج ۴، ص ۳۸۲. در

*بحارالانوار*، ج ۵۰، ص ۱۹۷، «بصریا» خوانده شده است.

۲. همان.

«اگر خدا به آنان هزار فرزند دهد، نام همه‌ی آنها را علی خواهند گذاشت».<sup>۱</sup>

### کنیه و لقب‌ها

کنیه‌اش، ابوالحسن<sup>۲</sup> بود و آراسته بر لقب‌های: نجیب، مرتضی، هادی، نقی، عالم، فقیه، امین، مؤتمن، طیب، متوکل، عسکری<sup>۳</sup> و نظامی: (به سبب اقامت امام در محیط نظامی تبعید). لقب‌های برانده‌ی دیگری چون، ناصح، موثق، شهید، وفی، خالص نیز در برخی اسناد برای ایشان ذکر شده است که هر یک به گونه‌ای گویای جایگاه بلند شخصیت ایشان است.

### مادر

سمانه‌ی مغربیه، بانوی ارجمندی بود که شایستگی همسری جوادالائمه<sup>علیه السلام</sup> و افتخار مادری امام هادی<sup>علیه السلام</sup> را یافت. او زنی متمایز از دیگران بود و با ازدواج با امام جواد<sup>علیه السلام</sup> و قرار گرفتن در معرض جاذبه‌های درخشان امامت، تا آنجا درخشید که امام هادی<sup>علیه السلام</sup> درباره‌ی او فرمود:

مادرم، دانای جایگاه من و اهل بهشت است. او چنان است که شیطان از او می‌گریزد و فریب حيله‌گران دنیاپرست در او کارگر نیست. خدا پاسدار و نگهبان اوست و او در شمار مادران راستگو و درست‌کردار است.<sup>۴</sup>

---

۱. محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳، چاپ دوم، ج ۴۴، ص ۲۱۲. دلیل نام‌گذاری علی در اهل بیت<sup>علیهم السلام</sup>.  
۲. مناقب آل‌ابی‌طالب، ج ۴، ص ۴۰۱. همان.  
۳. همان.  
۴. محمد بن جریر بن رستم طبری، دلائل‌الامامة، نجف، منشورات المطبعة الحیدریة، ۱۳۶۹ ه.ق، ص ۲۱۶؛ ابوالحسن علی بن الحسین المسعودی، اثبات‌الوصیة، برگردان: محمد جواد نجفی، تهران، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۴۳ ه.ش، ص ۴۲۸.

## خاستگاه تربیتی

امام هادی علیه السلام در محیط علم، ادب، اخلاق و پرهیزگاری پرورش یافت؛ در خانه و در دامان پیشوایی بزرگ و مادری پاکدامن و مهرورز در محیطی که هر روز شاهد تلاش خستگی ناپذیر پدر مهربانش برای نجات بشریت از تاریکی نادانی و مبارزه با محدودیت‌ها، دین‌زدایی‌ها و فتنه‌گری‌های حاکمان جامعه آن روز بود.

او از همان اوان کودکی با چهره‌ی واقعی دستگاه حاکم آشنا شد و خط‌مشی سیاسی آنان را شناسایی کرد. ترفندهای ضد دینی و سیاست‌بازی‌های دغل‌کارانه‌ی آنان را شناخت و خود را برای مبارزه‌ی گویا و شفاف و روشنگرانه آماده ساخت.

این پرورش صحیح و ظلم‌ستیزانه، آتشی از قهر و دشمنی با زورگویان و زرپرستان در دل او برافروخت؛ تا آنجا که وقتی پدرش، امام جواد علیه السلام، از مدینه به عراق فراخوانده شد، وی را در دامان مهرگستر خود نشانید و فرمود: «پسرم! دوست داری از عراق چه برایت سوغات بیاورم؟» او که انگیزه‌ی دشمن را از فراخوانی پدرش به عراق دریافته بود، با بغضی سنگین در گلو و دندان‌هایی به هم فشردده از خشم گفت: «شمشیری خفت‌ناپذیر بسان پاره‌های آتش!» امام به فرزند دیگرش، موسی، رو کرد و از او پرسید: «فرزندم! تواز سوغات عراق چه دوست داری؟» موسی پاسخ داد: «فرش اتاق!» امام دست نوازش بر سر جانشین خود که شش یا هفت سال بیش‌تر نداشت، کشید و در تحسین پیشوای پسین امت فرمود: «ابوالحسن میراث‌دار و شبیه من است و [اخلاق] موسی به مادرش رفته است».<sup>۱</sup>

۱. ابن‌عصفور البحرانی، *وفیات‌الائمہ*، بیروت، دارالبلاغه، ۱۴۱۲، چاپ اول، ص ۳۵۳؛ *بحارالانوار*، ج ۵۰، ص ۱۲۳.

## کودکی و نوجوانی

او نیز کودکی بود در میان دیگر کودکان، با این تفاوت که دریایی از دانش و بینش درون سینه داشت. خانه‌اش در مدینه بود؛ شهری که مهد پرورش نیکان و زادگاه پیشوایان بود. مدینه شهری بود بلندآوازه و هر از چندگاهی در خود کودکی را می‌یافت که از اثر پرورش در خانه‌ی وحی و طهارت، شگفتی همگان را برمی‌انگیخت. امام هادی علیه السلام نیز از آن دسته بود.

همان‌گونه که خداوند علم و حکمت را در کودکی به برخی از پیامبران خود ارزانی داشته بود، او نیز از این موهبت یزدانی برخوردار بود. کودک بود، ولی در شمار بزرگان دودمان هاشم؛ خُرد بود، ولی خردمند و دانشمند شهر، فرزند بود، ولی پدر دانش و بینش و این همه را از پدری بزرگ چون محمدبن علی علیه السلام به میراث داشت. داستان او و آموزگار تحمیلی‌اش از سوی دستگاه حاکم، سند خوبی بر این گفته است. معتصم عباسی برای مردم فریبی و به نمایش گذاشتن خیرخواهی خود و کم‌ارج ساختن جایگاه علمی امامان، آموزگاری ناصبی و با گرایشی مخالف اهل بیت علیهم السلام برای امام هادی علیه السلام می‌فرستد. جنیدی ناصبی، آموزگار کودکی شش ساله می‌شود و آموزش خود را آغاز می‌کند. پس از زمانی، از وضعیت درسی کودک می‌پرسند.

جنیدی زبردست که تحت تأثیر دانایی کودک قرار گرفته بود، از شیوه پرسش می‌آشوبد و می‌گوید: «کودک؟! کدام کودک؟! بگو پیر خرد! به خدا سوگندتان می‌دهم آیا در این شهر بزرگ دانشمندتر و ادیب‌تر از او سراغ دارید؟» بالحنی آمیخته به احترام، در حالی که کم‌ترین گرایشی به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله ندارد، می‌گوید:

«به خدا، هر جا که من با تکیه بر پشتوانه‌ی ادبی‌ام به نکته‌ای اشاره

می‌کنم که به گمانم فقط خودم به آن دست یافته‌ام و روزنه‌ای را آشکار می‌سازم، او دروازه‌هایی از آن را به رویم می‌گشاید که حیرت‌زده می‌شوم و من از او می‌آموزم. مردم می‌انگارند من آموزگار او هستم، اما به خدا قسم، او آموزگار من است و من دانش آموز اویم!<sup>۱</sup> او بهترین آفریدگان و دانشمندترین مردم است.<sup>۲</sup> گاهی برای آموزش و آزمایش، پیش از ورودش به اتاق درس از او می‌خواهم که سوره‌ای از قرآن را بخواند. می‌پرسد: کدام سوره؟ من سوره‌ای طولانی را نام می‌برم. او چنان با قرائتی درست و صوتی دلنوازتر از داود عليه السلام برایم می‌خواند و تأویل و تفسیر آیات را چنان به زیبایی می‌گوید که شگفتی وجودم را درهم می‌پیچد. سبحان الله! در میان این دیوارهای بلند و سیاه مدینه او این همه دانش را از کجا گرد آورده است؟!»

این دانش ژرف و بینش شگرف، هم نقشه‌ی مکارانه‌ی معتصم را نقشی لرزان، بر آب می‌سازد و هم آموزگار ناصبی را به دوستداری از شیفتگان اهل بیت عليهم السلام پیامبر صلى الله عليه وآله تبدیل می‌کند.<sup>۳</sup>

### شهادت پدر

شهادت پدر، جگر سوزترین رویداد زندگانی امام هادی عليه السلام است. هنگامی که مردم با معتصم که تازه به خلافت رسیده بود، بیعت کردند، معتصم برای گرفتن بیعت، جوادالائمه عليه السلام را به بغداد فراخواند. او به عبدالملک زینات، والی مدینه نوشت که امام را همراه امّ الفضل، دختر مأمون که همسر امام بود، به بغداد بفرستد. او به محض ورود امام به بغداد، در

۱. باقر شریف قرشی، *حياة الامام علي الهادي*، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۸ ه.ق، چاپ اول، ص ۲۳.

۲. علی محمد علی دخیل، *اثمتنا*، بیروت، دارمکتبة الامام الرضا عليه السلام، ۱۴۰۲ ه.ق، چاپ ششم، ج ۲،

ص ۲۵۲. ۳. امام الهادی عليه السلام، ص ۲۳.

عملی فریب کارانه، از ایشان تمجید بسیار می‌کند و آن‌گاه، شربت‌تی مسموم برای ام‌الفضل می‌فرستد تا امام را مسموم سازد. امام، نخست از خوردن آن خودداری می‌کند و پس از اجبار به نوشیدن آن، جام شهادت را سر می‌کشد.<sup>۱</sup>

شخصی که همواره همراه امام بود، می‌گوید:

«امام جواد در بغداد به‌سر می‌برد. من در مدینه نزد علی‌النقی علیه السلام نشسته بودم. او که در آن زمان کودک بود، کتابی را باز کرده بود و می‌خواند که ناگهان دیدم، رنگش تغییر کرد و برآشفتم. برخاست و داخل خانه‌شان دوید که هم‌زمان، صدای گریه و شیون از خانه‌ی آنها برخاست. پس از چند لحظه بیرون آمد. من با تعجب علت آن را پرسیدم، فرمود: هم‌اکنون پدر بزرگوام از دنیا رفت. دوباره پرسیدم: از کجا می‌دانید؟ فرمود: در من حالتی ایجاد شد که تا کنون با آن بیگانه بودم و آن نور امامت بود که بر من تابیده شد و دریافتم که پدرم از دنیا رفته و امامت به من منتقل شده است».<sup>۲</sup>

او در این روز، هشت سال پیش‌تر نداشت.<sup>۳</sup>

### نص بر امامت

امام جواد علیه السلام در دوران زندگانی پربرکت خود بر تبیین مسأله‌ی جانشینی خویش اهتمام فراوان داشت. از این رو، نصوص بسیاری بر امامت علی‌النقی علیه السلام پس از ایشان در کتاب‌های تاریخی آمده است. در واپسین سفری که امام جواد علیه السلام به بغداد می‌رفت، اسماعیل بن مهران از ایشان می‌پرسد: «فدایت شوم! از اندیشه جان شما بیمناکم، امام پس از شما کیست؟» امام

۱. شیخ عباس قمی، *منتهی‌الآمال*، قم، انتشارات هجرت، ۱۳۷۴، چاپ هشتم، ج ۲، ص ۶۱۴.

۲. *وفیات‌الائمہ*، ص ۳۵۳.

۳. *منتهی‌الآمال*، ج ۲، ص ۶۱۶.



با تبسمی ملیح بر چهره فرمود: «در سنت الهی شک و گمان راه ندارد». هنگامی که امام به بغداد رفت، او دوباره این پرسش را تکرار می‌کند؛ زیرا اشخاص دیگری نیز مانند زید بن موسی بن جعفر و موسی بن جواد مبرقع بودند که گمان گرایش مردم به سوی آنها می‌رفت. گرچه موسی احترام خاصی به برادر خود، هادی علیه السلام گذاشته و از سوی دیگر، امامت خود را رد کرده بود، ولی به هر حال شیعیان می‌خواستند. از سوی امام عصر خویش، نصی بر این مسأله داشته باشند و به وظیفه‌ی خود آگاهانه عمل کنند. به همین سبب امام جواد علیه السلام در پاسخ فرمود: «جانشینی پس از من، از آن فرزندانم علی است»<sup>۱</sup>.

خیرانی به نقل از پدرش می‌گوید: «من ملازم و گماشته‌ی خانه‌ی امام جواد علیه السلام بودم و احمد بن محمد بن عیسی اشعری، هر شب می‌آمد تا وضعیت بیماری امام را بداند. هرگاه فرستاده امام که میان آن حضرت و خیرانی پیغام می‌آورد و می‌برد، پیش خیرانی می‌آمد، احمد بن محمد برمی‌خاست و می‌رفت و آن فرستاده با خیرانی خلوت کرد». او می‌گوید:

«شب‌ی آن فرستاده بیرون آمد و احمد بن محمد برخاست و بیرون رفت و فرستاده با من خلوت کرد. احمد کمی قدم زد و برگشت و در جایی ایستاد که صدای ما را می‌شنید. فرستاده گفت: مولایت به تو سلام رسانید و فرمود: من از دنیا می‌روم و امر امامت به فرزندانم علی علیه السلام منتقل خواهد شد. پس فرستاده رفت و احمد داخل شد. وقتی وارد شد، از من پرسید: او به تو چه می‌گفت؟ گفتم: خیر بود! احمد گفت: من صحبت‌های تان

۱. اثمتنا، ج ۲، ص ۲۱۶؛ محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، تهران، مکتبه الصدوق، ۱۳۸۱ ه.ق، ج ۱، ص ۳۲۴.

را شنیدم. سپس شنیده‌هایش را باز گفتم. به او گفتم: کاری کردی که خدا بر تو حرام کرده بود؛ زیرا از جاسوسی و تجسس منع فرموده است.<sup>۱</sup> حالا که شنیده‌ای پس بر این سخن گواه باش، شاید روزی به آن نیازمند شویم. مبادا تا زمانی که امام فرمود، آن را برای کسی بازگویی!

بامداد که شد، من عین دستور امام را در ده نسخه نوشتم و آنها را مهر زدم و به ده تن از بزرگان و سرشناسان شیعه سپردم و به همگی آنان گفتم: اگر پیش از آن که من این کاغذها را از شما بخواهم، مرگم فرارسید، شما آن را باز کنید و به نوشته‌های آن عمل کنید. وقتی امام جواد علیه السلام از دنیا رفت، من از خانه خود بیرون نرفتم تا آگاه شدم که بزرگان شیعه در خانه‌ی محمدبن فرج جمع شده و در امر امامت به گفت‌وگو پرداخته‌اند. محمدبن فرج، نامه‌ای برایم نوشت و مرا از آن گردهمایی آگاه ساخت. نوشته بود: اگر ترس فاش شدن مطلب نبود، من همراه این گروه پیش‌تر می‌آمدم، ولی دوست دارم تو نزد ما بیایی. من نزد آنان رفتم و دیدم که مردم گرد آمده‌اند. من از امامت امام هادی علیه السلام به آنان گفتم، ولی آنان در گفته‌هایم تردید کردند. من به آن ده تن که کاغذها نزدشان بود و همگی در مجلس حضور داشتند، گفتم: کاغذهایی را که نزدتان به امانت گذاشته بودم، بیرون بیاورید؛ این، آن چیزی است که من بدان مأمور شده‌ام. برخی گفتند: ما دوست داشتیم که شخص دیگری نیز به این گفته‌های تو گواهی می‌داد و آن را تأیید می‌کرد. گفتم: خدا حاجت شما را نیز برآورد؛ این احمدبن محمد اشعری بر گفته‌های من گواه است، از او پرسید. مردم از او پرسیدند، ولی او از گواهی دادن خودداری کرد. من او را به مباحثه دعوت کردم، ولی او ترسید و اقرار کرد و گفت: آری من آن را شنیده‌ام،

ولی می خواستم این افتخار نصیب یک عرب شده باشد، ولی اکنون که پای مباحله به میان آمده است، راهی برای پوشاندن حقیقت و کتمان راستی باقی نمانده است. سپس جریان را بازگو کرد و همگی مردمی که در آن مجلس حضور داشتند، به امامت علی النقی علیه السلام معتقد شدند و از جا برخاستند.<sup>۱</sup>

### همسر، فرزندان و نوادگان

امام هادی علیه السلام نیز بسان پدر بزرگوار خود، با کنیزی از بانوان ارجمند و پرهیزگار زمان خود ازدواج کرد. او، حدیثه<sup>۲</sup> نام داشت و در پاکدامنی، شیوهی بزرگ بانوان اسلام را برگزیده بود. ثمره این پیوند، چهار پسر و یک دختر بود به نام‌های: ابو محمد الحسن (امام عسکری علیه السلام)، حسین، محمد، جعفر و علی<sup>۳</sup>. حسین و برادرش، حسن علیه السلام را سبطین می خواندند و آن دو را به جدشان امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام تشبیه می کردند؛ چرا که نام پدران آنان نیز علی علیه السلام بود. حسین، بسیار تقواپیشه و درستکار بود و همواره به امامت برادر خود اقرار داشت. او در بقعه‌ای که قبر عسکریین علیهم السلام در آن قرار دارد، مدفون است.<sup>۴</sup>

ابو جعفر محمد، فرزند بزرگ امام هادی علیه السلام بود. او نیز فردی پرهیزگار بود. برخی گمان می کردند که او پس از امام به جانشینی خواهد رسید، ولی پیش از شهادت پدر بدرود حیات گفت. روز درگذشت او، جمعی از بنی هاشم در خانه امام هادی علیه السلام بودند. جمعیت بسیاری از علویان، عباسیان و قریش و دیگر مردم مدینه حضور داشتند که امام

۱. محمد بن نعمان (مفید)، الارشاد، ج ۲، ص ۴۲۰، علی بن ابی الفتح اربلی، کشف الغمّة فی معرفة الائمة، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ج ۳، ص ۲۳۴.

۲. محمد بن نعمان (مفید)، الارشاد، برگردان: هاشم رسول محلاتی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸ ه.ش، ج ۲، ص ۴۲۰؛ کشف الغمّه، ج ۳، ص ۲۳۴.

۳. همان. ۴. منتهی الامال، ج ۲، ص ۶۸۷.

حسن عسکری علیه السلام، با حالتی گریان وارد شد. امام هادی علیه السلام به او فرمود: «فرزندم خدای را سپاس گو که امر خدا به تو روی آورده است [و تو جانشین من خواهی بود]». حاضران که او را نمی شناختند، پرسیدند: «مگر او کیست؟» گفتند: «او حسن بن علی علیه السلام است».<sup>۱</sup>

محمد را در هشت فرسخی سامرا، نزدیک روستای بلد به خاک سپردند. کرامات بسیاری از ایشان دیده شده است و حتی اهل سنت و اعراب بادیه نشین نیز به او و زیارتگاهش ارج می نهند؛ تا جایی که از ترس او، سوگند دروغ به او نمی خورند و پیوسته از اطراف و اکناف هدایا و نذورات را به مزارش می آورند.

جعفر بن علی النقی همان است که ادعای امامت کرد و جعفر کذاب نام گرفت و اخبار بسیاری در نکوهش او وارد شده است. محسن و عیسی دو تن دیگر از فرزندان امامند که انسان هایی بسیار پارسا و پرهیزکار بودند. محسن در دوران خلافت مقتدر بالله در سال ۳۰۰ هـ.ق، در دمشق قیام کرد، ولی به شهادت رسید. سر او را به بغداد فرستادند و در کنار پل بغداد آویختند.<sup>۲</sup>

شمس الدین محمد بن علی از نوادگان اوست که او را به میر سلطان بخاری می شناسند و اولاد او را نیز بخاریون نامیده اند. او سیدی بلند مرتبه، زاهد و پرهیزگار بود که در بخارا می زیست. در اواخر عمر خود به روم سفر کرد و در شهر بورساقامت گزید و در سال ۸۳۲ یا ۸۳۳ هـ.ق. از دنیا رفت و در همان جا به خاک سپرده شد. برای او در آن شهر آرامگاهی بنا کردند که مورد توجه مردم است و نذورات فراوانی به آنجا می برند.<sup>۳</sup>

۱. همان.

۲. همان.

۳. همان، ص ۶۹۰.

## فصل دوم

### ویژگی‌های اخلاقی

امام هادی علیه السلام نمونه‌ای از انسان کامل و مجموعه سترگی از اخلاق اسلامی بود. ابن شهر آشوب در این باره می‌نویسد:

امام هادی علیه السلام خوش‌خوترین و راست‌گوترین مردم بود. کسی که او را از نزدیک می‌دید، خوش‌برخوردترین انسان‌ها را دیده بود و اگر آوازه‌اش را از دور می‌شنید، وصف کامل‌ترین فرد را شنیده بود. هرگاه در حضور او خاموش بودی، هیبت و شکوه وی تو را فرا می‌گرفت و هرگاه اراده گفتار می‌کردی، بزرگی و بزرگواری‌اش بر تو پرده در می‌انداخت. او از دودمان رسالت و امامت و میراث‌دار جانشینی و خلافت بود و شاخساری دل‌نواز از درخت پربرگ و بار نبوت و میوه‌ی سرسبد درخت رسالت ...<sup>۱</sup>

او در تمام زمینه‌های فردی، اعم از ظاهری و اخلاقی، زبانزد همگان بود. ابن صبیغ مالکی در این راستا می‌نگارد:

فضیلت ابوالحسن، علی بن محمد الهادی علیه السلام بر زمین پرده گسترده و رشته‌هایش را به ستاره‌های آسمان پیوسته است. هیچ فضیلتی

نیست که به او پایان نیابد و هیچ عظمتی نیست که تمام و کمال به او تعلق نگیرد. هیچ خصلت والایی، بزرگ نمی‌نماید مگر آن‌که گواه ارزش آن در وی آشکار است. او شایسته، برگزیده و بزرگوار است که در سرشت والا پسندیده شده است ...

هر کار نیکی با وجود او رونق یافته. او از نظر شکوه، آرامش، پاکی و پاکیزگی بر اساس روش نبوی ﷺ و خلق نیکوی علوی آراسته شده که هیچ فردی از آفریدگان خدا بسان او نیست و به او نمی‌رسد و امید رسیدن به او را هم ندارد.<sup>۱</sup>

نیکو و بجاست که این قسمت از کتاب، به زیبایی‌های خُلق نیکوی او آراسته گردد:

### ۱. عبادت

ایجاد ارتباط عاشقانه با معبود و معشوق ازلی و عبادت فراوان، از ویژگی‌های برجسته‌ی امام هادی علیه السلام است. در این باره نوشته‌اند:

«همواره ملازم مسجد بود و میلی نیز به دنیا نداشت. عبادتگری فقیه بود. شب‌ها را در عبادت به صبح می‌رساند بی‌آن‌که لحظه‌ای روی از قبله برگرداند. با پشمینه‌ای بر تن و سجاده‌ای از حصیر زیر پا به نماز می‌ایستاد. شوق به عبادتش به شب تمام نمی‌شد. اندکی می‌خوابید و دوباره برمی‌خاست و مشغول عبادت می‌شد. آرام زیر لب قرآن را زمزمه می‌کرد و با صوتی محزون آیاتش را می‌خواند و اشک می‌ریخت که هرکس صدای مناجات او را می‌شنید، می‌گریست. گاه بر روی ریگ‌ها و خاک‌ها می‌نشست. نیمه شب‌ها را مشغول استغفار

می‌شد و شب‌ها را به شب زنده‌داری می‌گذرانند.<sup>۱</sup> شبانگاه به سجده و رکوع می‌پرداخت و با صدایی محزون و غمگین می‌گفت: خداوندا، این گناه کار پیش تو آمده و این نیازمند به تو روی آورده، خدایا، رنج او را در این راه بی‌پاداش مگذار! بر او رحمت آور و او را ببخش و از لغزش‌هایش درگذر.<sup>۲</sup>

## ۲. ساده‌زیستی

از دیگر ویژگی‌های برجسته اخلاقی امام هادی علیه السلام، ساده‌زیستی و دوری از دنیا بود. در این زمینه نیز آمده است:

از دنیا چیزی در بساط زندگی نداشت. بنده‌ای وارسته از دنیا بود. در آن شیئی که به خانه‌اش هجوم آوردند، او را تنها یافتند با پشمینه‌ای که همیشه بر تن داشت و خانه‌ای که در آن هیچ اسباب و اثاثیه‌ی چشم‌گیری دیده نمی‌شد. کف خانه‌اش خاک‌پوش بود و بر سجاده‌ی حصیری خود نشسته، کلاهی پشمین بر سر گذاشته و با پروردگارش مشغول نیایش بود.<sup>۳</sup>

## ۳. دانش

یکی از محورهای اساسی و از سترگ‌ترین پشتوانه‌های امامت، دانش امام است که براساس آن بشریت از کوره راه‌های نابودی رهایی می‌یابد. شخصیت علمی امام هادی علیه السلام از همان دوران کودکی و پیش از امامت ایشان شکل گرفته بود. مناظره‌های علمی، پاسخ‌گویی به شبهه‌های اعتقادی و تربیت شاگردان برجسته، نمونه‌های برجسته‌ای از جایگاه

---

۱. ائمتنا، ج ۲، ص ۲۱۷.  
۲. همان، ص ۲۵۷.  
۳. همان، ص ۲۱۷؛ اصول کافی، ج ۱، ص ۵۰۲؛ بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۱۱.



والای علمی امام هادی علیه السلام است. او در همان کودکی مسائل پیچیده‌ی فقهی را که بسیاری از بزرگان و دانشمندان در حل آن فرو می‌ماندند، حل می‌کرد. گنجینه‌ای پایان‌ناپذیر از دانش و چکاد نشینی در بلندای بینش بود. دشمن ساده‌اندیش به خیال درهم شکستن وجهه علمی ایشان، مناظره‌های علمی تشکیل می‌دهد، ولی جز رسوایی و فضاحت ثمره‌ای نمی‌بیند. از این رو، به بلندی مقام امام اعتراف می‌کند و سر تسلیم فرود می‌آورد.<sup>۱</sup> با این همه، متوکل، مانع نشر و گسترش علوم از سوی ایشان می‌شده همواره در تلاش بود تا شخصیت علمی امام بر مردم آشکار نشود. از این رو، امام را تحت مراقبت شدید نظامی قرار داده بود و از ارتباط دانشمندان علوم و حتی مردم عامی با ایشان جلوگیری می‌کرد. دشمنان خفّاش صفت، آن آفتاب علم و معرفت را می‌دیدند و به خیال شب پرستی، از فروزندگی اش چشم فرو می‌بستند و گاه با شمع به جنگ آفتاب می‌رفتند و مناظره به راه می‌انداختند. با این حال، امام با صبری بی‌پایان، لحظه‌ها را به کار می‌گرفت و تیرگی جهل را با نور دانش خود می‌زدود. او در بیان پرتوافشانی چهارده خورشید تابنده‌ی علم می‌فرمود:

اسم اعظم خدا هفتاد و سه حرف است. تنها یک حرف آن نزد آصف [بن برخیا] بود که وقتی خدا را بدان خواند، زمین برای او در هم پیچیده شد و تخت بلقیس را نزد سلیمان نبی آورد. آن‌گاه زمین گسترده شده و به حال اول خود برگشت. تمام این‌ها در یک چشم برهم زدن انجام گرفت، ولی نزد ما [خاندان وحی] هفتاد و دو حرف

از آن وجود دارد که یک حرف آن نزد خدا مانده [و بقیه را به ما داده]

که در خزانه‌ی دانش غیب او به خودش اختصاص دارد.<sup>۱</sup>

او به تمامی زبان‌های عصر خود از قبیل هندی، ترکی، فارسی و... آگاه بود و حتی نوشته‌اند که در جمع فارسی زبانان به زبان خودشان سخن می‌گفت.<sup>۲</sup>

اظهار نظرهای یزداد نصرانی، شاگرد بختیشوع درباره‌ی دانش امام هادی علیه السلام بسیار مهم است. او پزشک مخصوص دربار معتصم بود. چیرگی امام در دانش، به اندازه‌ای او را مجذوب خود کرده که در توصیف مقام علمی ایشان گفته بود: «اگر بنا باشد آفریده‌ای را نام ببریم که از جهان غیب آگاهی داشته باشد، او (امام هادی علیه السلام) خواهد بود». این سخن نتیجه‌ی تنها دیدار کوتاه او با امام بود.<sup>۳</sup>

#### ۴. آگاهی از اسرار

براساس روایات فراوان، امام معصوم علیه السلام هرگاه بخواهد از چیزی که بر او پوشیده است، آگاه شود، خداوند او را بدان آگاه خواهد ساخت. امام علی علیه السلام نیز به سان دیگر پیشوایان، از غیب خبر می‌داد، آینده را به وضوح می‌دید. از درون افراد آگاه بود و زمان مرگ افراد را می‌دانست.

ابوالعباس احمد ابی النصر و ابوجعفر محمد بن علویه می‌گویند: «شخصی از شیعیان اهل بیت علیهم السلام به نام عبدالرحمان در اصفهان می‌زیست. روزی از او پرسیدند: سبب شیعه شدن تو در این شهر چه بود؟ گفت: من مردی نیازمند، ولی سخن‌گو و با جرأت بودم. سالی با جمعی از اهل شهر برای دادخواهی به دربار متوکل رفتیم. به در کاخ او که رسیدیم، شنیدیم دستور

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۳۰؛ دلائل الامامة، ص ۲۱۹؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۴ ص ۴۰۶.

۲. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۳۰. ۳. دلائل الامامة، ص ۲۲۱.

داده امام هادی علیه السلام را احضار کنند. پرسیدم: علی بن محمد علیه السلام کیست که متوکل چنین دستوری داده؟ گفتند: او از علویان است و رافضی‌ها او را امام خود می‌خوانند. پیش خود گفتم شاید متوکل او را خواسته تا به قتل برساند. تصمیم گرفتم همان‌جا بمانم تا او را ملاقات کنم. مدتی بعد سواری آهسته به کاخ متوکل نزدیک شد. باوقار و شکوهی خاص بر اسب نشسته بود و مردم از دو طرف او را همراهی می‌کردند. به چهره‌اش که نگاه کردم، محبتی عجیب از او در دلم افتاد. ناخواسته به او علاقه‌مند شدم و از خدا خواستم که شرّ دشمنش را از او دور گرداند. او از میان جمعیت گذشت تا به من رسید. من در سیمایش محو بودم و برایش دعا می‌کردم. مقابلم که رسید، در چشمانم نگریست و با مهربانی فرمود: خداوند دعاهای تو را در حق من مستجاب کند، عمرت را طولانی سازد و مال و اولادت را بسیار گرداند.

وقتی سخنانش را شنیدم، از تعجب - که چگونه از دل من آگاه است؟ - ترس و جودم را فراگرفت. مهار و تعادل خود را از دست دادم و بر زمین افتادم. مردم اطرافم را گرفتند و پرسیدند چه شد. من کتمان کردم و گفتم: خیر است ان شاء الله و چیزی به کسی نگفتم تا این که به خانه‌ام بازگشتم. دعای امام هادی علیه السلام در حق من مستجاب شد. خدا دارایی‌ام را فراوان کرد. به من ده فرزند عطا فرمود و عمرم نیز اکنون از هفتاد سال فزون شده است. من نیز امامت کسی را که از دلم آگاه بود، پذیرفتم و شیعه شدم.<sup>۱</sup>

**خیران اسباطی** نیز در زمینه آگاهی امام از اسرار می‌گوید:

«نزد ابوالحسن هادی علیه السلام، در مدینه رفتم و خدمت ایشان نشستیم. امام پرسید: از واثق عباسی چه خبر داری؟ گفتم: قربانت شوم! او سلامت

بود و ملاقات من با او از همه بیش تر و نزدیک تر است. اما الآن حدود ده روز است که او را ندیده‌ام. امام فرمود: مردم مدینه می‌گویند: او مرده است. گفتم: ولی من از همه او را بیش تر می‌بینم و اگر چنین بود، باید من هم آگاه می‌بودم. ایشان دوباره فرمودند: مردم مدینه می‌گویند او مرده! از تأکید امام بر این کلمه فهمیدم منظور امام از مردم، خودشان هستند. سپس فرمود: جعفر (متوکل عباسی) چه؟ عرض کردم: او در زندان و در بدترین شرایط است. فرمود: بدان که او هم اکنون خلیفه است. سپس پرسید: ابن زینات<sup>۱</sup> (وزیر واثق) چه شد؟ گفتم: مردم پشتیبان او و فرمانبردارش هستند. امام فرمود: این قدرت برایش شوم بود. پس از مدتی سکوت فرمود: دستور خدا و فرمان‌های او باید اجرا شوند و گزیری از مقدرات او نیست. ای خیران، بدان که واثق مرده، متوکل به جای او نشسته و ابن زیات نیز کشته شده است. عرض کردم: فدایت شوم، چه وقت؟ با اطمینان فرمود: شش روز پس از این که از آنجا خارج شدی.<sup>۲</sup>

## ۵. سخنوری

گفتار امام، شیرین و سرزنش ایشان تکان دهنده بود. آموزگارش در کودکی شیفته‌ی سخنوری او شده بود. آن‌گاه که لب به سخن می‌گشود، روح شنونده‌اش را تازگی می‌بخشید و چون او را عتاب می‌کرد، کلامش

---

۱. او وزیر معتمد و واثق بود که مخالفان را در تنوری می‌انداخت که کف آن میخ‌های آهنی بزرگی قرار داشت. مردم به شدت از او متنفر بودند. متوکل بعد از به قدرت رسیدن او را در همان تنور انداخت. علی بن حسین مسعودی، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، برگردان: ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰، چاپ چهارم، ج ۲، ص ۴۸۹.

۲. *الارشاد*، ج ۲، ص ۴۲۴؛ *كشف الغمة فی معرفة الأئمة*، ج ۳، ص ۲۳۶.

چون شمشیری آتشین از جمله‌های نغز، پیکره‌ی دشمنش را شرحه شرحه می‌کرد.

آن‌گاه که خصم برای عشرت‌طلبی خود از او می‌خواهد شعری بنخواند تا بزم خود را با آن کامل کند، لب به سخن می‌گشاید، چند بیت می‌خواند و آن‌چنان آتشی از ترس در وجود او می‌اندازد که بزم و عیشش را تباه می‌سازد و جهان را پیش چشمان شب پرست دشمن تیره و تار می‌کند:

- بر بلندای کوهسارها شب را به صبح آوردند، در حالی که مردان نیرومند از آنان نگهبانی می‌کردند، ولی کوه‌های بلند هم به آنان کمکی نکرد.

- سرانجام پس از دوران شکوه و عزت از جایگاه‌های خویش به زیر کشیده شده و در گودال‌های قبر افتادند و در چه جای بد و ناپسندی منزل گرفتند.

- پس از آن‌که به خاک سپرده شدند و فریادگری فریاد برآورد: کجاست آن دستبندها، تاج‌ها و زیورآلات و آن لباس‌های فاخرتان؟

- کجاست آن چهره‌های ناز پرورده و پرده‌نشین‌تان؟

- قبرهاشان به جای آنها نداد می‌دهد: بر آن چهره‌های ناز پرورده اکنون کرم‌ها می‌خزند.

- چه بسیار خوردند و آشامیدند، ولی اکنون پس از آن همه شکم بارگی‌ها، خود، خوراک کرم‌ها می‌شوند.

مستی از سر متوکل پرید. جام شراب از دستش به زمین افتاد.

تلوتلو خوران از ترس فریاد می‌کشید. حاضران می‌گریستند و متوکل،

سخت حیران و وحشت زده، آن قدر گریست که ریشش خیس شد و دستور داد آن بزم برهم خورده را برچینند.<sup>۱</sup>

### ۶. مهربانی

امام بسیار مهربان بود و همواره در رفع مشکلات اطرافیان تلاش می کرد و حتی گاه خود را به مشقت می انداخت. آن هم در دورانی که شدت سخت گیری های حکومت بر شیعیان به اوج خود رسیده بود. محمد بن علی از زید بن علی روایت می کند: «من به سختی بیمار شدم و شبانه، پزشکی برای درمان من آوردند. او نیز دارویی برایم تجویز کرد. فردای آن روز هر چه گشتند، نتوانستند آن دارو را بیابند. پزشک دوباره برای مداوای من آمد و دید حالم وخیم تر شده است، ولی چون دید دارو را به دست نیاورده ام، ناامیدانه از خانه ام بیرون رفت.

اندکی بعد فرستاده ی امام هادی علیه السلام به خانه ام آمد و کیسه ای در دست داشت که همان دارو در آن بود. آن را به من داد و گفت:

ابوالحسن به تو سلام رساند و این دارو را به من داد تا برایت بیاورم.

او فرمود: آن را چند روز بخور تا حالت بهبود یابد.

دارو را از دست او گرفتم و خوردم و چندی بعد به کلی بهبود

یافتم».<sup>۲</sup>

### ۷. احترام به اهل دانش

امام، به مردم به ویژه دانشمندان و اهل علم احترام فراوان می گذاشت. در تاریخ آمده است: «روزی امام در مجلسی نشسته بودند و جمعی از

۱. ابن جوزی، *تلکرة الخواص*، تهران، مکتبة النینوی الحدیثه، ص ۳۶۱؛ *بحار الانوار*، ج ۵۰، ص ۲۱۱.  
۲. *الارشاد*، ج ۲، ص ۴۳۳.

بنی‌هاشم، علویان و دیگر مردم نیز در آن مجلس حضور داشتند که دانشمندی از شیعیان وارد شد. او در مناظره‌ای اعتقادی و کلامی، تعدادی از ناصبیان و دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام را مجاب و رسوا ساخته بود. به محض ورود این شخص به مجلس، امام از جای خود برخاست و به نشانه‌ی احترام به سویش رفت و او را نزد خود در بالای مجلس نشانید و با او مشغول صحبت شد. برخی از حاضران از این رفتار امام ناراحت شده و اعتراض کردند. امام در پاسخ آنان فرمود: اگر با قرآن دآوری کنم، راضی می‌شوید؟ گفتند: آری. امام تلاوت فرمود: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هنگامی که به شما گفته شد: در مجلس جا برای دیگران باز نمایید، باز کنید. تا خداوند [رحمتش را] برایتان گسترده سازد. و چون گفته شد برخیزید، برخیزید تا خداوند به مراتبی (منزلت) مؤمنان و کسانی را که علم یافته‌اند بالا برد»<sup>۱</sup> و نیز فرموده است: «آیا کسانی که دانشمند هستند با آنان که نیستند برابرند؟»<sup>۲</sup> خداوند مؤمن دانشمند را بر مؤمن غیر دانشمند مقدم داشته، همچنان که مؤمن را بر غیر مؤمن برتری داده است. آیا به راستی آنکه می‌داند و آنکه نمی‌داند، مساوی است؟ پس چرا انکار و اعتراض می‌کنید؟ خدا به این مؤمن دانشمند برتری داده است. شرف مرد به دانش اوست، نه به نسب و خویشاوندی‌اش. او نیز با دلایلی محکم که خدا به او آموخته، دشمنان ما را شکست داده است»<sup>۳</sup>.

۱. سوره‌ی مجادله، آیه‌ی ۱۱.

۲. سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۹.

۳. احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی، *الاحتجاج*، قم، انتشارات اسوه، ۱۴۱۶، چاپ دوم، ج ۲، ص ۳۰۹.

## ۸. بخشش

بخشندگی با خون و گوشت اهل بیت علیهم السلام آمیخته بود. آنان همواره با بخشش های خود، دیگران را به شگفتی و امید داشتند. گاه آن قدر می بخشیدند که رفتارشان در شمار معجزه به شمار می آمد، تا آنجا که در این مقام در توصیف حضرت هادی علیه السلام می گفتند:

انفاق امام هادی علیه السلام به قدری بود که جز پادشاهان کسی توانایی انجام آن را نداشت و مقدار بخشش های ایشان تا آن زمان از کسی دیده نشده بود و در جغرافیای اندیشه ها نمی گنجید.<sup>۱</sup>

اسحاق جلاب می گوید:

برای ابوالحسن علیه السلام گوسفندان بسیاری خریدم. سپس مرا خواست و از منزلش مرا به جایی برد که بلد نبودم و فرمود تا تمامی این گوسفندان را میان افرادی که خود دستور داده بود، پخش کنم.<sup>۲</sup>

بی آنکه دیگران متوجه شوند، آنان را از نسیم بخشندگی خود می نواخت و مورد تفقد قرار می داد. گوسفندانی را می خرید، با دست خود ذبح و بین نیازمندان توزیع می کرد.<sup>۳</sup> گاه نیز در حد توان خود و به همان اندازه ای که شخص در خواست کرده بود، به آنان بخشش می کرد. ابوهاشم جعفری می گوید: «در تنگنای مالی بسیاری گرفتار آمده بودم تا آنجا که تصمیم گرفتم برای درخواست کمک نزد امام هادی علیه السلام بروم. هنگامی که خدمت امام رسیدم، پیش از آنکه سخنی بگویم، فرمود: ای ابهاشم! کدام یک از نعمت های خدا را می خواهی شکر کنی؛ ایمانی که به تو داده که به وسیله آن بدن خود را از آتش دوزخ دور سازی و یا سلامتی

۱. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۰۹. ۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۹۸.

۳. سید محسن امین، اعیان الشیعة، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، بی تا، ج ۲، ص ۳۷.



و عافیتی که به تو ارزانی داشته که از آن در راه عبادت و بندگی خدا بهره‌بری، یا از آن قناعتی که به شما هدیه کرده تا در پی آن، از درخواست از مردم بی‌نیازتان کند؟

ای ابا هاشم! علت آنکه من سخن آغاز کردم، آن است که گمان کردم می‌خواهی از برخی مشکلات خود شکایت کنی. دستور داده‌ام دویست دینار طلا به شما بدهند که با آن مشقت را بر طرف سازی. آن را بگیر و به همان مقدار بسنده کن.<sup>۱</sup>

## ۹. سخت‌کوشی

علی النقی علیه السلام پیشوای بزرگ شیعیان و بزرگ خاندان هاشم بود. درآمدهای اسلامی همه به دست او می‌رسید و می‌توانست از آن بهره‌مند شود؛ چرا که حق او بود، ولی به سان پدران خود دوست داشت از حاصل دسترنج خود بهره‌گیرد و نیازهای زندگی اش را با زحمت خود فراهم آورد. علی بن حمزه می‌گوید:

ابوالحسن علیه السلام را دیدم که به سختی مشغول کشاورزی است؛ به گونه‌ای که عرق از سر و رویش جاری است. از ایشان پرسیدم: فدایت شوم! کارگران شما کجایند (که شما این گونه خود را به زحمت انداخته‌اید)؟ در پاسخ فرمود: علی بن حمزه! آن کس که از من و پدرم برتر بود، با بیل زدن در زمین خود روزگار می‌گذراند. دوباره عرض کردم: منظورتان کیست؟ فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله، امیرمؤمنان علیه السلام و همه پدران و خاندانم خودشان کار می‌کردند. کشاورزی از جمله کارهای پیامبران، فرستادگان، جانشینان آنها و شایستگان درگاه الهی است.<sup>۲</sup>

۱. بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۲۹.

۲. شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، بیروت، دارالصعب، ج ۳، ص ۲۱۶.

## ۱۰. بردباری

شکیبایی از برجسته‌ترین صفات مردان بزرگ الهی است؛ زیرا برخوردهای آنان با مردم نادان بیش‌تر از همه است و آنان برای هدایت‌شان باید صبر پیشه سازند تا این‌گونه دروازه‌ای از رستگاری را به‌رویشان بگشایند.

بریحه عباسی، گماشته‌ی دستگاه حکومتی و امام جماعت دو شهر مکه و مدینه بود. او از امام هادی علیه السلام نزد متوکل سخن چینی و سعایت کرد و برای او نگاشت: اگر مکه و مدینه را می‌خواهی، علی بن محمد علیه السلام را از این دو شهر دور ساز؛ زیرا مردم را به سوی خود فرا خوانده و گروه بسیاری نیز به او گرایش یافته و از او پیروی می‌کنند.

در اثر سعایت‌های بریحه، متوکل امام را از جوار پیر فیض و ملکوتی رسول خدا صلی الله علیه و آله تبعید کرد و ایشان را به سامرا فرستاد. در طول این مسیر، بریحه نیز با ایشان همراه شد. در بین راه رو به امام کرد و گفت: «تو خود بهتر می‌دانی که من عامل تبعید تو بودم. سوگندهای محکم و استوار خورده‌ام که چنانچه شکایت مرا نزد امیرالمؤمنین (متوکل) و یا حتی یکی از درباریان و فرزندان او کنی، تمامی درختانت را در مدینه به آتش کشم و خدمت‌کارانت را بکشم و چشمه‌ها و قنات‌های مزرعات را ویران سازم. بدان که در تصمیم خود مصمم خواهم بود». امام علیه السلام با چهره‌ای گشاده در پاسخ بریحه فرمود: «نزدیک‌ترین راه برای شکایت از تو، این بود که دیشب شکایت تو را به درگاه خدا عرضه کنم و من شکایتی را که نزد خدا کرده‌ام، نزد غیر خدا و پیش‌بندگان‌ش عرضه نخواهم کرد».

بريحه که رأفت و بردباری امام را در مقابل سعایت‌ها و موضع زشتی که در برابر امام گرفته بود دید، به دست و پای حضرت افتاد و با تضرع و زاری از امام درخواست بخشش کرد. امام نیز با بزرگواری تمام فرمود: «تورا بخشیدم!»<sup>۱</sup>

### ۱۱. شکوه و هیبت

از آنجا که امام معصوم، کانون تجلی قدرت و عظمت پروردگار و معدن اسرار الهی و قطب عالم امکان است، قداست معنوی و شکوه و وقار بسیار دارد. در زیارت جامعه کبیره از زبان امام هادی علیه السلام می‌خوانیم:

هر بزرگ و صاحب شرافتی در برابر بزرگواری شما و شرافستان سر فرود آورده و هر خود بزرگ بینی به اطاعت شما گردن نهاده است. هر زورگویی در برابر برتری شما فروتن شده و همه چیز در برابر شما خوار و ذلیل است.<sup>۲</sup>

محمد بن حسن اشتر می‌گوید: «من همراه پدرم، بیرون کاخ متوکل با جمعی از علویان، عباسیان و جعفریان ایستاده بودیم که امام هادی علیه السلام آمد. تمام مردم برای ادای احترام و بزرگداشت ایشان از مرکب‌های خود پایین آمدند و صبر کردند تا ایشان وارد کاخ شود. پس از آن، برخی زبان به گلایه گشودند و گفتند: چرا ما باید به این پسر بچه احترام بگذاریم و از مرکب‌هایمان به احترامش پیاده شویم؟ نه شرافت او از ما بیش تر است و نه بزرگ‌سال‌تر از ماست. به خدا سوگند که وقتی بیرون آمد، دیگر از مرکب‌هایمان پیاده نمی‌شویم.

ابوهاشم جعفری در رد سخن آنها گفت: به خدا سوگند که همگی شما با خواری و خفت پیاده خواهید شد. پس از مدتی، امام از کاخ متوکل بیرون آمد. صدای تکبیر مردم به آسمان برخاست و همگی مردم، حتی آنان که گله مند بودند، از اسب هایشان پیاده شدند. آن‌گاه ابوهاشم رو به آنان کرد و گفت: شما که گفتید به او احترام نمی‌گذارید و سوگند یاد کردید که از مرکب‌هایتان پیاده نمی‌شوید؟! آنها که نتوانسته بودند هیبت و جلال امام را نادیده انگارند، سرافکنده پاسخ دادند: به خدا سوگند، بی‌اختیار از مرکب پیاده شدیم.<sup>۱</sup>

## فصل سوم

### مبارزات فرهنگی امام هادی علیه السلام

دوران امامت علی النقی علیه السلام با گسترده‌گی فرهنگی در گرایش‌های اعتقادی و بحث‌های علمی همراه بود که از برخورد میان مکتب‌های کلامی و تحولات فرهنگی مختلف ناشی شده بود. در این دوران، مکتب‌های عقیدتی گوناگونی چون معتزله و اشاعره تشکیل و گسترش یافته و پراکنده‌گی آرای فراوانی در سطح فرهنگی جامعه پدید آمده بود. مباحثی کلان چون جبر و تفویض، ممکن یا ناممکن بودن رؤیت خداوند، تجسیم و مباحثی از این قبیل، افکار عمومی جامعه را دست‌خوش تاخت و تازهای فکری کرده بود. سرچشمه‌ی این تحولات فکری، در رویکرد دولت عباسی به مسائل علمی و فرهنگی و نیز هجوم فلسفه و کلام دیگر ملل به سوی جامعه‌ی مسلمانان بود. دستگاه حکومتی، کتاب‌های علمی دانشمندان ملل دیگر را به عربی ترجمه می‌کرد و در اختیار مسلمانان می‌گذاشت.

این روند از زمان مأمون آغاز شد و به تدریج ادامه یافت و به اوج خود رسید. او تلاش فراوانی در ترجمه کتاب‌های دیگر ملل، به ویژه یونان داشت و بودجه بسیاری را در این راه هزینه کرد.

جرجی زیدان در این باره می‌نویسد:

مأمون در مقابل وزن کتاب‌های ترجمه شده طلا می‌داد و به قدری به ترجمه‌ی کتاب‌ها توجه داشت که روی هر کتابی که به نام او ترجمه می‌شد، از خود علامتی می‌گذاشت و مردم را به خواندن و فراگرفتن آن علوم تشویق می‌کرد. با دانشمندان خلوت می‌کرد و از معاشرت با آنان لذت می‌برد.<sup>۱</sup>

پس از آن، این روند تا آنجا ادامه یافت که ثروتمندان و بزرگان دوره‌ی عباسی نیز به این کار مبادرت ورزیدند و دانشمندان را گرامی می‌داشتند. تعداد کتاب فروش و کاغذ فروش در بغداد فزونی می‌یافت و انجمن‌های علمی و ادبی تشکیل می‌شد و مردم بیش از هر کار به مباحثات علمی و مطالعه می‌پرداختند. این رویه همچنان در دوره‌ی عباسی روبه رشد بود و کتاب‌های بسیاری از زبان‌های یونانی، سریانی، هندی، نبطی و لاتین ترجمه شد.<sup>۲</sup>

آنان لحظه‌ای دانشمندان غیرمسلمان را از خود دور نمی‌کردند و با آنان شراب می‌نوشیدند. متوکل و مهتدی، دانشمندان را بر تخت می‌نشاندند و امیران و وزیران را در برابر آنها ایستاده نگه می‌داشتند، به گونه‌ای که هیچ بزرگی در مقابل آنها حق نشستن نداشت.<sup>۳</sup> نزدیکی بیش از حد خلفا با ناملسمانان و احترام بیش از اندازه به آنها، عقاید شوم و ضد اسلامی آنها را بر ملا می‌ساخت. به خوبی آشکار است که این احترام و آن همه صرف بودجه‌های هنگفت، صرفاً جهت دانش‌پروری و علم دوستی نبوده است. آنان با جمع آوری کتاب‌های علمی گوناگون

جایگاهی مناسب را در گسترش مناظره‌های علمی فراهم آوردند که اهداف مشخص و از پیش تعیین شده‌ای را در این موضوع دنبال می‌کرد.

البته آنچه از بررسی زندگی علمی امام هادی علیه السلام در مناظره‌های علمی به دست می‌آید، برتری مبانی اعتقادی شیعه را در این برهه از زمان آشکار می‌سازد. گذشته از این مطالب، پیدایش این همه آرا و نظر: گوناگون، سبب آشفتگی در اوضاع فرهنگی و اجتماعی گردید و حاصل این آشفتگی، پیدایش گروه‌های گوناگونی چون: غلات، واقفیه، صوفیه، مجسمه و ... بود. دستگاه حکومتی نیز از این آشفتگی فرهنگی، برای دستیابی به اهداف خود بهره می‌جست. عباسیان می‌خواستند از این جریان‌ها به عنوان حربه‌ای برای ایجاد اختلاف در جامعه و پدید آوردن شکاف میان مسلمانان و تضعیف مبانی فکری و اعتقادی آنها بهره‌برداری کنند.

در این میان، تیزبینی امام در شناخت خط توطئه و استحاله فرهنگی، نقشه‌های دین ستیزانه‌ی آنان را آشکار می‌ساخت. اگرچه مراقبت شدید و زیر نظر گرفتن ایشان، اندکی آنان را در رسیدن به هدف ننگین‌شان یاری می‌داد و دسترسی نداشتن مردم به امام، مشکلات جامعه‌ی اسلامی را افزون‌تر می‌کرد، ولی امام با نهایت درایت، در خنثی کردن این توطئه‌های فرهنگی می‌کوشید.

یکی از پردامنه‌ترین عرصه‌های مبارزه در دوران زندگی امام، فعالیت‌های ایشان در زمینه‌های فرهنگی بود که در قالب‌های گوناگون انجام می‌پذیرفت:



## ۱. مبارزه‌ی فرهنگی با گروه‌های منحرف عقیدتی

دوران امام هادی علیه السلام، اوج پیدایش مکتب‌های گوناگون عقیدتی بود که بستر آن با ایجاد فضای فکری از سوی حکومت عباسی فراهم شده بود. گردانندگان و نظریه پردازان این جنبش‌ها را نیز مشتی عناصر فریب خورده، فرصت طلب و سودجو تشکیل می‌دادند. این گروه‌ها عبارت بودند از:

### الف) غلات

غلات، انسان‌هایی تندرو، افراطی و بی‌منطق بودند که درباره‌ی امامت مبالغه بیش از اندازه می‌کردند و امام را تا سرحد خدایی و پرستش پیش می‌بردند. آنان امام را خدا می‌دانستند و با بهره‌گیری از عقاید انحرافی خویش، بسیاری از واجبات الهی را حرام و بسیاری از گناهان کبیره را بر خود حلال شمرده بودند.

گاه خود را از سوی امام، که خدا قلمداد شده بود، پیامبر معرفی کرده و بسیاری از موجبات بدنامی شیعه را در عصر گسترش فرهنگ‌ها فراهم آورده بودند. امام به سختی با آنان مبارزه کرده، آنان را طرد می‌کرد. آنان سعی داشتند تا وجوهی را که مردم ساده و بی‌آلایش به امام می‌پرداختند، به چنگ آورند و با تشریح بدعت‌های مختلف در دین، به امیال نفسانی خود رنگ شرعی و دینی بدهند.

سران این فرقه عبارت بودند از: علی بن حسکه قمی؛ فارس بن حاتم؛ حسن بن محمد (مشهور به ابن باباقمی)؛ قاسم یقطینی (یا قاسم بن یقطین)؛ محمد بن نصیر نمیری (یا فهری).<sup>۱</sup>

هر کدام از این افراد، به گونه‌ای در تشریحات این گروه سهیم بودند. علی بن حسکه قمی، امام هادی علیه السلام را پروردگار جهانیان می‌دانست و خود را از سوی ایشان پیامبر هدایت انسان‌ها معرفی کرده بود. او تمامی واجبات و فروع دینی، مانند زکات، حج، روزه و... را به شدت زیر سؤال برده بود. محمد بن نصیر نمیری، بر بدعت‌های علی بن حسکه، جواز ازدواج با محارم (مادر، خواهر، دختر)، جایز بودن لواط و اعتقاد به تناسخ<sup>۱</sup> را افزود.<sup>۲</sup>

امام با موضعی صریح و جدی، ضمن برائت و دوری جستن از آنان، حتی دستور قتل یکی از آنان را صادر کرد. ایشان برای نمایاندن چهره‌ی کریه آنان، در پاسخ شیعیان که از عقاید منحرف علی بن حسکه پرسیده بودند، چنین نگاشت:

این حسکه - که نفرین خدا بر او باد - دروغ‌گویی بیش نیست و من او را در شمار دوستان و شیعیان خود نمی‌پندارم. خدا او را لعنت کند. به خدا سوگند، پروردگار جهانیان، محمد صلی الله علیه و آله و پیامبران پیشین او را مگر به آیین یکتاپرستی و دستور به برپا داشتن نماز و پرداخت زکات و انجام حج و دوستی و ولایت بر خلق نفرستاد. او نیز مردم را جز به سوی پرستش خداوند دعوت نکرده است. ما جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله و بندگان خدا هستیم که هرگز به او شرک نخواهیم ورزید. اگر اطاعتش کنیم، رحمت او شامل حالمان شده و اگر از فرمان او سرپیچی کنیم، گرفتار عذاب دردناک او خواهیم شد. ما نمی‌توانیم برای خدا نشانه‌ای

۱. حلول ارواح مردگان در کالبدی غیر از بدن مادی خود فرد.

۲. حیاة الامام علی الهادی علیه السلام، ص ۴۶۹؛ شیخ طوسی، رجال کشی، مشهد، دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ ه.ش، ص ۵۲۰.

بیاوریم، ولی خدا برای ما و همه‌ی آفریدگانش، نشانه و دلیل فرو فرستاده است.

من از کسی که چنین سخنانی می‌گوید، بیزاری می‌جویم و از چنین گفته‌هایی به خدا پناه می‌برم. شما نیز از آنان براءت و بیزاری جوید و آنان را در فشار قرار دهید.

در ادامه، امام، دستور قتل آنان را صادر می‌کند.<sup>۱</sup> گفتنی است: فارس بن حاتم از سران غلات بود که امام به قتل او فرمان داد.<sup>۲</sup> به محض صدور این فرمان، یکی از شیعیان او را از صحنه‌ی روزگار محو نمود و دل امام را شاد کرد.

#### ب) صوفیه

از دیگر اندیشه‌های منحرفی که با رخنه در جامعه‌ی اسلامی، سبب بدنامی شیعه و تشویش افکار عمومی جامعه‌ی مسلمانان شده بود، تصوّف بود. پیروان این مکتب، با نمایاندن چهره‌ای زاهد، عارف، خداپرست، بی‌میل به دنیا و پاک و منزّه از پستی‌ها و آلائش‌های دنیایی، مردم را گمراه می‌کردند. آنها نیز چون غلات از همگی این عنوان‌ها در راستای اهداف سودجویانه‌ی خود در زمینه‌های گوناگون بهره‌مند می‌شدند. آنها در اماکن مقدسی چون مسجد پیامبر ﷺ گرد هم می‌آمدند و به تلقین اذکار و اوراد با حالتی خاص می‌پرداختند، به گونه‌ای که مردم با دیدن حالت آنها می‌پنداشتند با پرهیزگارترین افراد بشر رو به رویند و تحت تأثیر رفتارهای عوام‌فریبانه‌ی آنان قرار می‌گرفتند. امام هادی علیه السلام نیز با واکنش‌هایی سریع و به‌هنگام، این توطئه‌ی عقیدتی را کشف و خنثی ساخت.

روزی آن حضرت با گروهی از یاران صمیمی خود در مسجد مقدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نشسته بودند. گروهی از صوفیه وارد مسجد النبوی صلی الله علیه و آله می شوند و گوشه‌ای از مسجد را برگزیده، دور هم حلقه می زنند و با حالتی ویژه‌ی خود، مشغول تهلیل می شوند. امام با دیدن اعمال فریب‌کارانه‌ی آنها، به یاران خود فرمود:

به این جماعت حيله‌گر و دو رو توجهی نکنید. اینان هم‌نشینان شیاطین و ویران‌کنندگان پایه‌های استوار دینند. برای رسیدن به اهداف تن پرورانه و رفاه طلبانه، چهره‌ای زاهدانه از خود نشان می‌دهند و برای به دام انداختن مردم ساده دل، شب زنده داری می‌کنند. به راستی که اینان مدتی را به گرسنگی سر می‌کنند تا برای زین کردن، استری بیابند. اینها لا اله الا الله نمی‌گویند، مگر اینکه مردم را گول بزنند و کم نمی‌خورند مگر این که بتوانند کاسه‌های بزرگ خود را پر سازند و دل‌های ابلهان را به سوی خود جذب کنند. با مردم از دیدگاه و سلیقه‌ی خود درباره دوستی خدا سخن می‌گویند و آنان را رفته‌رفته و نهانی در چاه گمراهی [که خود کنده‌اند] می‌اندازند. همه‌ی این وردهایشان، سماع و کف زدنشان و ذکرهایی که می‌خوانند، آوازه خوانی است و جز ابلهان و نابخردان کسی از آنان پیروی نمی‌کند و به سوی آنان گرایش نمی‌یابد. هرکس به دیدار آنها برود، چه در زمان زندگانی او و چه پس از مرگ او، گویی به زیارت شیطان و همه‌ی بت‌پرستان رفته است و هرکس هم به آنان کمک کند، مانند این است که به پلیدانی چون یزید و معاویه و ابوسفیان یاری رسانده است.

وقتی سخنان امام به اینجا رسید، یکی از حاضران با انگیزه‌ای که امام از آن آگاهی داشت، پرسشی مطرح کرد که سبب ناراحتی ایشان شد.

او پرسید: «آیا این گفته‌ها در حالی است که آنان به حقوق شما اقرار داشته باشند؟»

امام با تندی به او نگریست و فرمود:

دست بردار از این پرسش! بدان که هرکس به حقوق ما اعتراف داشته باشد، هرگز این چنین مشمول نفرین و طعن و لعن ما نمی‌شود. [آنان که این اعمال را انجام می‌دهند و به حقوق ما نیز اعتراف دارند] پست‌ترین طایفه صوفیاند؛ چرا که تمامی صوفیان با ما مخالفند و راهشان نیز از ما جداست. آنها یهودیان و نصرانیان امت اسلامند. همین‌ها هستند که سعی در خاموش کردن نور الهی دارند، ولی خداوند نورش را بر همگان به طور کامل خواهد تاباند هر چند که کافران ناخشنود باشند.<sup>۱</sup>

### ج) واقفیه

واقفیه از دیگر فرقه‌های دوران امامت امام هادی علیه السلام بودند که امامت علی بن موسی الرضا علیه السلام را نپذیرفته و پس از شهادت پدر گرامی ایشان، امام موسی بن جعفر علیه السلام، متوقف شده و در امامت و رهبری جامعه دچار ایستایی شدند. آنان با انکار امامان پس از امام کاظم علیه السلام و موضع‌گیری در مقابل امامان، حتی مردم را از پیروی ایشان منع کردند. امام هادی علیه السلام نیز برای اثبات جایگاه امامت و پیشوایی خود با آنان دست به رویارویی فرهنگی زد و آنان را نیز به سان غلات و صوفیان، مشمول لعن و نفرین خود کرد تا آنان را به مردم بشناساند. در این باره ابراهیم بن عقبه در نامه‌ای به امام هادی علیه السلام می‌نویسد: «فدایت شوم! من می‌دانم که ممطوره (واقفیه)

از حق و حقیقت دوری می‌کنند، آیا اجازه دارم در قنوت نمازهایم آنان را نفرین کنم؟» امام با صراحت تمام پاسخ مثبت داد.<sup>۱</sup> و بر اندیشه‌های گمراه کننده‌ی آنان نیز خط بطلان کشیدند. سرکردگی این گروه را علی بن ابی حمزه بطنانی بر عهده داشت که از زمان امامت علی بن موسی الرضا علیه السلام از پرداخت مالیات‌های اسلامی به امام خودداری کرده و به نشانه‌ی مخالفت و رد صلاحیت ایشان، به رفتارهایی از این قبیل دست می‌زد. آنها رویه‌ی خود را همچنان تا عصر امام هادی علیه السلام ادامه دادند. روزی امام یکی از آنان، به نام ابوالحسن بصری را دید و چون او را قابل هدایت و بیداری یافت، به او رو کرد و فقط در یک جمله به او فرمود: «آیا زمان آن نرسیده که به خود آیی؟» سخن روح‌افزای ایشان در وی اثری ژرف بر جای نهاد و سبب تغییر رویه و بیداری او گردید.<sup>۲</sup>

#### د) مجسمیه

این گروه می‌پنداشتند خداوند جسم است. آنان برداشت‌هایی بسیار سطحی و ابتدایی از دین داشتند و از درک مجردات و چیزهایی که از سیطره‌ی جسم و ماده خارج است، بسیار ناتوان بودند. از این رو، همواره بسیاری از حقایق هستی را که خارج از دایره‌ی ماده بود، انکار می‌کردند یا تا عالم ماده پایین می‌کشیدند.

کم‌کم آنها و اندیشه‌های بدوی و یکسویه‌شان در بین شیعیان رسوخ کرد و عقاید آنان را نیز تحت تأثیر سطحی‌نگری و کوتاه‌بینی خود قرار داد. خبر به امام هادی علیه السلام رسید و شیعیان از امام کسب تکلیف کردند.

۱. رجال کشی، ج ۳، ص ۴۶۰.

۲. سید ابوالقاسم خوبی، معجم رجال‌الحديث، فی طبقات الرواة، بیروت، منشورات آیت‌الله الخوئی، ۱۴۰۳، چاپ سوم، ج ۱، ص ۲۵۹.

ابراهیم بن همدانی، در نامه‌ای، عقاید منحرف آنان را به عرض امام رساند و از ایشان راهنمایی خواست. او به امام نوشت که در بین شیعیان و دوستان اهل بیت علیهم‌السلام افرادی پیدا شده‌اند که تحت تأثیر این عقاید پوچ قرار گرفته‌اند و می‌پندارند که خداوند جسم است. امام در پاسخ او برای روشن شدن پیام مکتب ناب اهل بیت علیهم‌السلام در این زمینه نگاشت: «پاک و منزّه است آن خدایی که هیچ حد و مرزی ندارد! هرگز این‌گونه توصیف نمی‌شود، هیچ مثل و مانندی ندارد و او شنوای داناست».<sup>۱</sup>

#### ه) باورمندان به رؤیت

اشاعره گروهی بودند که می‌پنداشتند خداوند را در روز رستاخیز خواهند دید. حتی آنها بر این عقیده بودند که خداوند با همین چشم مادی قابل دیدن است. شیعیان درباره این گروه به امام نامه نوشته و توضیح خواستند. امام در پاسخ نوشت:

پای‌بندی به این نظریه به هیچ وجه جایز نیست. مگر نه این است که باید بین چشم شما و شیء انعکاسی صورت گیرد که حامل نور باشد و دیدن صورت پذیرد؟ حال اگر انعکاسی و نوری در میان نباشد و این ارتباط برقرار نشود، چگونه امکان دیدن آن شیء وجود دارد؟ در این نظریه اشتباهی بزرگ وجود دارد؛ زیرا بیننده چیزی را می‌تواند با چشم خود ببیند که در جسم بودن با خود او مساوی باشد و در صورت دیده شدن، هر دو به‌سان هم [جسم] خواهند بود و لازمه‌ی آن، جسم دانستن خداست؛ چرا که سببها با به وجود آمده‌های خود رابطه‌ای جدایی‌ناپذیر دارند.<sup>۲</sup>

بدین ترتیب، امام تفکر مخدوش و منحرف این گروه را نیز باطل اعلام کرد.

## ۲. تحریر رساله‌ی کلامی

از جمله تلاش‌های علمی - فرهنگی امام علی النقی علیه السلام در گستره‌ی اعتقادات، نوشتن رساله‌ی کلامی است که آن را به انگیزه پاسخ‌گویی به مشکلات اعتقادی اهالی اهواز نگاشته است. امام در این رساله، با ایراد بحث‌های مستدل درباره‌ی قرآن و عترت و معرفی ثقلین و لزوم تمسک به آن، مبحث جبر و تفویض را که از پیچیده‌ترین مسائل کلامی است، با بیانی بسیار روشن و شیوا مطرح و نقد کرده و نظر امامیه را با عنوان الأمر بین الأمرین به اثبات رسانیده است. در بخشی از این رساله آمده است:

در این باره با گفتار امام صادق علیه السلام آغاز می‌کنم که فرمود: نه جبر است و نه تفویض، بلکه مقامی است میان آن دو که عبارت است از: تندرستی، آزادی، مهلت کافی و توشه، مانند مرکب سواری و وسیله تحریک فاعلی بر کار خود.

پس این پنج چیز است که امام صادق علیه السلام به عنوان اسباب جمع‌کننده‌ی فضل گرد آمده است. پس اگر بنده‌ای یکی از آنها را نداشته باشد، به لحاظ آن کاستی و کمبود، تکلیف از او ساقط است... همچنین روایت شده که فرمود: مردم در عقیده به سه دسته تقسیم می‌شوند: دسته‌ای می‌پندارند که کار به آنها و انهاده شده است که آنان خدا را در سلطه و قدرتش سست دانسته و خود را به هلاک انداخته‌اند. دسته‌ای دیگر می‌پندارند که خدای عز و جل بندگان را به نافرمانی مجبور ساخته و آنان را به آنچه توان انجامش را ندارند، مکلف فرموده است. اینها نیز خداوند را ستمگر



می‌انگارند که سبب هلاک خود را با این اندیشه فراهم آورده‌اند. دسته‌ای دیگر معتقدند که خداوند بندگان را به اندازه‌ی توانشان مکلف فرموده و تکلیفی بیش از توان بر دوش آنها ننهاده است. آنها چون کار نیک انجام دهند، خدا را بستانند و چون بد کنند، از او آمرزش بخواهند که اینان به حق رسیدگانند. پس امام صادق علیه السلام خبر داده که هر کس پیرو جبر و تفویض است و به آنها اعتقاد دارد، برخلاف حق است و من آن جبری را که هر کس بدان معتقد باشد دچار خطاست، شرح دادم و بیان کردم که کسی که پیرو تفویض است، دستخوش باطل است. پس حق تعالی میان این دو نظریه است ...

پس حضرت به بررسی بیش‌تر مسأله جبر و تفویض در قالب پنج مثال دیگر می‌پردازد که در تفسیر تندرستی، گشوده بودن راه، سنت مهلت، توشه و انگیزه بیان می‌دارند و با بهره‌گیری از آیات قرآن و استدلال‌های عقلانی و با نهایت دقت و حوصله، آن را از زوایای مختلف بررسی می‌کنند؛ به گونه‌ای که مطالب با بیانی بسیار ساده، مستند و عقلانی مطرح می‌شوند و حتی در عین کامل و مبسوط بودن، جمله‌ای را تکراری، بدون غرض و خالی از بار محتوایی لازم نمی‌یابیم.<sup>۱</sup>

### ۳. مناظره‌های علمی و اعتقادی

امامان معصوم علیهم السلام چشمه‌های جوشان معرفت و گنجینه‌های دانش الهی‌اند و چون چراغی پر فروغ و زوال‌ناپذیر، فراسوی علم را با پرتو افشانی خود روشن می‌کنند. آنان با بیان شیوا و روشن‌گر خود تاریکی

نادانی را از بین برده و در هر زمان امید نور ستیزان دانایی را نومید می ساختند.

همان‌گونه که پیش‌تر نیز بدان اشاره شد، دولت عباسی، همواره به دنبال برپایی جلسه‌ی مناظره و گفت‌وگوی علمی بود که برقراری این‌گونه جلسه‌ها در زمان مأمون عباسی به اوج خود رسید و این روند تا دوران امامت امام هادی علیه السلام نیز ادامه یافت. برپایی این مجالس هدفدار برای درهم شکستن چهره‌ی علمی امامان و زیر سؤال بردن دانش و حتی امامت آنان تشکیل می‌شد. البته آنان از این کار نه تنها به مقصود خویش نمی‌رسیدند، بلکه موجب رسوایی و فضاحت آنان نیز می‌شد؛ چرا که آن بزرگ‌پیشوایان دانش و معرفت، از این فرصت برای روشن کردن اذهان عمومی و نشر فرهنگ اصیل اسلامی، بهره‌برداری می‌کردند.

دولت عباسی می‌کوشید با زیر نظر گرفتن و کنترل شدید ملاقات‌های امام با شیعیان، از روشن شدن افکار مردم جلوگیری کند و جلوی فیضان این سرچشمه‌ی بزرگ را بگیرد، ولی برپایی نشست‌های علمی در تناقض با این سیاست برمی‌آمد و تمام تلاش‌های عباسیان را بیهوده می‌ساخت. پی‌گیری این سیاست متناقض از سوی سردمداران بنی‌عباس، حاکی از کوتاه‌فکری، ناکارآمدی، نارسایی در چاره‌جویی و بن بست‌های فکری آنان در برابر اهداف معین خود بود.

متوکل عباسی برای این منظور، دو تن از دانشمندان به نام‌های یحیی بن اکثم و ابن سکیت را به خدمت خواند تا نشست‌های علمی با امام علی النقی علیه السلام ترتیب دهند. در نشست‌هایی که برای این کار ترتیب داده شده بود، متوکل از ابن سکیت خواست تا پرسش‌های خود را مطرح کند. او

نیز پرسید: چرا موسی علیه السلام با عصا برانگیخته شد، عیسی علیه السلام با شفای بیماران و زنده کردن مردگان و محمد صلی الله علیه و آله با قرآن و شمشیر؟

امام در پاسخ فرمود: «موسی علیه السلام با عصا و ید بیضا در دوره‌ای برانگیخته شد که مردم تحت تأثیر جادو قرار گرفته بودند. او نیز به همین منظور برایشان معجزه‌ای آورد که جادویشان را از بین ببرد و حجت را برایشان تمام سازد. عیسی علیه السلام با شفای بیماران خاص و بدون درمان و با زنده کردن مردگان برانگیخته شد، زیرا در آن زمان پزشکی و پیشرفت‌های آن، مردم را شگفت زده کرده بود و او به فرمان خدا، مردگان را زنده می‌کرد و بیماران بی‌درمان را شفا می‌داد. محمد صلی الله علیه و آله با قرآن و شمشیر در دوره‌ای برانگیخته شد که شعر و شمشیر بر اندیشه‌ی مردم حکمرانی می‌کرد. او نیز با قرآن تابنده و شمشیر برنده بر شعر و شمشیرشان چیره گشت و پیام خدا را به آنان رساند و حجت را بر آنها تمام فرمود.

پاسخ امام، بسیار روشن و قانع کننده بود. ابن سکیت از روی ناچاری پرسشی بی‌محتوا را بیان کرد و گفت: «اکنون حجت خدا چیست؟» امام نیز با کنایه، مهر خاموشی بر زبان دشمن زد و فرمود: «عقل که به خوبی در می‌یابد آن‌که به خدا دروغ بندد، رسوا می‌شود».

شکست ابن سکیت در این گفت‌وگوی کوتاه و آن هم فقط با یک پرسش ساده، خشم یحیی بن اکثم را برانگیخت. او با ناراحتی گفت: «ابن سکیت را به مناظره چه کار؟! او هم‌نشین نحو و شعر و لغت است». سپس کاغذی بیرون آورد که در آن پرسش‌هایی را مطرح کرده بود و پاسخ را از امام به طور مکتوب خواست.<sup>۱</sup> پرسش‌های او درباره‌ی تأویل

و تفسیر برخی آیات قرآن، گواهی زن، احکام ختنی، دلیل بلند خواندن نماز صبح و مسائلی درباره عملکرد امیر مؤمنان علی علیه السلام بود. امام با نهایت دقت، ظرافت و کمال به پرسش‌های وی پاسخ فرمود و افزون بر اثبات جایگاه علمی خود، سیزده پرسش پیچیده و مشکل را برای شیعیان پاسخ گفت و به صورت غیر مستقیم، معارف واقعی اسلام را در اختیار خوانندگان قرار داد.

پاسخ‌های امام هادی علیه السلام آن چنان کوبنده و دقیق بود که یحیی بن اکثم در پایان این رویارویی به متوکل گفت: «پس از این جلسه و این پرسش‌ها دیگر سزاوار نیست که از او درباره‌ی مسأله دیگری پرسش شود؛ زیرا هیچ مسأله‌ای پیچیده‌تر از اینها وجود ندارد [و او از عهده پاسخ‌گویی به همه‌ی آنها برآمد] و آشکار شدن مراتب علمی او، موجب تقویت شیعیان خواهد شد».<sup>۱</sup>

#### ۴. رفع شبهه‌های دینی

افزون بر شبهه‌های خُرد و کلانی که از سوی دانشمندان مزدور و فرقه‌های مرجع آن دوران در حوزه دین مطرح می‌شد، کشمکش‌های بزرگ بر سر مسائل بنیادین و زیر بنایی اسلام، هر از چند گاهی رخ می‌نمود که دامنه‌ی فتنه‌انگیزی آن، اندیشه‌ی قشر گسترده‌ای از مسلمانان و گاه شیعیان را در بر می‌گرفت.

یکی از بزرگ‌ترین این فتنه جویی‌ها، موضوع مخلوق بودن قرآن بود که مدت‌ها اندیشه مسلمانان را به خود مشغول ساخته بود و چه بسیار انسان‌هایی که به جهت عقیده و به آن، جان خود را از دست دادند!

خلفای عباسی با مطرح ساختن این پرسش و نیافتن پاسخ دلخواه خود، مخالفان‌شان را به شدت سرکوب می‌کردند. از این دسته احمد بن نصر را می‌توان نام برد که از مخالفان دولت عباسی بود و یک بار هم نقشه‌ی قتل واثق، خلیفه عباسی را کشید، ولی نافرجام ماند. خلیفه نیز برای از میان برداشتن او با طرح این پرسش که آیا قرآن مخلوق است یا نه، برنامه‌ی سرکوب او را آغاز کرد و پس از بیان پرسش‌های گوناگون در این زمینه و دیگر مسائل اعتقادی، بهانه‌ای برای قتل وی به چنگ آورد و او را از میان برداشت.<sup>۱</sup>

معتزله که گرایشی افراطی به عقل دارند، قرآن کریم را حادث و مخلوق می‌دانستند و آن را از صفات باری تعالی می‌شمردند، ولی در برابر آنها، اشاعره به مخالفت برخاسته و قرآن را قدیم و غیرمخلوق دانستند. جرقه‌های این کشمکش که برخاسته از نظریه‌ی جبر یا تفویض بود، از اواخر حکومت امویان آغاز گردید و با پیدایش این دو مکتب کلامی در عصر عباسیان به اوج خود رسید. تا پیش از مأمون، حکمرانان عباسی گرایش شدید و تعصب بسیاری بر نظر اشاعره و جبرگرایی داشتند و معتزلیان را به شدت شکنجه و سرکوب می‌کردند. با به حکومت رسیدن مأمون، ورق برگشت و مخالفان معتزله و نظریه خلق قرآن با حربه‌های گوناگون از صحنه روزگار پاک می‌شدند!

پس از مأمون نیز خلفای عباسی از او پیروی کردند و کسانی را که به عقاید معتزله پای‌بند نبودند، شکنجه می‌کردند و یا از میان بر می‌داشتند. واثق، احمد بن نصر خزاعی را که معتقد به خلق قرآن نبود، دست بسته از بغداد به سامرا آورد و از او درباره‌ی خلق قرآن پرسید. هنگامی که از

عقیده او آگاهی یافت، گردن او را زد و دستور داد سرش را در بغداد و بدنش را در سامرا آویزان کنند و برگه‌ای به گوش او آویختند که بر آن نوشته شده بود: «این سر احمد بن نصر است که معتقد به خلق قرآن و نفی تشبیه خداوند نیست!»<sup>۱</sup>

هنگامی که متوکل به حکومت دست یافت، دوباره به عقاید اشاعره پیوست و این بار قربانیان این ماجرا، معتزلیان بودند! در گیرودار این آشوب زدگی‌های اعتقادی، امام هادی علیه السلام پیشوای اندیشه اسلامی، وارد عرصه شد و با بدعت شمردن این بحث‌ها، خط سیر مکتب ناب اسلامی را برای پیروان خود ترسیم کرد. ایشان برای تنویر اذهان پیروان خود در بغداد نوشت:

به نام خداوند مهرگستر مهرورز. پروردگار ما را از فتنه‌های این روزگار در پناه دارد که در این صورت بزرگ‌ترین مرحمت را در برابر ما به انجام رسانیده است که در غیر آن، چیزی جز نابودی و بدبختی دستاورد کسی نخواهد شد. نظر من درباره جدالی که بر سر [مخلوق بودن یا نبودن] قرآن در گرفته، این است که آن بدعتی بیش نیست که در گناه این بدعت پرسش کننده و پاسخ دهنده، هر دو یکسانند؛ چرا که برای پرسش کننده سودی در بر نخواهد داشت [و به واقع آن دست نمی‌یابد] و برای پاسخ دهنده نیز جز رنجی ناشی از طرح موضوعی که از فهم و درک او خارج است، باقی نخواهد ماند. همانا خالق جز خدا وجود ندارد و جز او، همه‌ی آفریدگانش هستند. قرآن نیز کلام خداوند بزرگ است. پس از پیش خودتان بر آن نامی

---

۱. جلال‌الدین سیوطی، *تاریخ الخلفاء*، بیروت، دار القلم، ۱۴۰۶، چاپ اول، ص ۳۸۴؛ *تاریخ طبری*، ج ۹، ص ۱۳۴.

قرار ندهید که از گمراهان خواهید بود و خداوند شما و ما را در شمار افراد این آیه قرار دهد که فرمود: «آنان کسانی هستند که در نهان از خدای خویش می‌ترسند و از روز جزا سخت در وحشتند».<sup>۱</sup>

و این‌گونه شیعیان را از آشفتگی فکری بیرون آوردند.<sup>۲</sup> این پرسش پیش‌تر نیز از امامان پرسیده شده بود که از امام رضا علیه السلام پرسیدند و امام قاطعانه پاسخ داد: «قرآن کلام خداست، همین و بس!»<sup>۳</sup>

بدین ترتیب، امام با تبیین موضعی اصولی و روشن‌گرانه در این بحث، شیعیان را از کاوش در این‌گونه بحث و جدل‌هایی که ثمره‌ای در بر ندارد، برحذر داشته و نظر خود را بیان کرده‌اند.

## ۵. مبارزه با خرافه‌پرستی و خرافی‌گرایی

خرافه‌پرستی که از بینش‌های سست سرچشمه می‌گیرد، گاه ناشی از انگیزه‌های سوء و گاهی نیز ناشی از نادانی و جهالت است. البته در هر حال پی‌آمد منفی در جامعه بر جای می‌گذارد و سبب می‌شود افراد جامعه در تمام مسائل به خرافات روی آورند و به همه چیز از دریچه‌ی آن بنگرند. با پیشامد چنین وضعی، پیشوای جامعه‌ی اسلامی وظیفه دارد برای حفظ کیان دین که در اثر خرافه‌گرایی دست‌خوش انواع بدعت‌ها می‌شود، با آن مبارزه کند و این بستر مناسب برای نوآوری در دین و بدعت‌گذاری را از بین ببرد. بنابراین، مبارزه با خرافات گامی مهم در زدودن بدعت‌ها و اندیشه‌های باطل بوده و موجب گرایش بیش‌تر جامعه به سمت آموزه‌های اسلام ناب و ارزش‌های راستین خواهد شد.

از دیگر تلاش‌های مهم امام هادی علیه السلام در دوران امامت خود، مبارزه با خرافات، حسن بن مسعود می‌گوید: «خدمت ابوالحسن بن علی بن محمدا علیه السلام رسیدم، در حالی که جراحی به دستم وارد شده بود و سواری هم به من برخورد کرده و به شانهام آسیب رسانده بود و در اثر ازدحام و کشاکش جمعیت لباس‌هایم پاره شده بود. در این حال از ناراحتی گفتم: وه که چه روز شومی بود! خدا شرت را از من بگرداند.

امام علیه السلام فرمود: آیا تو هم که نزد ما رفت و آمد می‌کنی و با ما در ارتباطی، گناه خود را برگردن دیگری می‌نهی که گناهی ندارد؟! من از این سخن امام شرم‌منده شدم و دانستم که اشتباه کرده‌ام. گفتم: ای سرور من! از خداوند آمرزش می‌خواهم. امام فرمود: ای حسن، روزها چه گناهی دارند که وقتی شما به سزای اعمال خود می‌رسید، آنها را سرزنش می‌کنید و شوم می‌پندارید؟<sup>۱</sup>

## ۶. پاسخ‌گویی به مسائل گوناگون

به دلیل جایگاه ویژه‌ی علمی و مرجعیت خاصی که امام هادی علیه السلام در دوران امامت خویش داشتند، بسیاری از مسائل شرعی به ایشان بازگشت داده می‌شد. گذشته از آن، دانش والا و برتر ایشان در دیگر رشته‌های علوم سبب شده بود که دانشمندان، مسائل مشکل و پیچیده خود را با ایشان در میان گذاشته و از این سرچشمه جوشان دانش بهره‌گیرند. این مطلب را در دو زمینه‌ی مسائل فقهی و غیر فقهی بررسی می‌کنیم.

### الف) مسائل فقهی

امام هادی علیه السلام بیش‌ترین اهمیت را نسبت به نشر شریعت اسلامی و تبیین احکام الهی مبذول می‌داشت و با بیان مسائل فقهی، همگان

۱. جمعی از نویسندگان، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵، ج ۲۳، ص ۴۶.



را از سرچشمه زلال دانش و معرفت خویش سیراب می‌ساخت.  
از امام درباره‌ی مصرف زکات پرسیدند. ایشان پس از بیان موارد  
مصرف آن افزود: «به کسانی که قایل به جسم بودن خدا هستند، زکات  
ندهید و نماز نیز پشت سرشان نخوانید».<sup>۱</sup>

حسن بن مصعب المدائنی به امام هادی علیه السلام نامه‌ای می‌نویسد و نظر ایشان  
را درباره سجده بر شیشه جويا می‌شود. این در حالی بود که او و برخی دیگر  
می‌پنداشتند هر چه از زمین باشد، سجده بر آن اشکال ندارد. امام در پاسخ  
وی، پندار اشتباهش را یاد آور شد و فرمود که شیشه از شن و نمک است...<sup>۲</sup>  
ریان بن صلت از امام هادی علیه السلام درباره‌ی نماز بالباسی که از موی انسان  
تهیه شده باشد، می‌پرسد و امام به جواز آن فتوا می‌دهد.<sup>۳</sup> علی بن مهزیار از  
امام می‌پرسد: «آیا نماز شخصی که از هوش رفته است، قضا دارد یا نه؟»  
امام در پاسخ می‌فرماید: «او نه روزه‌اش را قضا می‌کند و نه نمازش را؛  
زیرا هر چه را خداوند آن را بر شخص غالب کرده است، خود نیز  
پذیرنده عذر اوست».<sup>۴</sup>

### ب) مسائل غیر فقهی

عباس بن هلال، از امام درباره‌ی تفسیر آیه‌ی «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»  
می‌پرسد<sup>۵</sup> و امام می‌فرماید: «یعنی خداوند راهنمای آن چیزهایی است  
در آسمان‌ها و در زمین».<sup>۶</sup> گفته‌اند روزی متوکل عباسی بیمار شد و نذر  
کرد که اگر بهبود یابد تعداد کثیری سکه طلا صدقه دهد. پس از مدتی

۱. وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۲۲۸ باب مستحقین زکات، ج ۸.

۲. میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل، قم، مؤسسه آل‌البیت لاحیاء التراث، ۱۴۰۷، چاپ اول،  
ج ۴، ص ۵۱۰. گفتنی است از آن جا که شیشه را از ذوب شن مخلوط با پتاس و سود حاصل از آن  
(مخلوطی از سیلیکات‌های قلبایی) به دست می‌آورند سجده بر این مواد صحیح نیست.

۳. وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۷۷.

۴. همان، ج ۵، ص ۳۵۲.

۵. سوره‌ی نور، آیه‌ی ۳۵.

۶. الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۸۷.

بهبود یافت و خواست که نذر خود را ادا کند. از فقهای دربار خود پرسید که با توجه به این نذر چقدر باید صدقه بدهد و کلمه‌ی «کثیر» بر چند دلالت می‌کند. فتاوای بسیار و گوناگونی از فقهای دربار صادر شد و هیچ یک نتوانستند به درستی تعداد را مشخص کنند. ناگزیر از امام هادی علیه السلام کمک خواستند و امام فرمود: «باید هشتاد سکه زر بپردازی». این پاسخ شگفتی حاضران را برانگیخت و از امام خواستند که نظر خود را تشریح کند تا بدانند که بر چه مبنایی کثیر بر هشتاد دلالت می‌کند.

امام فرمود: «خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ﴾؛ خداوند شما (مسلمانان) را در موارد کثیر یاری فرمود.<sup>۱</sup> و همه خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که تعداد جنگ‌ها و سریه‌های زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هشتاد نبرد بوده است. متوکل حیرت زده شد و ده هزار درهم برای امام فرستاد.<sup>۲</sup>

متوکل نویسنده‌ی مسیحی خود، را ابونوح نامید. برخی از دیگر نویسندگان به او اعتراض کردند که بر فرد کافر و نامسلمان کُنیه<sup>۳</sup> نهادن جایز نیست. متوکل از فقیهان آن زمان استفتا کرد. هرکس در پاسخ او، چیزی در پاسخ نوشت. متوکل با دیدن پراکندگی آرای‌ی که هیچ‌یک استدلال محکمی نداشت، به امام نامه نوشت و از ایشان پاسخ خواست. امام نیز تنها با یک آیه، پاسخ را مشخص کرد و نگاشت: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّتْ﴾.<sup>۴</sup>

۱. سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۲۵.

۲. همان، ج ۲، ص ۴۹۷. بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۶۲. در تذکره‌الخواص، ص ۳۶۰ این تعداد، ۸۳ ذکر شده است.

۳. کُنیه، نوعی نام در عربی است که فرد را به نام پدر یا مادرش صدا بزینند. مانند: ابوعلی، ام اسحاق، این کار به نیت احترام به فرد انجام می‌شده است و نزد پیامبر صلی الله علیه و آله نیز سنتی پسندیده به شمار می‌رفت. (نویسنده)

۴. سوره‌ی تبت، آیه‌ی ۱.

امام با استناد به یک آیه از قرآن کریم و بدون هیچ توضیحی جایز بودن این کار را اعلام کرد.<sup>۱</sup> زیرا ابولهب کافر بود و خداوند او را با کتفه اش صدا زد.

### ۷. تربیت شاگردان و تقویت نیروهای ارزشی

از دیگر فعالیت‌های علمی - فرهنگی امام هادی علیه السلام، شناسایی و جذب افراد مستعد و تربیت و تجهیز آنان به دانش روز بود. اگر چه اعمال فشار از سوی حاکمیت و محدودیت‌هایی که نسبت به ایشان صورت می‌گرفت، مانع دستیابی کامل تشنگان دانش و معرفت به این سرچشمه‌ی جوشان علم می‌شد، ولی تا حدی که در توان آنان بود، خود را از این اقیانوس بی‌کران سیراب می‌ساختند و شرایط نامساعد فرهنگی و سیاسی و نیز تنگناهایی که در پیش رو داشتند، آنان را از کسب فیض از آفتاب عالم تاب دانش باز نمی‌داشت. شمار شاگردان آن امام همام را بالغ بر ۱۸۵ تن بر شمرده‌اند<sup>۲</sup> که همگی از دانشمندان و بزرگان علمی روزگار خود به شمار می‌آمدند؛ اگر چه شماری از آنان از محضر پر فیض امامان دیگری نیز بهره‌مند شده بودند. در این جا، برخی از چهره‌های برجسته‌ی آنان را به اختصار معرفی می‌کنیم.

#### الف) حضرت عبدالعظیم الحسنی

ایشان از نوادگان امام مجتبی علیه السلام و مردی پارسا و مورد اعتماد و احترام اهل بیت علیهم السلام بود تا آنجا که امام هادی علیه السلام در شأن او فرمود: «اگر قبر عبدالعظیم الحسنی را زیارت کنید، گویا قبر حسین بن علی علیه السلام را زیارت کرده‌اید».<sup>۳</sup>

۱. حیات الامام علی الهادی علیه السلام، ص ۲۳۹.

۲. محمد بن الحسن الطوسی، رجال الطوسی، نجف، مکتبة الحیدریة، ۱۳۸۱ ه.ق، ص ۴۰۹.

۳. معجم رجال الحدیث، ج ۱۰، ص ۴۸.

ابوحَمَّاد رازی می‌گوید:

نزد امام هادی علیه السلام رفتم و درباره احکام شرعی او ایشان مسائلی را پرسیدم و ایشان به آنها پاسخ فرمود. هنگامی که خواستم از محضر ایشان مرخص شوم، به من فرمود:  
هرگاه دچار مشکلی در کار دینت شدی، از عبدالعظیم حسنی بپرس و سلام مرا نیز به وی برسان.<sup>۱</sup>

از نکته‌های برجسته درباره‌ی شخصیت او، عرضه‌ی اعتقادات خود به امام معصوم زمان خود است تا اگر در آن کژی یا نارسایی وجود دارد، آن را برطرف سازد. خود او می‌گوید: «نزد مولایم (امام هادی علیه السلام) رفتم. وقتی مرا دید، خوش آمدگفت و فرمود: به درستی که تو دوست ما هستی. عرض کردم: می‌خواهم دینم را به شما عرضه کنم که اگر مورد پسند شماست، تصدیق کنید تا خدای را در حالی ملاقات کنم که دینم پذیرفته است... من عقیده دارم پروردگار یکتاست و مانندی ندارد و از حد ابطال و تشبیه بیرون است. او جسم و صورت و عرض و جوهر نیست، بلکه آفریننده‌ی اجسام و صورت دهنده‌ی شکل‌ها و آفریننده‌ی عرض‌ها و جوهرهاست و خداوند هرچیز است و مالک و ایجاد کننده و آشکار سازنده‌ی همه‌ی اشیاء است. همانا محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست و خاتم پیامبران است. پس از او تا روز قیامت پیامبری نیست و آیین او خاتم آیین‌ها و شریعت‌هاست شریعتی پس از آن تا روز رستاخیز نیست و جانشین او امیرمؤمنان، علی بن ابی طالب علیه السلام است و پس از آن حسن علیه السلام و...».

امام هادی علیه السلام فرمود: «پس از من، حسن علیه السلام، فرزندم، جانشین من است و مردم با فرزند او (مهدی علیه السلام) چگونه خواهند بود؟» گفتم: «چه

خواهد شد؟» فرمود: «کسی او را نمی بیند و نامش را نمی توان برد تا ظهور کند و زمین را از عدل پر می سازد هم چنان که پر از جور و ستم می شود...» امام پس از عرضه‌ی دیگر اعتقادات او مبنی بر حقانیت معراج، بازخواست در قبر، بهشت و دوزخ، صراط و میزان فرمود:

«ای ابوالقاسم! به خدا این دین، دین خداست که برای بندگانش راضی گشته است. پس بر آن ثابت قدم و پایدار باش، خداوند تو را بر قول ثابت در زندگی دنیا و آخرت ثابت بدارد».<sup>۱</sup> او در روزگاری که عباسیان تهدید و شکنجه را به اوج خود رسانیده بودند، از دیار خود هجرت کرد و در شهر ری اقامت گزید و در آن جا به روشن‌گری و هدایت مردم در زمینه امامت پرداخت و در همان سرزمین بدرود حیات گفت.<sup>۲</sup>

### ب) فضل بن شاذان

او یکی از شاگردان بزرگ مکتب امام هادی علیه السلام و امامان پیش از ایشان بود و روایات بسیاری از پیشوایان اسلام نقل کرده است که در کتاب‌های مختلف حدیثی یافت می‌شود.<sup>۳</sup> وی فردی دانشمند و معتمد امامان بود که مورد ستایش آنان نیز قرار گرفته و مدح او در تاریخ باقی است.

### ج) حسین بن سعید اهوازی

تلاش‌های حسین بن سعید در زمینه‌های مختلف فقهی، اخلاقی و اجتماعی انکارناپذیر است. او اهل کوفه بود و با برادرش به اهواز و سپس به قم ترک وطن کرد و تا پایان عمر در آنجا ماند. او به نوشتن کتاب‌های

۱. شیخ صدوق، *امالی*، بیروت، مؤسسه‌ی الاعلمی، ص ۲۷۸.

۲. *حیة الامام علی الهادی علیه السلام*، ص ۲۲۹. ۳. *معجم رجال‌الحدیث*، ج ۱۳، ص ۴۵۵.

گوناگون اسلامی با گرایش‌های مختلف و نقل تعداد بسیاری روایت از امامان معصوم پرداخت.<sup>۱</sup>

#### د) ابوهاشم جعفری

نامش داود بن قاسم و کنیه‌اش ابوهاشم و از اهالی بغداد بود. او مردی جلیل‌القدر است که نزد امامان جایگاهی ویژه داشت و محضر آن بزرگواران را از امام رضا علیه السلام تا حضرت صاحب‌العصر علیه السلام درک کرده بود.<sup>۲</sup>

#### ه) ابن‌السکیت اهوازی

ابن‌السکیت بن یعقوب بن اسحاق اهوازی از بزرگان لغت و فرهیختگان عرصه‌ی شعر و ادب و نویسنده‌ی کتاب *اصلاح المنطق* است. او را به جهت کثرت سکوتش ابن‌السکیت می‌خواندند. از نزدیکان امام جواد علیه السلام و امام هادی علیه السلام و مورد وثوق اهل بیت علیهم السلام و فردی شجاع و عاشق ساحت مقدس امامان بود. او تربیت فرزندان متوکل را بر عهده داشت و متوکل از علاقه او نسبت به این خاندان آگاه بود. روزی از وی پرسید: «دو فرزند من (معتز و مؤید) نزد تو محبوب‌ترند یا حسن علیه السلام و حسین علیه السلام؟» او با بی‌باکی تمام و کوبنده پاسخ داد: «قنبر، غلام علی علیه السلام نزد من محبوب‌تر از تو و فرزندان است». متوکل این پاسخ دندان‌شکن را دستاویزی برای قتل او قرار داد و پس از شکنجه زبانش را از پشت گردن بیرون بیاورند و سپس، او را به شهادت رسانید.<sup>۳</sup>

#### و) حسن بن علی

او نیای مادری سید مرتضی علیه السلام است که سید دربارهی او می‌گوید: «مقام و برتری او در دانش و پارسایی و فقه، روشن‌تر از آفتاب است. او بود که

۱. محمد جوهری، *المفید من معجم رجال‌الحديث*، قم، منشورات مکتبة‌المجالاتی، ۱۴۱۷، ص ۱۶۱.  
۲. *منتهی‌الامال*، ج ۲، ص ۶۹۳.  
۳. همان، ص ۶۹۶.

اسلام را در دیلم انتشار داد، به گونه‌ای که مردم آن سامان به وسیله‌ی او از گمراهی‌های یافتند و با دعای خیر او بود که به حق بازگشتند. صفات پسندیده و اخلاق نیکوی او بیش از آن است که شمرده شود و روشن‌تر از آن است که پنهان ماند.<sup>۱</sup>

### ز) عثمان بن سعید عمروی

او نخستین نایب خاص امام زمان (عج) است و در تاریخ، شخصیت بسیار شناخته شده‌ای است. دومین نایب خاص حضرت نیز فرزند اوست. امانت‌داری و فریفته نشدن به مال دنیا و پارسایی و ورع از ویژگی‌های برجسته اوست. احمد بن اسحاق قمی که از بزرگان شیعه است می‌گوید: «روزی خدمت امام علی النقی علیه السلام رسیدم و عرض کردم: مولای من! برای من ممکن نیست که همواره خدمت شما برسم. سخن چه کسی را بپذیرم و از دستور چه کسی پیروی کنم؟ امام فرمود: ابوعمر و [عثمان بن سعید] مردی راست‌گو و امین من است؛ هر چه به شما بگوید، از جانب من گفته و آنچه را به شما می‌رساند، از سوی من است.»

هنگامی که ایشان به شهادت رسیدند، نزد امام عسکری علیه السلام رفتم و آنچه را به پدر بزرگوارشان گفته بودم، بازگو کردم و همان را پرسیدم و ایشان نیز دقیقاً همان پاسخ را فرمود.<sup>۲</sup>

### ۸. تبیین جایگاه امامت و نشر فرهنگ اصیل اسلامی

تلاش‌های امام در راستای تبیین جایگاه امامت و نشر فرهنگ ناب اسلامی را می‌توان در سه محور روایت، زیارت و دعا خلاصه کرد.

سخنان گهربار امام هادی علیه السلام چون دیگر ائمه هدی علیهم السلام چراغی فراراه بشریت بود و چه بسا موجب تقویت و استحکام جایگاه رفیع آنان و دستیابی به سرچشمه جوشان دانش و بینش آنان می‌گردید. وی تاریکی و نادانی را برای تشنگان معرفت و حقیقت می‌زدود و معرفت آنان را به پیشوایان دین می‌افزود. در این بخش، رویکردی اجمالی به سه محور یاده شده خواهیم داشت.

#### الف) روایت

ایشان در راستای معرفی مقام امامت، به نقل از پدران خود فرمود:

«امیر مؤمنان علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: ای علی! هر کس می‌خواهد در روز رستاخیز با شادمانی خاطر و پاکی خدا را ملاقات کند، در حالی که از گرفتاری روز جزا ایمن است، باید تو را دوست بدارد و همچنین دوستدار فرزندان تو: حسن علیه السلام، حسین علیه السلام و ... و مهدی علیه السلام که آخرین آنان است، باشد. ای علی! در آخرالزمان گروهی تو را دوست خواهند داشت و این در حالی است که دیگران آنان را [به سبب این دوستی] سرزنش می‌کنند که اگر آنان نیز تو را دوست بدارند، برایشان بهتر خواهد بود که اگر بدانند تو و فرزندان را - که درود و سلام خدا بر آنان باد - بر پدر و مادر و برادر و خویشان و نزدیکان خود مقدم می‌دارند. آنها در روز رستاخیز زیر پرچم ستایش برانگیخته خواهند شد و خداوند نیز از زشتی‌ها و اشتباهاتشان در می‌گذرد و جایگاه آنان را بر می‌افزاید؛ چرا که این پاداش نیکوکاران است»<sup>۱</sup>.

ایشان در روایتی دیگر در توضیح این سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود:

«باروزها دشمنی نورزید که با شما دشمنی خواهند کرد». فرمود: «بله، به



درستی که منظور از روزها ما هستیم که به برکت وجود ما زمین و آسمان پا برجاست. شنبه، نام رسول خدا ﷺ؛ یکشنبه، کنایه از امیرمؤمنان علی علیه السلام؛ دوشنبه، کنایه از حسن و حسین علیهما السلام؛ سه شنبه، کنایه از علی بن حسین علیهما السلام، محمد بن علی علیهما السلام و جعفر بن محمد علیهما السلام؛ چهارشنبه، کنایه از موسی بن جعفر علیهما السلام، علی بن موسی علیهما السلام و پنجشنبه، به نام من و فرزندم حسن بن علی علیهما السلام، و جمعه به نام فرزند زاده ام است. گروه جویای حق گرد او جمع می شوند و اوست که زمین را پر از قسط و عدل می کند، همان گونه که پر از ستم و زور شده است. این معنای روزهاست، پس با آنان در دنیایتان دشمنی نورزید تا در آخرت با شما دشمنی نورزند.<sup>۱</sup>

### ب) تحکیم فرهنگ زیارت

زیارت، از برجسته ترین منابع معرفتی در اسلام است و سبب تحکیم پیوند با امامان معصوم می شود. امام هادی علیه السلام نیز با در نظر داشتن این معنا، سعی در نمایاندن ارزش و منزلت امامان معصوم داشت. ایشان در نخستین سال تبعید خود در سامرا در روز عید خجسته ی غدیر به زیارت جد بزرگوار خویش، امیرمؤمنان علی علیه السلام شتافته و با زبان زیارت به معرفی مقام او و رسوا ساختن دشمنان پرداخت. ایشان در کلمات خود، امام علی علیه السلام را این گونه خطاب کرد.

تو خدا را در حالی ملاقات کردی که به مقام شهادت رسیدی. خداوند قاتلان تو را کیفر دهد و آن را بر ایشان پیوسته دارد. من در حالی که عارف به مقام تو هستم و از شأن و منزلت تو نزد خدا آگاهم، به

۱. همان، ج ۵۰، ص ۱۹۴؛ طبرسی، فضل بن الحسن، بیروت، دارالمعرفة، ۱۳۹۹ ه.ق، اعلام الوری، ص ۴۱۱؛ علی بن یونس نباطی، الصراط المستقیم، نجف، کتابخانه حیدریه، ۱۳۸۴ ق، ج ۲، ص ۱۵۹.

زیارت تو آمده‌ام. دشمنانت و آنانی را که بر تو ستم روا داشته‌اند، دشمن می‌دارم و به خواست خداوند با همین عقیده، پروردگارم را ملاقات خواهم کرد. پس ای مولای من! نزد پروردگارت شفیع من باش؛ زیرا نزد خدا برای شما مقام و مرتبه‌ای آشکار و مشخص است و جاه و جلال عظیمی برای شما ثابت است...<sup>۱</sup>

ایشان با وجود آن که خود معصوم از گناه و اشتباه بودند و بی واسطه دعایشان مستجاب بود، ولی برای پاس داشت منزلت امام و آموختن آموزه‌های بزرگ به شیعیان، شخصی را برای زیارت حرم مطهر ابا عبدالله الحسین علیه السلام برای خود نایب گرفتند. بدین ترتیب، ایشان به شیعیان آموخت که این سرزمین مورد توجه پروردگار است تا آنان - دست کم - برای برآوردن نیازها و حاجت‌های خود به این حرم مطهر روی آورند و پیوند قلبی خود را با امامان خویش مستحکم‌تر سازند و همین گونه نیز شد. در دوران خفقان عباسیان، به ویژه متوکل، با وجود تهدیدها و شکنجه‌های بسیار که در حق زیارت‌کنندگان حرم حسینی روا می‌داشتند این رابطه تنگ‌تر می‌شد و شیعیان علاقه بیش‌تری به زیارت کربلای حسینی از خود نشان می‌دادند و این ابراز علاقه شدید برخاسته از تعالیم آموزه‌های ارزشمند امام هادی علیه السلام بود.

در این راستا، ابوهاشم جعفری از نزدیکان امام به همراه محمدبن حمزه برای عیادت امام که بیمار بود، شرفیاب می‌شوند. امام به آنان می‌فرماید: «با مال من، گروهی را اجیر سازید تا به حایر حسینی روند [و برای شفای بیماری من دعا کنند]».

۱. شیخ صدوق، کامل‌الزیارات، تهران، انتشارات پیام حق، ۱۳۷۷، ص ۱۲۴.

آنان نیز اطاعت می‌کنند، ولی پرسشی ژرف در ذهن محمد بن حمزه نقش می‌بندد و ابوهاشم می‌گوید:

ایا امام ما را (برای دعا) به حرم اباعبدالله علیه السلام می‌فرستد، در حالی که خود او همچون صاحب حرم است! از این رو، بازگشتند و برای اطمینان از دستور امام، مطلب خود را بازگو می‌کنند. امام در پاسخشان می‌فرماید: این طور نیست که شما می‌گویید. خداوند متعال مواضعی دارد که می‌خواهد در آنها عبادت شود و حایر حسینی از جمله‌ی آنهاست.<sup>۱</sup>

در روایت دیگری آمده است: ابوهاشم می‌گوید:

«دستور امام را به علی بن بلال ابلاغ کردم. وی در پاسخ من گفت: ایشان با حایر چه کار داشتند که خودشان در شأن صاحب حایرند. من سخن او را به عرض امام رسانیدم. امام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در اطراف خانه‌ی خدا طواف می‌کردند و حجرالاسود را می‌بوسید، در حالی که حرمت پیامبر و مؤمن بالاتر از حرمت بیت الله است. نیز خداوند متعال به او دستور فرمود در سرزمین عرفات و قوف کند با این که حرمت پیامبر صلی الله علیه و آله از عرفه والاتر است و سر آن این است که این گونه مواضع، جایگاهی هستند که خداوند دوست دارد در آنها یاد شود. پس من نیز دوست دارم برای من در جایی دعا شود که خدا مناجات در آن جا را دوست دارد و حایر حسینی نیز از همین مواضع است.»<sup>۲</sup>

زیارت جامعه‌ی کبیره

افزون بر آنچه گذشت، امام با انشای زیارت جامعه‌ی کبیره، گام مهم و بسزایی در نشر فرهنگ اسلامی، به ویژه تبیین جایگاه امامت برداشتند

که مجموعه‌ای کامل از معارف امام‌شناسی و نقش امام در نظام آفرینش است. امام در این زیارت، پس از بیان مراتبی از بندگی ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام در پیشگاه خداوند سبحان<sup>۱</sup> و نیز ذکر نعمت‌های ویژه الهی که به آنان،<sup>۲</sup> به رسیدن مقام نهایی انسانیت و آیت کامل الهی بودنشان اشاره می‌کند. آن پیشوایان نور بر اثر حق محوری، محو حق شده‌اند، به گونه‌ای که حق از غیر آنان نشأت نمی‌گیرد؛ در محور غیر آنان گردش نمی‌کند و به غیر آنان نیز باز نمی‌گردد. محو جمال حضرت حق هستند و مانند گیرنده‌ای هستند که از خود صدایی ندارد و هر صدایی که از آن به گوش می‌رسد، صدای خداست. بدین جهت هر کس به سخن آنان گوش دهد، به سخن خدا گوش سپرده و هر کس از آنان بگریزد، از خدا گریخته است.<sup>۳</sup> هر کس آنان را دوست بدارد، خدای را دوست داشته و هر کس کینه‌ی آنان را به دل بگیرد، کینه خدا در دل داشته است.<sup>۴</sup>

ایشان این‌گونه بحث راه و راهنماشناسی و تولی و تبری را ترسیم می‌کند. آن حضرت امامان معصوم را جایگاه رسالت، میزبان ملائک، سرچشمه‌های رحمت، گنجینه‌های علم، بی‌کرانه‌های حلم، رهبران الهی جامعه، سفره داران کرامت، ولی نعمت‌های نظام هستی، ریشه‌های نیکی، استوانه‌های خیر، پایه‌های آرامش زمین، دروازه‌های ایمان، امانت‌داران خدا، خلاصه فضایل، نشانه‌های تقوا و پیشوایان نور معرفی می‌کند و دوره‌ای کامل از امام‌شناسی را بیان می‌دارد که در این مثنوی کامل عاشقی و ارادت، عاشق صادق از یک سو، نهایت محبت و علاقه

۱. المطیعون لله، القوامون بامرہ، العاملون بارادته ....

۲. اصطفاکم بعلمه، ارتضاکم بغیبہ، اختارکم لشرہ، اجتباکم بقدرتہ، عصمکم الله من الزلزل ....

۳. فالراغب عنکم مارق واللازم لکم لاحق والمقصر فی حقکم زاهق ....

۴. من والاکم فقد والی و من عاداکم فقد عادی الله ....

خود را به امامان خویش اذعان می‌دارد و از سوی دیگر، نیازهای فطری خود را به این ثناخوانی و تمجید از زیبایی‌های انسانی برآورده می‌سازد.

### ج) ستیز در سنگر دعا

دعا در روایات معصومان علیهم‌السلام با تعبیری چون سلاح مؤمن،<sup>۱</sup> سلاح پیامبران،<sup>۲</sup> اسلحه تیزتر از نیزه‌ی آهنین،<sup>۳</sup> و ... آمده است که نشان‌دهنده‌ی اهمیت موضوع است.

امامان علیهم‌السلام با بهره‌گیری از ویژگی برجسته دعا، در درجه‌ی اول به نشر آموزه‌های اسلامی با زبان دعا و نیایش پرداخته و آن‌گاه با استفاده از برندگی آن، به ستیز با دشمنان و معرفی چهره‌ی واقعی آنان برخاسته‌اند. از این رو، دعا در آموزش آموزه‌های دینی سهم بسزایی دارد. چه بسا اگر با چنان موقعیت ویژه‌ای این گونه خدای را نمی‌خواندند، به هیچ وجه جایگاه دعا و حساسیت آن شناخته نمی‌شد. دعا پشتوانه‌ای محکم برای مؤمن است و به دلیل حیثیتی که در بارگاه قدس الهی یافته است، می‌توان از قدرت بی‌کران آن به عنوان سلاحی در برابر ستمگران و آنان که می‌خواهند نور الهی را خاموش کنند، بهره‌گرفت.

در تاریخ نقل شده است که متوکل در اقدامی زبونانه علیه امام هادی علیه‌السلام به وزیر خود فتح بن خاقان دستور می‌دهد که آن حضرت را دشنام دهد. امام نیز در پاسخ او، این آیه را تلاوت می‌کند: «تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ»؛ سه روز در خانه‌هایتان از زندگی بهره‌گیرید،<sup>۴</sup> که اشاره به جریان نازل شدن عذاب به قوم هود دارد که ناقه‌ی حضرت صالح علیه‌السلام را نحر

۱. محمد ری شهری، میزان الحکمة، قم، دارالحدیث، ج ۲، ص ۸۶۹ ح ۵۵۳۸.

۲. همان، ح ۵۵۳۹.

۳. همان، ح ۵۵۴۳.

۴. سوره‌ی هود، آیه‌ی ۶۵؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۰۷.

کردند. فتح، خبر به متوکل باز برد و او نیز خشمگین شد و دستور قتل امام را پس از سه روز صادر کرد تا به گونه‌ای استدلال حضرت و محاجّه‌ی او را در انطباق با قوم سرکش هود به خود امام باز گردانده باشد. امام در دعایی بلند، خدا را خواند و خواهان برگرداندن ستم او به خودش شد. پس از سه روز، متوکل همراه فتح بن خاقان کشته شد؛<sup>۱</sup> به گونه‌ای که در اثر جراحات‌های زیاد وارد شده به بدنش قابل تشخیص از همدیگر نبودند.<sup>۲</sup> امام پیش از آن فرموده بود: من نزد خدا کم‌تر از ناقه‌ی صالح عليه السلام نیستم.<sup>۳</sup> هنگامی که از امام در این باره پرسیده می‌شود، می‌فرماید: «به درستی هرگاه بخواهم از خود تلاشی نشان دهم، به گنجینه‌هایی که میراث پدرانم است، رجوع می‌کنم که از همه‌ی قلعه‌ها، سلاح‌ها و سپاه‌ها پر توان‌تر است و آن دعای شخص ستم‌دیده در برابر ستمکار است. پس من خدای را بدان خواندم و او نیز دشمنم را هلاک گردانید». <sup>۴</sup> در کتاب‌های ادعیه، نیایش‌های بسیاری از ایشان برجای مانده است که برخی از آنان را به جهت درخواست اطرافیان برای رفع مشکلات آنان انشا فرموده است.<sup>۵</sup>

کرامت‌های امام هادی عليه السلام نیز نقش بسیار مهمی در تبیین جایگاه امامت داشت برای نمونه، می‌توان به جریان ملاقات یوسف بن یعقوب نصرانی با امام عليه السلام اشاره کرد. قطب راوندی نقل می‌کند:

متوکل، مردی نصرانی به نام یوسف بن یعقوب را به دربار خود فراخواند. مرد نصرانی از این احضار بسیار ترسید. پیش خود گفت: من

۱. مناقب آل‌ابی‌طالب، ج ۴، ص ۴۰۷؛ بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۰۴.

۲. علی بن موسی بن جعفر، مهج الدعوات و منهج العبادات، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات،

۱۴۱۲، ص ۳۲۰. همان.

۳. همان. ۴. نک: مهج الدعوات، ص ۳۲۲-۳۲۶.

نفس خود را به صد دینار از خدا می‌خرم که به علی بن محمد علیه السلام در سامرا بپردازم. بنابراین، به سامرا رفت و نزد ابومنصور موصلی سکنی گزید. اوخواست پیش از رفتن نزد متوکل، آن صد دینار را به امام برساند و سپس نزد متوکل برود، ولی در آن شهر، امام زیر نظر بود و کسی حتی جرأت نمی‌کرد نام او را به زبان آورد. با خود اندیشید و به نظرش رسید سوار بر مرکب خود شود و آن را به اختیار خود گذارد. بی اختیار سوار شد و او را به حال خود گذاشت تا ببیند کجا می‌رود. مرکب او کوجه‌ها را پشت سر می‌گذاشت و بالاخره جلو خانه‌ای رسید که غلام امام بر آستانه‌ی آن ایستاده بود. مرد نصرانی پرسید: این خانه‌ی کیست؟ غلام گفت: اینجا خانه‌ی امام علی بن محمد علیه السلام است. مرد نصرانی با تعجب گفت: عجب! به خدا سوگند، این حیوان دلیل قانع کننده‌ای است! آن‌گاه غلام دیگری از خانه بیرون آمد و به او گفت: آیا تو یوسف بن یعقوب هستی؟ تعجب نصرانی بیش‌تر شد و با خود اندیشید که کسی مرا در این شهر نمی‌شناسد و تاکنون هم به این شهر نیامده‌ام؛ این غلام چگونه نام من و پدرم را می‌داند! این نیز دلیل دیگری است.

غلام گفت: داخل خانه بیا. یوسف داخل شد و در دهلیز خانه نشست و غلام رفت تا از امام اجازه ورود بگیرد. اندکی بعد بازگشت و گفت: آن صد دیناری را که آورده‌ای، به من بده. تعجب او افزون شد و پیش خودگفت: این نیز دلیل سوم. غلام دینارها را گرفت و به حضور امام رفت و یوسف را برای شرفیابی خدمت امام صدا زد. حضرت با دیدن او فرمود: ای یوسف، هنوز هنگام آن نرسیده که به حق ایمان آوری؟

پاسخ داد: والله چرا! تا اینک دلایلی روشن دیدم که حق را بر من آشکار کرد.

امام فرمود: هیئات! تو مسلمان نمی شوی، ولی پسرت از شیعیان ماست. بعضی می پندارند که دوستی ما با امثال شما بهره ای ندارد، ولی به خدا سوگند، دروغ می گویند؛ زیرا ولایت ما برای شما نیز پر بهره خواهد بود. اینک برو به آن جایی که تو را خواسته اند. یوسف می گوید: به خانه متوکل رفتیم و آنچه را می خواستیم، گفتیم و برگشتیم.

پس از مرگ یوسف با پسر وی که شیعه‌ی وارسته‌ای بود، ملاقات کردم و او مرا آگاه ساخت که پدرش بر دین مسیحیت از دنیا رفته و او پس از فوت پدرش مسلمان شده است و می گفت: به من بشارت داده شده مولایم امام هادی علیه السلام هست.<sup>۱</sup>

همانند این جریان برای جعفر بن قاسم بصری نیز روی داد و آن زمانی بود که امام وی را هنگام عبور از محلی دید و تنها با ایراد چند جمله، وی را از خواب غفلت بیدار کرد.<sup>۲</sup>

## ۹. بستر سازی فرهنگ انتظار

دوران خفقان دربار عباسی و فضای سرکوب و ارباب، هر لحظه عرصه را بر امام و شیعیان تنگ تر می ساخت و این در حالی بود که شیعه به تدریج در آستانه‌ی تحولی شگرف و جدید به نام «غیبت» قرار می گرفت؛ و امام به عنوان پناهگاه شیعه، مجبور به پی گیری شیوه‌ای مناسب برای آماده ساختن اذهان عمومی در پذیرش این امر می شد؛ زیرا مردم، امام را



پناه و پشتیبان خود می‌دیدند و غیبت ناگهانی امام، ممکن بود به اعتقادات آنان لطمه وارد سازد. امام برای آماده‌سازی افکار عمومی به دو حرکت مهم و دقیق دست زد.

### الف) روایت‌های مربوط به غیبت

«... جمعه روز نوهام [مهدی علیه السلام] است که گروه جویای حق گرد او جمع می‌شوند و اوست که زمین را پر از عدل و داد می‌کند، همان‌گونه که پر از ستم و جور شده است...<sup>۱</sup> زمانی که پیشوای شما از میان شما رفت، هر آن منتظر فرج باشید».<sup>۲</sup>

شیعیان پس از شهادت امام جواد علیه السلام، در نامه‌ای به امام هادی علیه السلام درباره‌ی جانشینی ایشان پرسیدند. ایشان فرمود: «امر امامت تا زمانی که زنده‌ام، برعهده من و پس از من، جانشینی با کسی است که آن را معرفی خواهم کرد. پس وظیفه‌ی شما نسبت به خَلَف پس از خَلَف چیست؟»<sup>۳</sup>

روایت‌های دیگری نیز از امام هادی علیه السلام در زمینه غیبت امام مهدی علیه السلام در منابع وارد شده است.<sup>۴</sup>

### ب) شبکه ارتباطی وکالت

امام، افرادی را به عنوان وکیل و نایب برای خود برمی‌گزید و آنان را به نواحی مختلف سرزمین اسلامی می‌فرستاد تا در نتیجه‌ی ارتباط مردم با این افراد، مسأله ارتباط با نوأب خاص و عام امام زمان علیه السلام برایشان عجیب و دور از ذهن جلوه نکند و دچار سرگردانی نشوند. امام با ایجاد

۱. بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۹۴؛ اعلام‌الوری، ص ۴۱۱.

۲. اصول‌کافی، ج ۱، ص ۳۴۳.

۳. اعلام‌الوری، ص ۴۱۱.

۴. الاحتجاج، ج ۲، ص ۵۰۲.

این شبکه‌ی ارتباطی، افزون بر زمینه‌سازی برای فرهنگ انتظار از آن به عنوان ابزاری کارآمد برای برقراری ارتباط با پیروان خود، جمع‌آوری مالیات‌های اسلامی، پاسخ‌گویی به مشکلات فقهی و عقیدتی شیعیان و روشن‌گری سیاسی مردم نیز بهره‌جست.

امام برای سازماندهی شبکه‌ی وکالت، سرزمین اسلامی را به چهار منطقه تقسیم کرد. نخستین ناحیه را با مرکزیت بغداد و مداین و کوفه، ناحیه دوم را به مرکزیت بصره و اهواز، ناحیه سوم را با مرکزیت قم و همدان و آخرین منطقه را با مرکزیت حجاز، یمن و مصر در نظر گرفت و سپس وکلای خود را به این نواحی فرستاد. دستاورد عملی و این سازمان هماهنگ در دوران امامت حضرت هادی علیه السلام و پس از تبعید ایشان بیش‌تر تجلی کرد و نبود تماس مستقیم با امام و بهره‌مندی از وجود ایشان، نقش سازنده این سازمان را افزایش داد تا جایی که تلاش‌های ارزنده و کیلان امام سبب به‌دست آمدن اندوخته‌های تجربی فراوانی در سازماندهی شیعه در عصر غیبت گردید و حیات شیعه را در این دوره‌ی حساس تداوم بخشید. و کیلان امام در این دوران عبارت بودند از:

#### ایوب بن نوح درّاج النخعی

او فردی آگاه و معتمد بود که از سوی امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام وکالت داشت و نزد ایشان جایگاهی بلندی برای خود رقم زده بود. گذشته از آن، وی برخلاف آنچه مردم می‌پنداشتند، فردی زاهد و دور از دنیا و مادیات بود. در کتاب‌های رجالی در ذیل نام وی آمده است: «از صالحان بود و پس از مرگ تنها ۱۵۰ دینار از خود برجای گذاشت، حال

آن که مردم او را توانگر می‌پنداشتند.<sup>۱</sup> او به قدری مورد علاقه‌ی امام هادی علیه السلام بود که حضرت، وی را مردی از اهل بهشت می‌خواند. عمرو بن سعید مدائنی می‌گوید: «در صریحاً نزد امام هادی علیه السلام بودم که ایوب بن نوح داخل شد و پیش روی امام ایستاد. امام به او دستوری داد و او از نزد ایشان بازگشت. در این لحظه امام روبه من کرد و فرمود: ای عمرو، اگر می‌خواهی مردی از اهل بهشت را ببینی، به این مرد بنگر.»<sup>۲</sup>

#### ابوعلی بن راشد

او عهده دار وکالت حضرت در منطقه بغداد، مداین و کوفه بود. او نیز از بزرگان شیعه به شمار می‌رفت. امام درباره وی می‌گوید: «خداوند او را رحمت کند که او سربلند زیست و با شهادت درگذشت.»<sup>۳</sup>

مرحوم شیخ مفید رحمته الله، وی را از فقیهان برجسته زمان برمی‌شمارد که حلال و حرام از مانند آنها شناخته می‌شد و هرگز کسی راهی برای نکوهش و تحقیر و طعنه زدن به آنان را نمی‌یافت.<sup>۴</sup> امام در نامه‌ای، وی را به جای علی بن حسین عبدریه - کسی که در سال ۲۲۹ ه. ق در مکه درگذشته بود - منصوب کرد و به علی بن عبدل، وکیل دیگر خود در بغداد نوشت:

من ابوعلی را به جای علی بن حسین بن عبدریه گماردم. این مسؤولیت را از آن رو به وی وامی‌گذارم که صلاحیت عهده داری آن را به قدر کفایت داراست؛ به گونه‌ای که کسی نمی‌تواند بر او پیشی

۱. علامه محمد تقی تستری، قاموس الرجال، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۰، چاپ دوم، ج ۲، ص ۲۴۳؛ معجم رجال الحدیث، ج ۳، ص ۲۶۱.

۲. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۲۰؛ الغیبه، شیخ طوسی، ص ۳۴۹.

۳. الغیبه، ص ۳۵۱؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۲۰.

۴. همان، ص ۳۵۰ پاورقی.

بگیرد. نیک می‌دانم که تو مهتر ناحیه خود هستی. از این رو، خواستم به وسیله‌ی نامه‌ای جداگانه تو را آگاه سازم. به هر حال لازم است که از او اطاعت کنی و وجوه جمع شده را به او بسپاری. شیعیان دیگر را نیز از این مسأله آگاه کرده و سفارش وی را بکن؛ به‌گونه‌ای که او را یاری دهند تا او نیز بتواند به وظیفه‌ی خود بهتر عمل کند.<sup>۱</sup>

همچنین امام برای اطمینان بیش‌تر در نامه‌ای به ایوب بن نوح نگاشت:

ای ایوب ابن نوح، به موجب این فرمان، از مخالفت با ابوعلی بپرهیز. هر دو شما مأمور هستید در ناحیه‌ی خود به وظایفی که بر دوش شما نهاده می‌شود، عمل کنید. در این صورت شما می‌توانید وظایف خود را حتی بدون نیاز به مشورت من به انجام رسانید. ای ایوب! به موجب این دستور، هیچ چیز از مردم بغداد و مداین نپذیر و به هیچ‌کدام از آنان اجازه‌ی ملاقات با مرا نده. اگر کسی وجوهی را خارج از حوزه‌ی مسؤولیت و وکالت تو آورد، او را نزد وکیل ناحیه‌ی خود بفرست...<sup>۲</sup>

امام در نامه‌ای دیگر به شیعیان خود در بغداد، مداین و عراق (کوفه) بر اطاعت از او تأکید کرد و در بخشی از آن چنین نوشت:

من فرمانبرداری از ابوعلی را همچون پیروی از خود لازم می‌دانم و سرپیچی از دستور او را مخالفت با خود می‌انگارم. پس بر همین رویه پایدار بمانید که خداوند به شما پاداش دهد...<sup>۳</sup>

---

۱. شیخ طوسی، اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)، ص ۵۱۳.  
۲. همان، ص ۵۱۴.  
۳. همان.

## علی بن جعفر

علی بن جعفر همّانی، از دیگر وکیلان امام و از اهالی روستای همینیا بود.<sup>۱</sup> او نیز مردی دانشمند و درستکار بود که وکالت عسکریین علیهم السلام را بر عهده داشت. محمد بن علی بن بلال، معروف به ابوطاهر بن بلبل<sup>۲</sup> که ابتدا فردی صالح و بعدها فردی دروغ‌گو شد و به دروغ، خود را از سوی امام عسکری علیه السلام وکیل می‌دانست، در روایات مورد لعن و نفرین قرار گرفته است.<sup>۳</sup> روزی علی بن جعفر را در سفر حج ملاقات کرد، در حالی که مشغول انفاق پول‌های بسیاری بین مردم بود. ابوطاهر برای مخدوش کردن چهره‌ی او نامه‌ای به امام نوشت و آنچه را که دیده بود، گزارش کرد. امام در پاسخ او نگاشت: ما خودمان دستور انفاق دویست هزار دینار را به او داده بودیم، ولی او فقط پرداخت نیمی از آن را پذیرفت. مردم حق ندارند در اموری که به آنها ربطی ندارد و اجازه دخالت در آنها را نداده‌ایم، دخالت کنند». هنگامی که علی بن جعفر نزد امام آمد، امام دستور پرداخت و انفاق سی هزار دینار به او داد.<sup>۴</sup> در اختیار گذاشتن این مبلغ کلان به علی بن جعفر، خود دلالت بر امانت‌داری و وثوق وی دارد و از پاسخ امام به ابوطاهر برمی‌آید که او رازدار امام بوده و از سیاست‌های مهم و مخفی امام نیز آگاهی داشته است که فراتر از درک مردم عادی بوده است. هنگامی که گزارش فعالیت‌های دامنه‌دار او به متوکل رسید، او را به زندان افکند و مدت بسیاری در زندان به سربرد و پس از سالیان دراز آزاد شد و رهسپار مکه شد.

۱. همان، ص ۶۰۷.

۲. محمد بن الحسن الطوسی، الغیبة، قم، مؤسسة المعارف الاسلامیة، ۱۴۱۱، چاپ اول، ص ۲۸۱.

۳. همان، ص ۳۵۳؛ بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۳۰۷.

۴. همان، ص ۳۵۰.

ابراهیم بن محمد همدانی

او نیز از ثقات دوران خویش بود که روایات فراوانی را از امامان معصوم علیهم السلام نقل کرده است.<sup>۱</sup> منطقه‌ی تحت وکالت او، همدان بود که امام در دست نوشته‌ای به نصر بن محمد همدانی و ایوب بن نوح از آنان می‌خواهد از هر گونه مخالفت با وی پرهیز کنند و مانند وکیلان پیشین نامه‌ای نیز به مردم همدان نوشت و یاری و همکاری آنان را با او خواستار شد.<sup>۲</sup>

حاکمیت جامعه با پی بردن به فعالیت این شبکه‌ی ارتباطی وکیلان امام و انگیزه فعالیت‌های آن، اقدام به دستگیری، شکنجه و حبس آنان کرد که شماری از آنها در اثر این شکنجه‌ها جان باختند، ولی این سازمان با تلاش امام و دوران‌دیشی ایشان به حیات و تداوم حرکت خویش ادامه داد.

## فصل چهارم

### مبارزات سیاسی و اجتماعی امام هادی علیه السلام

### چهره و عملکرد حکمرانان معاصر

امام هادی علیه السلام با شش تن از خلفای عباسی معاصر بود که به ترتیب عبارت بودند از: معتصم (برادر مأمون)؛ واثق (پسر معتصم)؛ متوکل (برادر معتصم)؛ منتصر (پسر متوکل)؛ مستعین (پسر عموی منتصر) و معتز (پسر متوکل).

معتصم در سال ۲۱۸ هـ. ق با مرگ مأمون به خلافت رسید و تا سال ۲۲۷ هـ. ق حکم راند. محمد بن عبدالملک تا پایان عمر وزیر او بود.<sup>۱</sup> پس از درگذشت او، فرزندش، الواثق بالله، هارون بن ابی اسحاق که مادرش کنیزی به نام قراطین بود، به خلافت دست یافت. او نیز در دوران خلافت خود به سان پدرش به ترک‌ها اقتدار فراوان بخشید.<sup>۲</sup> او در سنگدلی و بی‌رحمی، رویه‌ی مأمون و پدرش را پیش گرفته بود و همان‌گونه که گذشت، جان افراد بسیاری را در مسأله حدوٲ یا قدم قرآن گرفت. بسیاری را شکنجه کرد یا به زندان افکند سرانجام در سال ۲۳۲ هـ. ق

۱. ابن ابی یعقوب، *مروج الذهب*، تهران، ترجمه و نشر کتاب، ۱۹۷۷ م، چاپ سوم، ج ۲، ص ۴۵۹.

۲. *تاریخ یعقوبی*، ج ۲، ص ۵۱۰.



درگذشت<sup>۱</sup> و برادرش، جعفر بن محمد بن هارون، معروف به منتصر بالله قدرت یافت که احمد بن ابی داود او را المتوکل علی الله خواند.<sup>۲</sup>

متوکل بسیار تندخو و بی رحم بود که همگان را با تسندی از خود می راند، تا اندازه ای که هرگز محبت او به کسی دیده نشد. او می گفت: «حیا موجب شکستگی است و مهربانی، زبونی و سخاوت، احمقی است.» همواره همگان از او به بدی و بدنامی یاد می کردند.<sup>۳</sup> او در دوران خلافت خود جنایت های بسیاری انجام داد. این دوران، سخت ترین روزگار برای شیعیان و علویان در دوره عباسی، بلکه در سراسر تاریخ تشیع به شمار می رود. او کینه ی وصف ناپذیری از خاندان پیامبر ﷺ در دل داشت و این کینه سبب تجاوز و ستم به شیعیان آنان نیز شد؛ به گونه ای که همگی با به قدرت رسیدن او آواره و بی خانمان شدند.<sup>۴</sup> در دوران او، امام هادی علیه السلام به سامرا تبعید شد. یکی از اعمال ننگین او، ویران کردن مرقد مطهر حضرت سید الشهداء علیه السلام در سال ۲۳۶ ه.ق بود که خشم شیعیان را به شدت برانگیخت؛ به گونه ای که مردم بغداد، در و دیوار و مساجد را از شعار علیه او آکنده و شاعران در هجو او شعرها سرودند. زندگی ننگین او در سال ۲۴۷ ه.ق. پایان یافت و فرزندش، محمد منتصر به قدرت رسید. او برخلاف نیاکان خود به کارهای شایسته رغبت نشان می داد و ستم روا نمی داشت و به علویان احسان می کرد. او برادران خود، معتز و مؤید را که در زمان خلافت پدرش، ولایت عهدی پذیرفته بودند، خلع کرد. او در نخستین اقدام حکومتی خود، صالح بن علی را که از ستمگران و کینه توزان به آل علی علیه السلام بود، از حکمرانی مدینه

برکنار کرد و علی بن حسین که فردی خوش رفتار با شیعیان بود، به جای او گمارد. وی فدک را به فرزندان امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام بازگردانید و آنچه را از ایشان به دست حاکمیت ضبط شده بود، به آنان برگرداند. هم چنین اموالی را برای بخشیدن به علویان در مدینه فرستاد و زیارت مرقد مطهر ابا عبدالله الحسین علیه السلام را که در زمان متوکل ممنوع بود، آزاد کرد. البته دوران حکومت او به طول نینجامید و او را پس از شش ماه خلافت، مسموم کردند و به قتل رساندند.<sup>۱</sup>

پس از او، مستعین، احمد بن محمد بن معتصم، روی کار آمد که سخت شهوت پرست و اسراف کار بود و شیوهی سخت گیری های خلفای پیشین را از سر گرفت و فساد و عیاشی فراگیر شد.<sup>۲</sup> در دوران مستعین، با توجه به مشکلات داخلی دولت عباسی که هر کسی در اندیشه تحکیم قدرت خود بود، امام همچنان در تبعید به سر می برد، ولی دوران حکومت او نیز چندان به درازا نکشید و در سال ۲۵۲ ه.ق. به دستور معتز در سامرا به قتل رسید.<sup>۳</sup> معتز خونخوار دیگری از این طایفه بود که دست خود را به خون امام علی النقی علیه السلام آغشت و ایشان را به شهادت رساند.

## اوضاع سیاسی - اجتماعی عصر امام علیه السلام

### ۱. اوضاع داخلی دولت عباسی

دوران امام هادی علیه السلام، فاصله‌ی انتقال میان دو عصر متفاوت از دوران حکومت عباسیان به حساب می آید. در این دوران، پدیده‌های بسیاری به

۱. شیخ عباس قمی، *تممه المنتهی فی وقایع ایام خلفاء*، تهران، کتابخانه مرکزی، ۱۳۲۵، ج ۲،

ص ۳۵۲. ۲. همان، ص ۳۵۳.

۳. *مروج الذهب*، ج ۲، ص ۵۶۸.

چشم می خورد که پیش تر در زمامداری عباسیان دیده نشده بود. هیمنه و شکوهی که دستگاه حکومتی در دوره‌های پیش و خلفای پیشین داشت، از دست رفت و قدرت به گویی در دست این و آن رد و بدل شده بود. مدیریت ضعیف خلفای این دوره سبب شده بود تا برخی از استانداران که از نژادهای غیر عرب بودند، به گونه مستقل حکم برانند. این تفاوت در دوران معتصم با نفوذ عناصر ترک در دستگاه حاکمیت بیش تر شد. فرمانروایی مناطق گسترده‌ای به اشناس و ایتابخ ترک وانهاده شد. ترکان بسیار جنگ طلب و خون ریز بودند که برای دست یابی به قدرت، از هیچ تلاشی فروگذاری نمی کردند. پایتخت عباسیان در این دوره از بغداد به سامرا و به مقری برای عصیت جدید ترکی بدل گشت. شاید علت این که خلفای این دوران به عناصر عرب تکیه نکردند، سلب اعتماد از حمایت آنان و نیز ناآرامی‌هایی بود که در دوران خلفای پیشین به بار آورده بودند. شاید علاقه خویشاوندی که بین معتصم و فامیل مادری او بود، وی را به این تصمیم وا داشت. از این گذشته، ترک‌ها از توان نظامی بالایی برخوردار بودند و ویژگی‌های جسمانی و رفتاری که در جنگ‌ها از آنان دیده می شد، این موضوع را تقویت می کرد.

خلفای جدید این عصیت رو به رشد را به خدمت گرفتند تا بتوانند به اهداف خود دست یابند. قدرت یافتن ترکان و سپس در دست گرفتن سامرا و محروم ماندن اعراب از فرماندهی و فرمانداری، سبب خشم عرب‌ها شد. در نتیجه، شورش‌های مختلفی بر ضد ترکان در گرفت که از آن قبیل می توان به توطئه‌ی عباس بن مأمون و عجیف بن عنبسه اشاره کرد. اگر چه قیام آنها به شدت سرکوب شد و تمامی اموالشان ضبط گردیده و نامشان نیز از دیوان عطایا حذف شد، ولی موج نارضایتی در اعراب و

شاهزادگان عرب باقی ماند و در دراز مدت خسارت‌های جبران ناپذیری را برای عباسیان بر جای گذاشت و رفته رفته سبب تضعیف شدید آنان گردید؛ چه بسا تشکیل حکومت‌های مستقل در گوشه و کنار از همین موضوع ریشه می‌گرفت.

این سیاست، مشکلات دیگری را نیز همراه داشت که بر تضعیف عباسیان افزوده بود و آن، خطر اقتدار بیش از حد ترکان و خلق و خوی بد آنان در رسیدن به قدرت بود. برخی از آنان با به دست آوردن اقتدار بیش از حد در دولت، کم کم به فکر جدایی طلبی و استقلال می‌افتادند. آنان با سوء استفاده از قدرت و نفوذ خود در دربار، برضد خلفا دست به شورش گسترده‌ای زدند و فرماندهان و فرمانروایان سرزمین‌های دیگر را هم به شورش واداشتند که شورش افشین ترک، از فرماندهان بلندپایه‌ی عباسیان، از این دست است.<sup>۱</sup>

از سوی دیگر، جنگ با رومیان<sup>۲</sup> به عنوان عامل خارجی، ضعف عباسیان را بیش تر می‌کرد. ترکان حتی در عزل و نصب خلفا نیز دخالت می‌کردند و در توطئه‌ی قتل برخی از آنان نیز شرکت می‌جستند. اعمال فشار ترکان بر خلفا به قدری بود که تنها مشغولیت ذهنی‌شان را خلاصی از سیطره‌ی ترکان تشکیل می‌داد. ترکان توقعات خود را بالا برده بودند و به ناآرامی‌ها دامن می‌زدند و به خواسته‌های مالی خود می‌افزودند. در این دوران، معتز بسیار ضعیف جلوه کرد و با اظهار ناتوانی در برابر آنان سبب شد ترکان جری تر شوند و با خلع او از خلافت، برادرش، مؤید را به خلافت برسانند. البته معتز، برادرش را مجبور کرد که خود را بر کنار

۱. همان، ص ۵۰۰؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۷۵.

۲. همان.

سازد و سپس او را کشت. آن‌گاه برخی از رهبران ترک، مانند وصیف و بغا<sup>۱</sup> را سرکوب کرد، به این اعتبار که آن دو مسئول این جنگ خانگی میان او و پسر عمویش، مستعین بودند.<sup>۲</sup> مستعین با به قدرت رسیدن معتز، به بصره تبعید شد، ولی ترکان که از زنده بودن او و احتمال شورش وی می‌ترسیدند، او را کشتند.

روشن است که این دولت بی‌سر و سامان - با شرحی که گذشت - تهی از هرگونه هیبت و وقار بود و جز کشمکش، آشوب و خواری در این دولت چیزی به چشم نمی‌خورد. در این میان، این مردم پا برهنه و نیازمند بودند که در آتش این انتقال قدرت‌ها می‌سوختند؛ چرا که حکمران جامعه اسلامی به‌سان طوطی، گفته‌های دولتمردان حریص خود را اجرا می‌کردند.<sup>۳</sup>

## ۲. فساد، خوش‌گذرانی و ول‌خرجی‌های دربار

همان‌گونه که گفته شد، خلافت به‌سان گویی در دست خلفای سست عنصر عباسی درآمده بود که برای دست یافتن به آن، از ریختن خون یکدیگر باکی نداشتند. بیش‌تر وقتشان صرف عیاشی می‌شد و در دارالخلافت اسلامی بزم شراب می‌آراستند، لباس‌های زربافت می‌پوشیدند، کاخ‌های پر تجمل بنا می‌کردند و هزاران کنیز در حرم‌سرای خود داشتند. در نتیجه، از امور زمامداری باز می‌ماندند.

برپایی محافل بزم در دوران متوکل به اوج خود رسیده بود. او مبالغه‌گرافی را صرف مجلس آرای‌های شبانه خود می‌کرد. متوکل بخش

۱. در صفحات بعدی شرحی از نقش آنان به میان خواهد آمد.

۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۳۶.

۳. مروج الذهب، ج ۲، ص ۵۷۷.

گسترده‌ای از بیت‌المال را به خوش‌گذرانی‌های خود اختصاص داده بود و هیچ زمانی، مخارج و بذل و بخشش‌های بی حساب و کتاب، به اندازه‌ی دوران خلافت متوکل نبود.<sup>۱</sup>

او کاخ‌های بسیاری نیز بنا کرد. نوشته‌اند: «متوکل در ساختن کاخ‌های خود، دویست و پنجاه و هشت و نیم هزار هزار (میلیون) سکه هزینه کرد...»<sup>۲</sup> متوکل مردی شهوت پرست بود و در حرم‌سراهای خود چهار هزار کنیز داشت. امیران حکومتی نیز هنگامی که علاقه‌ی شدید او را در این زمینه می‌دیدند، برای او کنیزکان گوناگون از چهار گوشه‌ی سرزمین اسلامی هدیه می‌فرستادند.<sup>۳</sup> آنان برای پر رونق کردن مهمانی‌های خود، از آوازه‌خوان‌ها بهره می‌جستند و آن قدر در این مسیر زیاده روی می‌کردند که بی عفتی در بین مردم کوچه و بازار نیز رخنه کرد. افزایش بیش از حد فساد و تباهی، کم‌کم دامان مردم را گرفت و تا آنجا پیش رفت که عذاب‌های الهی چون سقوط سنگ‌های آسمانی، زلزله، طوفان‌های سمی و کشنده برخی مناطق سرزمین‌های اسلامی را در بر گرفت.

### ۳. شکل‌گیری جنبش‌ها و مخالفت با حکومت

برخوردهای اعتقادی، مناقشه‌های علمی، تبعیض‌های قومی، فشارهای اقتصادی و سیاسی و هرج و مرج گرایبی دولتمردان عباسی، قلمرو آنان را به صحنه‌ی درگیری‌های مختلف گروه‌ها و احزاب مبدل ساخت. هر یک از آنان به انگیزه‌ای دست به قیام‌های مسلحانه زده و برای دست‌یابی به اهداف خود، به رویارویی با دستگاه خلافت می‌پرداختند. این جنبش‌ها

۱. مروج الذهب، ج ۲، ص ۵۱۵.

۲. حیاة الامام علی الهادی علیه السلام، ص ۳۲۵.

۳. مروج الذهب، ج ۲، ص ۵۱۱؛ تاریخ الخلفاء، ص ۳۹۵.

را از حیث انگیزه دینی یا غیر دینی به دو دسته آشوب و نهضت می توان تقسیم کرد. آشوب‌ها با اهداف توسعه طلبانه و فتنه جویانه و نهضت‌ها که از سوی علویان به وقوع می پیوست، با انگیزه‌های حق گرایانه انجام می گرفت که در جای خود به این نهضت‌ها اشاره خواهد شد.

دوران امام هادی علیه السلام به دلیل آشفتگی فضای سیاسی، مقارن با آشوب‌ها و فتنه گری‌های قدرت طلبان گردید. آنان با دیدن این آشفتگی، برای دست یابی به اهداف سیاسی خود دست به حرکت‌های مختلف می زدند.

#### الف) حرکت کولی‌ها

آنان در دوران خلافت معتصم توانسته بودند بر راه بصره که شریان اقتصادی خلافت به شمار می رفت، تسلط یابند و وابستگان حکومت را تهدید کنند. آنان جلو کشتی‌های تجاری را می گرفتند و مانع رسیدن کمک به بغداد می شدند. معتصم، یکی از فرماندهانش به نام عجیف بن عنبه را در ۲۱۹ ق. در بطیخه به جنگ آنان فرستاد.<sup>۱</sup>

#### ب) حرکت بابک خرم‌دین

بابک، فرقه‌ای بودند که از بابک پیروی می کردند و تا اندازه‌ای حرکت آنان نمود دینی و هدف سیاسی داشت و خطرناک‌ترین حرکتی بود که در این دوران رخ داد. آنان بر ضد سلطه سیاسی اعراب دست به شورش زدند. در واقع، حرکت آن‌ها حرکتی نژادپرستانه به شمار می رفت و بیانگر روحیه نارضایتی اقوام ایرانی از اعراب بود. بابک خودش را به ابومسلم خراسانی مرتبط و ادعا می کرد که از نسل دختر اوست؛ چیزی که آنان را به ریشه‌ی ایرانی قدیم هدایت می کرد. او سیاستی حکیمانه را در

جذب پیروانش پیشه کرد و موفق شد همه بخش‌های آذربایجان را به هم پیوند دهد و بنا به دعوت او بخش‌هایی چون طبرستان، همدان، اصفهان، گرگان، ارمنستان، خراسان و دیگر سرزمین‌های غیر عرب نیز به او پیوستند.<sup>۱</sup>

معتصم در سال ۲۲۰ ه.ق. به بزرگ‌ترین فرمانده‌اش، افشین، دستور سرکوبی او را داد. افشین با شیوه‌های جاسوسی پیشرفته، بابک را شکست داد و سرانجام دستگیر کرده و نزد معتصم برد و به گونه‌ی فجیعی به قتل رسانید. سپس بدنش را پس از مدتی آویختن در شهر، به شهرهای دیگری چون خراسان فرستاد.<sup>۲</sup>

#### ج) حرکت مازیار

حکومت عباسی از خطرهایی که حرکت بابک در مناطق غربی دریای مازندران نمایانگر آن بود، رهایی نیافته بود که با حرکت ایرانی دیگری روبه‌رو شد. مازیار اهل طبرستان بود. او وطن خود را عرصه فعالیت‌های انقلابی خصمانه با حکومت قرار داد. مازیار به اسلام گروید و محمد، نام گرفت و در زمان مأمون به استانداری طبرستان و دماوند منصوب و به سپهبد نامدار شد.<sup>۳</sup> او در سال ۲۲۵ ه.ق دست به شورش جدایی طلبانه زد. او از دشمنی میان طاهریان و افشین بهره جست و با افشین، مکاتبه و او را به سرپیچی از فرمان حکومت تشویق کرد تا خطر سرکوب او را از خود دور کند. مازیار به او وعده داد که در این صورت می‌تواند خراسان را که افشین به آن طمع فراوانی داشت، از چنگ حکومت بیرون آورد. مازیار اعتراف کرد که افشین او را

۲. مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۷۱.

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۰۲.

۳. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۰۲.



به شورش و نافرمانی و گرایش به مجوسیت تحریک کرده است.<sup>۱</sup> خلیفه که از اهداف این شورش آگاه شده بود، به سرکوبی آنها برخاست و مازیار را دستگیر کرد و او را آن قدر تازیانه زد که مرد. بدن او را کنار بدن بابک که هنوز بر دار آویخته بود، آویزان کردند و از قتل افشین نیز چون ترک بود، صرف نظر شد و آن قدر در زندان ماند که بدرود حیات گفت.<sup>۲</sup>

#### د) حرکت ناراضیان در بغداد

بغداد در سال ۲۴۹ هـ. ق مورد تهاجم ناراضیان حکومت قرار گرفت و در سال ۲۵۱ این شهر طعمه تاخت و تاز معتز و مستعین بر سر قدرت گردید. این آشوب‌ها، ماه‌ها به طول انجامید و گروه بسیاری از مردم کشته و خانه‌هایشان ویران شد.<sup>۳</sup> در سال بعد، شورشی دیگر علیه محمد بن عبدالله بن طاهر، والی بغداد صورت گرفت و شهر به آتش کشیده شد.<sup>۴</sup> بسیاری حرکت‌ها و جنبش‌های مسلحانه دیگر در اندلس و شهرهای دمشق نیز صورت گرفت که شرح کامل آن در تاریخ آمده است<sup>۵</sup> و از وضع نابسامان سیاسی در این دوره از خلافت عباسیان حکایت می‌کند.

#### ۴. خفقان زدگی و ایجاد فضای وحشت

شیعه، خلافت و رهبری جامعه اسلامی را حق راستین خاندان پیامبر اکرم ﷺ می‌دانست و حکومت‌های ستمگری را که بر این اریکه تکیه زده بود، غاصبان این حق می‌نامید. براین اساس شیعیان، در اندازه‌ی توان و شرایط مناسب در برابر حکومت‌های غاصب قد علم کرده و برای

۱. مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۷۴. ۲. همان، ص ۴۷۵؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۰۴.

۳. تاریخ الخلفاء، ص ۴۰۸. ۴. تاریخ طبری، ج ۹، ص ۳۵۶.

۵. نک: الکامل فی التاریخ، ج ۷، ص ۸۰، ۹۰، ۱۶۲، ۱۸۹.

باز پس‌گیری این حق دست به قیام می‌زدند. تاریخ در موارد پر شماری نشان می‌دهد که بسیاری از حرکت‌های دیگر نیز با پیروی از قیام شیعه شکل گرفته است. حکمرانان عباسی نیز با آگاهی از این روحیه ستم‌ستیزی و احیاءگری که در شیعیان سراغ داشتند، همواره پیشوایان و رهبران آنان، از جمله امام هادی علیه السلام را تحت مراقبت شدید نظامی گرفته و تا جایی که در توان داشتند، پیروان آنان را زیر فشار قرار می‌دادند.

نوشته‌اند: متوکل به خاندان ابوطالب علیهم السلام بسیار سخت‌گیر و بدرفتار بود و با خشونت و تندی بسیار با آنان رفتار می‌کرد. او کینه‌ای سخت از آنان در دل داشت و همواره به آنان بدگمان بود و آنان را متهم می‌کرد. بدرفتاری او با شیعیان به اندازه‌ای بود که هیچ‌یک از خلفای عباسی چنین رفتاری با آنان نکرده بودند.<sup>۱</sup>

ترس و وحشتی که از شیعیان و نهضت آنان در دل خلفا بود، به آتش این دشمنی دامن می‌زد و در میان عباسیان، متوکل کینه‌توزتر از همه به شیعیان بود تا جایی که او خلفای پیشین خود را که بزرگ‌ترین جنایت‌پیشگان تاریخ به شمار رفته و دست به خون بهترین آفریدگان خدا آغشته بودند، متهم به دوستی و علاقه‌مندی نسبت به امیر مؤمنان علی علیه السلام و فرزندان او می‌کرد و از همین رو، از آنان خشمگین بود. همان‌گونه که گذشت، متوکل در سال ۲۳۶ ه.ق مرقد مطهر حضرت سیدالشهداء علیه السلام را ویران کرد؛ زیرا آن مرقد تابناک را پایگاهی مهم در الهام گرفتن از انقلاب سیدالشهداء علیه السلام می‌دانست. او فرمان داد که در عرض سه روز آنجا را از سکنه خالی سازند و از این پس هرکس را آنجا یافتند، دستگیر و زندانی کنند.<sup>۲</sup>

او برای ایجاد تنگنای سیاسی، افرادی را که به دشمنی با آل ابی طالب مشهور بودند، جذب دستگاه حکومتی کرد تا بتواند از کینه توزی آنها در پیشبرد اهداف سرکوب گرانه خود بهره جوید. از جمله آنان، عمر بن فرج رنجی بود که متوکل او را فرماندار مکه و مدینه کرد. او بر علویان تنگ گرفت و از ارتباط آنان با دیگر مردم جلوگیری کرد. اگر به او گزارش می رسید که کسی به یک علوی کمک کرده، حتی اگر این کمک بسیار ناچیز بود، او را به شدت شکنجه می کرد و جریمه‌ی سنگینی بر او می بست. وضع اقتصادی علویان در نتیجه این فشارها به قدری رقت بار شد که گاه چند زن علوی تنها با یک لباس زندگی می کردند و ناگزیر هنگام نماز، آن را به نوبت پوشیده و نماز می گزاردند.<sup>۱</sup> در آن روزگار بر علویان چنان سخت می گذشت که از فقر و تنگ دستی و برهنگی مجبور بودند در خانه‌های خود بمانند و با چرخ ریزی، روزگار را سپری کنند.<sup>۲</sup>

متوکل گاه بر نزدیکان خود که با علویان رابطه داشتند، یا به زیارت مرقد امامان آنان می رفتند، به شدت خشم می گرفت و آنان را زندانی و دارایی‌های آنان را مصادره می کرد.<sup>۳</sup> این فشارها به قدری شیعیان و علویان را در تنگنا و انزوا قرار داد که مردم از ترس جان خود با آنان رابطه برقرار نمی ساختند.

ابراهیم بن مدبّر روایت می کند:

محمد بن صالح الحسنی که از علویان بود، نزد من آمد و از من خواست که نزد عیسی بن موسی بروم و از دخترش خواستگاری کنم.

من نزد او رفتم تا واسطه ازدواج محمد با دختر عیسی شوم و از او خواستم تا پاسخ او را بدهد، ولی او روی گرداند و گفت: به خدا سوگند که نمی‌خواهم خواسته‌ات را رد کنم که هیچ کس را بهتر، بزرگوارتر و مشهورتر از او برای داماد شدن نمی‌دانم؛ ولی من از کینه متوکل برجان و مال خویش می‌ترسم...<sup>۱</sup>

### پیدایش و گسترش نهضت علویان

در سطح کلان، اعتقاد شیعه مبنی بر حقانیت خلافت خاندان پیامبر، عامل احیای حرکت انقلابی علویان و شیعیان بر ضد حاکمیت را تشکیل داد و در درجه دوم، این حرکت‌ها، بازتابی روشن از سیاستها و برنامه‌های سرکوب‌گرانه عباسیان بود.

روحیه تسلیم‌ناپذیری علویان در برابر ستم از یک سو و فشار بیش از حد عباسیان بر شیعیان و نسل‌کشی آنها از سوی دیگر، چهره‌های برجسته و ممتاز علوی را بر آن داشت تا برای احقاق حق امامان خود و پایان دادن بر اعمال ننگین دستگاه، دست به قیام بزنند. سردمداران این قیام‌ها، خود از فرزندان ائمه‌ی اطهار و نوادگان آنان بودند که به انگیزه‌ی براندازی نظام ستم پیشه عباسی با شعار «الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ» با شخص برگزیده‌ای از خاندان پیامبر ﷺ، قیام خود را آغاز کردند. علت انتخاب این شعار، ابتدا زیر سؤال بردن مشروعیت خلافت عباسیان و غاصبانه بودن حکومت آنها و در گام دوم، حفظ جان امامشان که در آن زمان تحت مراقبت نظامی قرار داشت؛ زیرا اگر آنها نام شخص خاصی را بر نهضت خود می‌گذاشتند - که بی‌شک، آن شخص امام هادی علیه السلام بود -

دستگاه به آسانی با از بین بردن آن فرد، قیام را سرکوب می‌کرد. مهم‌ترین این قیام‌ها را می‌توان به طور خلاصه چنین گزارش کرد.

#### ۱. قیام محمد بن قاسم

نیای سوم او، امام سجاده علیه السلام بود. وی در دوران معتصم در سال ۲۱۹ ه. ق قیام خود را در طالقان آغاز کرد. او اهل فقه بود و در دین‌داری و دوری از دنیا شهرت داشت. به همین دلیل، عده بسیاری به او گرویدند. عبدالله بن طاهر، یکی از فرماندهان نظامی خود به نام ابراهیم بن غسان را فراخواند و او را مأمور سرکوبی محمد بن قاسم کرد. ابراهیم شبانه بر طبل نواخته و افرادش را آماده می‌کند و به سمت نساء به راه می‌افتد و با گرفتن نشانی محمد و اصحابش، به جست‌وجوی خانه به خانه پرداخته و آنان را دستگیر می‌کند و در غل زنجیر بسیار سنگینی می‌بندد و نزد عبدالله می‌آورد. امیر با دیدن وضعیت رقت‌بار محمد فریاد می‌زند: «وای بر تو ای ابراهیم! از خدا نهراسیدی که با بنده‌ی نیکوکاری چنین رفتاری انجام دادی و او را با چنین زنجیرهای سنگینی آزرده‌ی؟!» ابراهیم گویا از سخن امیر تعجب کرد که چندی پیش از عصبانیت در آتش می‌سوخت، ولی اینک به حال دشمنش دل‌سوزی می‌کند، پاسخ داد: «امیر! ترس از غضب تو، ترس از خدا را از خاطر زودود و نیز وعده‌هایی که داده بودی، هوش از سرم ربود.»

امیر با بزرگواری نمایی و بزرگ‌منشی تعجب‌آور فرمان داد غل و زنجیر محمد را باز کنند و او را در زنجیری سبک‌تر به بند کشند. آن‌گاه او را به زندان افکندند و مخفیانه سه ماه او را نگه داشتند تا مردم از او آگاهی نیابند و دست به شورش دوباره نزنند. او بعدها موفق شد از زندان

عبدالله بن طاهر بگریزد و پس از مدتی پنهان زیستی، دوباره در دوران متوکل دستگیر و به زندان ابد محکوم گردید. سرانجام و بنا به نقلی، مسموم شد و به شهادت رسید.<sup>۱</sup>

## ۲. قیام یحیی بن عمرو<sup>۲</sup>

او نیز از نوادگان امام زین العابدین علیه السلام بود. او فردی شجاع، قوی هیكل، با قلبی آکنده از ایمان و دور از ناپختگی های جوانی بود و کسی نمی توانست عیبی در او بیاید. وی در پارسایی زبانزد همگان بود. برادر زاده اش، محمد بن حسین درباره اش می گوید: «من مردی پارساتر از او ندیدم». او در دوران خفقان خلافت متوکل قیام خود را در خراسان آغاز کرد و متوکل، عبدالله بن طاهر، را مأمور سرکوب او کرد. او پس از مدتی دستگیر شد و پس از ضرب و جرح فراوان در زندان فتح بن خاقان زندانی گردید. سالیانی بعد، از زندان آزاد شد و به بغداد رفت و دوباره پرچم قیام را با شعار «الرضا من آل محمد علیهم السلام» برافراشت و مردم کوفه را نیز به یاری خود برانگیخت. امیر بغداد، محمد بن عبدالله بن طاهر، به رویارویی با او برخاست. سرانجام یحیی پس از مقاومت بسیار شکست خورد و به شهادت رسید و دسته ای از افراد او اسیر شدند. اسیران را با پای برهنه وارد بغداد کردند و هر کس را که عقب می ماند، گردن می زدند. در میان اسیران، بزرگانی بودند که از آن جمله، اسحاق بن جناح را می توان نام برد. وقتی اسحاق در زندان درگذشت، محمد بن عبدالله بن طاهر نوشت که او را بدون غسل و کفن و نماز در گورستان یهودیان دفن کنند. سر یحیی را از بدن جدا کردند، ولی از شدت ضرباتی که بدان وارده

شده بود، به سختی قابل شناسایی بود. مردم نخست قتل او را باور نمی‌کردند، ولی با آگاهی از شهادت او، به شدت گریستند. سر او را به بغداد فرستادند و سفاکان دولت عباسی برای تهنیت نزد امیر بغداد رفتند. شهادت یحیی موحی از اندوه و سوگ را در میان شیعیان ایجاد کرد و شاعران آزاده‌ای که در آن دوران می‌زیستند، در رثای او اشعار بسیاری سرودند.<sup>۱</sup>

### ۳. قیام حسن بن زید

او از دودمان امام حسن مجتبی‌علیه السلام بود و نسب او با پنج واسطه به ایشان می‌رسید. تاریخ قیام وی را سال ۲۵۰ هـ. ق و در ناحیه‌ی طبرستان نواحی چالوس، دیلم، و کلار ضبط کرده‌اند. او توانست در این مناطق افراد بسیاری را برای پیوستن به قیام خود دعوت کند. از ویژگی‌های فردی او، بخشندگی، فروتنی و فقاہت را می‌توان بر شمرد. وی بسیار از تجلیل و تمجید دیگران نسبت به خود اکراه داشت. نوشته‌اند، روزی شاعری او را تمجید و تحسین کرد و گفت: «خدا یکی است و فرزند زید، یکی!» حسن بن زید بسیار خشمگین شد و گفت: «سنگ بر دهانت باد ای دروغ‌گو! چرا نگفتی که خدا یکی است و پسر زید بنده‌ی اوست؟ آن‌گاه به سجده افتاد و از خدا آمرزش خواست و شاعر را نیز از بخشش محروم کرد».<sup>۲</sup>

قیام او نزدیک به بیست سال طول کشید. او توانست ناحیه طبرستان را در اختیار خود بگیرد و سرزمین‌های دیگری چون ری و همدان را نیز از سلطه عباسیان بیرون آورد.<sup>۳</sup>

۱. نک: مقاتل الطالبیین، ص ۴۲۴-۴۳۰.

۲. علی بن ابی‌الکرم، الکامل فی التاریخ، بیروت، دار صادر، ۱۳۸۵ هـ. ق، ج ۷، ص ۴۰۷.

۳. همان؛ تاریخ طبری، ج ۹، ص ۲۷۱.

#### ۴. قیام حسین بن محمد

نسب او نیز با چهار واسطه به امام زین العابدین علیه السلام می‌رسد. او در سال ۲۵۱ ه. ق در کوفه بر ضد حکومت ستم پیشه عباسی قیام کرد که با دوران خلافت مستعین هم‌زمان بود. خلیفه، مزاحم بن خلیفان ارجوح را برای سرکوبی وی گسیل داشت. حسین بن محمد را سیصد مرد علوی، سیصد نفر از جارودیه و زیدیه همراهی می‌کردند. جنگ بین آنها در گرفت و حسین شکست خورد و به سوی شهر عقب نشست. مردم در دفاع از این انقلابی ستم ستیز، به سوی مزاحم، سنگ پرتاب کردند. او از این حرکت مردم بسیار خشمگین شد و به افراد خود فرمان داد تا شهر را آتش زنند. آنها در ناحیه‌ی بزرگ شهر را به آتش کشیدند. هفت بازار و هزار خانه را با آتش سوزاندند و نوامیس را مورد هتک حرمت قرار دادند. زندان‌ها را نیز از علویان آکنده و این‌گونه قیام حسین بن زید را سرکوب کردند.<sup>۱</sup>

#### ۵. قیام اسماعیل بن یوسف

او با چهار پشت به امام مجتبی علیه السلام می‌رسد. وی در مکه و در همان سال دست به قیام زد و با امیر مکه، جعفر بن فضل، به مقابله برخاست. او توانست قدرت را در این شهر به دست بگیرد و به خزانه داری شهر و نیز آنچه در کعبه نگهداری می‌شد، دست یابد. او پس از قیام خود، حکمران مکه را همراه هوادارانش بیرون راند و بسیاری از آنان را کشت. پس از پنجاه روز به سوی مدینه لشکر کشید و آنجا را نیز بدون مقاومت علی بن حسین، حکمران مدینه، به تصرف خود درآورد. و دوباره به مکه بازگشت. شهر مکه در محاصره‌ی اقتصادی قرار گرفت تا جایی که مردم

---

۱. تاریخ طبری، ج ۹، ص ۳۲۸.



از تشنگی و گرسنگی تلف می‌شدند و لشکریان معتز با آنان وارد جنگ شدند که جنگ آنها در روز عرفه بود. هزار و صد حاجی در خون خود غلتیدند و در آن سال، کسی در عرفات توقف نکرد.<sup>۱</sup>

### دلایل ناکامی نهضت علویان

اگر چه نهضت علویان پیروزی‌هایی نسبی به دست آورد، ولی به طور کلی و در سطح کلان به این دلایل ناکام ماند و شکست خورد:

#### ۱. سرکوب‌گری شدید عباسیان

بهره‌گیری حکومت عباسی از شیوه‌های سرکوب‌گرانه و به‌کارگیری فرماندهان با تجربه در امور نظامی، عامل مهمی در شکست قیام‌های علویان بود. آنان برای سرکوب علویان از تاکتیک‌های پیشرفته نظامی، اطلاعاتی بهره می‌بردند و علویان را که تجربه و نیروی چندانی در برابر این شیوه‌ها نداشتند، وادار به شکست می‌کردند.

فشار سنگین عباسیان سبب ترس بیش از اندازه مردم برای شرکت در حرکت‌های مخالف حاکمیت شده بود؛ به گونه‌ای که دوران عباسی، به ویژه متوکل، با سخت‌گیری کلی بر مردم، به ویژه شیعه شناخته می‌شود. شیعه، عنصری خطرناک برای عباسیان به شمار می‌رفت و آن گونه که گذشت، فشار دستگاه بر شیعیان تحمل‌ناپذیر بود. این وضع سبب شد تا بیش‌تر شیعیان راه تقیه را پیش گیرند و از ابراز اعتقاد خود دوری گزینند. در فضای ترور و اختناق که عباسیان ایجاد کرده بودند، کسی نمی‌توانست خود را دوستدار اهل بیت علیهم‌السلام معرفی کند.

صقر بن ابی دُلف الکرخی در این زمینه می‌گوید:

وقتی متوکل، امام هادی علیه السلام را به سامرا تبعید کرد، من بدانجا رفتم تا از وضعیت پیشوای خود آگاهی یابم. هنگامی که وارد شدم، زرافی، دربان متوکل از من پرسید: چه خبر ای صقر؟ گفتم: خیر و سلامتی گفتم: بنشین و برایم از گذشته و آینده بگو. با خود گفتم: عجب اشتباهی کردم که آمدم. پرسید: برای چه آمده‌ای؟ گفتم: برای امر خیری آمده‌ام. گفت: شاید برای جویا شدن از احوال مولایت آمده‌ای؟! گفتم: مگر مولایم کیست؟ مولای من امیرالمؤمنین (متوکل) است. گفت: بس کن! مولای حقیقی‌ات را می‌گویم. لازم نیست عقیده‌ات را از من مخفی داری؛ [زیرا من با تو هم عقیده‌ام]. گفتم: خدای را سپاس. گفت: آیا می‌خواهی او را ببینی؟ گفتم: بله می‌خواهم. آن‌گاه پس از خارج شدن پیک حکومتی نزد امام رفتیم...<sup>۱</sup>

باری، خفقان شدید حاکم سبب می‌شد تا نیرو و دقت فراوانی برای شناسایی و گردآوری شیعیان زیر بیرق نهضت تلف شود و رهبران نهضت نتوانند از توان واقعی شیعه در رسیدن به اهداف خود بهره برداری کنند.

## ۲. نبود همه جانبه نگری

یکی از مشکلات اصلی علویان در قیام، نداشتن تیز بینی و تحلیل دقیق از شرایط حاکم وقت بود. فشارهای بیش از حد دستگاه، آنان را به شدت برانگیخته بود که در مقابل حاکمیت قد علم کنند و به فشارها پایان دهند. این عصبانیت و نارضایتی تا حد بسیاری، ابتکار عمل را از آنان ستانده

۱. بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۹۴.

بود. آنان بدون رایزنی کافی و مشورت با امام، خود را آماده حرکت نظامی بر ضد عباسیان می کردند. مشاوره با امام، اگر چه به صورت پنهانی انجام می گرفت، ولی برای آنان حیاتی می نمود، ولی تنها توجیه آنان از مشاوره نکردن و انجام واکنش سریع، مقابله جدی با حکومت روزمدار وقت بود، در صورتی که اگر مشاوره صورت می گرفت و همه ی جوانب سنجیده می شد، شاید قیام علویان پایان مطلوب تری می یافت.

### ۳. کمبود نیروهای انقلابی

می توان گفت یکی از مهم ترین عوامل ناکامی و شکست نهضت های اسلامی در طول تاریخ، نبود. یا کمبود نیروهای پای بند به اصول و مبانی اسلامی و ارزش های آن است؛ زیرا وجود این افراد در برهه ای که دفاع از کیان و حریم اسلام لازم است و علم قیام برافراشته شده، بسیار ضروری است تا قیام به اهداف عالی خود دست یابد. در این دوره از تاریخ شیعه نیز این کمبود به چشم می خورد و ضربه بزرگی به قیام و کام یابی در اهداف آن وارد ساخت.

### ۴. ناهماهنگی اعتقادی عناصر انقلابی

از مهم ترین عوامل شکست هر قیامی می توان به پراکندگی اعتقادی عناصر آن اشاره کرد؛ زیرا ناهماهنگی در باورهای شرکت کنندگان در هر حرکتی، سبب ایجاد شکاف، آشفتگی در عمل و انگیزه و پس ناهماهنگی در اهداف می شود و موجب هدر رفتن نیروها و نبود یکپارچگی در رسیدن به هدف واحد می گردد. و در مباحث پیشین، سخن از حضور عناصری از فرقه های مختلف چون زیدیه، جارودیه و نیز معتزله به میان آمد. این فرقه ها در موضوع امامت و مسائل کلامی

برداشت‌های متفاوتی نسبت به شیعیان هم داشتند. این برداشت‌های گوناگون در مسأله امامت سبب می‌شد که در اهداف نیز ناسازگاری به وجود آید و این ناسازگاری تا حدی، ضعف آنان را در رویارویی با عباسیان تشدید می‌کرد.

### موضع‌گیری امام هادی علیه السلام در برابر نهضت علویان

اگرچه امام در شرایط بسیار سختی به سر می‌برد و به شدت تحت مراقبت بود، ولی به عنوان پناهگاه شیعیان، حرکت آنها را زیر نظر داشت. البته شرایط به ایشان اجازه نمی‌داد که در جریان‌ها حضور مستقیم داشته باشند. با این حال، از اخبار رسیده از اوضاع اقتصادی و سیاسی رقت‌بار شیعیان، متأثر می‌شد و در فرصت‌های مناسب با دلجویی از آنان، در صورت امکان، آنان را مورد الطاف خود قرار می‌داد.

امام با انقلابیون به طور پنهان در تماس بوده و از چند و چون حرکت آنان آگاهی می‌یافت.<sup>۱</sup> و اگر چه در آن خفقان شدید انقلابیون از رهبری کامل امام برخوردار نبودند، ولی از برخی روایات برمی‌آید که پندهای روشنگرانه و راهنمایی‌های سودمند امام شامل حال آنها شده است.

### عوامل قیام نکردن امام هادی علیه السلام

#### ۱. فراهم نبودن شرایط

امام به هیچ روی، اوضاع جامعه را برای برپاداشتن قیام مناسب نمی‌دید که در مباحث گذشته به این اوضاع اشاره شده است.

---

۱. اعلام‌الوری، ص ۳۴۳.

## ۲. حفظ مصالح کلی و دراز مدت جامعه اسلامی

برجسته‌ترین اهداف سیاسی پیشوایان اسلام در ادوار مختلف، حفظ جامعه‌ی اسلامی از خطر نابودی و نیز روشن نگه داشتن چراغ اسلام در دوران حوادث بوده است. آنان از رویارویی با ستم پیشه‌گان و ضدیت با دستگاه ستمگر کوچک‌ترین حواسی نداشتند، ولی با درایت و تیزبینی، به شکل دادن مبارزات براساس شرایط حاکم و در نظر داشتن کامل اوضاع می‌پرداختند. نبود درک و آگاهی لازم برای جان فشانی در حفظ اسلام و ارزش‌ها از یک سو و نیز نبود شرایط لازم برای پذیرش بی‌چون و چرای رهبری امامان در تمامی شئون زندگی و مظاهر آن از سوی دیگر، پیشوایان را در تنگنایی دشوار قرار می‌داد و موجب می‌شد که آنها نتوانند آن‌گونه که می‌خواهند به مبارزات شکل دهند. اگر چه شیعیان بسیاری اطراف امام هادی علیه السلام را گرفته بودند، ولی نسبت آنها به توده‌ی مردم، ناچیز و اندک بود. فضای عمومی جامعه را انسان‌هایی رفاه‌طلب و بی‌تفاوت نسبت به سرنوشت سیاسی تشکیل می‌داد و امام نمی‌توانست از بنیهِی مردمی، آن‌گونه که می‌خواست، بهره‌برداری کند. اندیشه‌ی جامعه را رعایت مصالح شخصی و رویکرد به زندگی مادی رقم زده و همین سبب شده بود که با حکمرانان فاسق خود، به بی‌بندوباری روی آورند. چنین مردمی به محض همسو نبودن جریانی که امیال و خواسته‌های آنان را به خطر می‌انداخت، در برابر آن جریانی موضع‌گیری می‌کردند و اگر جریانی حق مدار بود، مقابل آن هم ایستادند. به یقین، اگر امام هادی علیه السلام به برپایی چنین حرکتی اقدام می‌کرد، با مخالفت توده مردم روبه‌رو می‌شد. بر این اساس، ایشان چونان نیاکان

وارسته خود، علی علیه السلام و امام مجتبی علیه السلام، صلاح امت را در صبر و سکوت یافت و به قیام دست نزد.

### ۳. تلاش برای پی‌ریزی جامعه بیدار

از دیگر اهداف مهم و اساسی سکوت امام، تلاش برای پی‌ریزی جامعه‌ای بیدار و آگاه بود که در پرتو ایمان، به عنوان زمینه‌ای برای تحقق آرمان‌های ارزشمند خلافت اسلامی و حکومت خاندان پیامبر عملی می‌شد. امام با پی‌گیری سیاست مبارزه‌ی منفی با حکام ستمگر و توجه به رشد و بالندگی امت اسلامی، به توده‌ی مردم مهلت داد تا در این مدت، به بلوغ سیاسی لازم برسند و آرمان‌های اسلامی و اعتقادی خود را فدای لذت‌های زودگذر دنیایی نکنند و دریابند که سازشگری با ستم، آتشی بر خواهد افروخت که به زودی دامان همه‌ی آنها را خواهد گرفت. در آن صورت، عرصه را چنان بر آنان تنگ خواهد کرد که خود دست به اقدام اصلاح‌گرانه‌ای بزنند و برای رهایی از زیر سلطه‌ی حاکمیتی که بانی فساد و تباهی در جامعه است، برخیزند؛ فساد و هلاکتی که روزی گریبان گیر آنان خواهد شد. در چنین شرایطی، موضع‌گیری صریح امام در برابر حاکمیت نه تنها اهداف یاد شده را تضمین نمی‌کرد، بلکه به ناتوانی و فروپاشی جبهه‌ی حق می‌انجامید. بنابراین، امام در این مدت مبارزه خود را در قالب غیر مسلحانه شکل داد.

### مبارزات سیاسی و اجتماعی امام هادی علیه السلام

امام دهم علیه السلام با به کارگیری یک سلسله برنامه‌های ارشادی، فرهنگی و تربیتی، مبارزه غیر مستقیمی را با حاکمیت آغاز کرد و بی‌آنکه حساسیت

دستگاه را متوجه خود سازد، به انجام فعالیت هایی برضد آنها پرداخت؛ در مواقع لزوم نیز تا جایی که حیات شیعه را به مخاطره نمی انداخت، دامنه‌ی آن را گسترده‌تر می ساخت و با این فعالیت‌ها، بی اساس بودن این تصور را که «امام به دلیل مراقبت دشمن در مسایل سیاسی مداخله نمی کرد و هیچ گونه مبارزه سیاسی نداشت» آشکار کرد. گفتنی است امام در شرایط وقت، به بهترین شیوه‌های مبارزاتی دست می زد که در بسیاری موارد، دشمن را مرعوب، خود می ساخت و غافل گیر می کرد. مبارزه، تنها به برخورد مسلحانه و رویارویی نظامی گفته نمی شود، بلکه در پیش گرفتن شیوه‌ای است که بیشترین ضربه را به دشمن بزند و کمترین خسارت را بر جای گذارد. اکنون به برخی از مهم ترین آن‌ها اشاره می شود:

#### ۱. زیر سؤال بردن مشروعیت حکومت

امام با استفاده از فرصت‌های مناسب، با نامشروع معرفی کردن عباسیان، مسلمانان را از هرگونه همکاری با آنان - مگر در موارد ضرورت - برحذر می داشت و با این کار، چهره این جرثومه‌های فساد را برای مردم بیش تر آشکار می کرد.

محمد بن علی بن عیسی که از کارکنان دولت عباسی است، در نامه‌ای به امام هادی علیه السلام نظر ایشان را درباره‌ی کار کردن برای بنی عباس و پول گرفتن از آنان در مقابل کار جوینا می شود. امام در پاسخ او می نویسد:

آن مقدار از همکاری که به جبر و زور صورت گرفته، اشکال ندارد و خداوند عذرپذیر است، ولی به جز آن، ناروا و ناپسند است. ناگزیر

اندکش بهتر از افزونش است.

او دوباره برای روشن تر شدن مطلب به امام می نویسد که انگیزه‌ی او از همکاری با آنان فقط یافتن راهی برای ضربه زدن به آنها و تشفی خاطر است. امام پاسخ می دهد: «در چنین صورتی، همکاری با آنها نه تنها حرام نیست، بلکه پاداش و ثواب نیز دارد».<sup>۱</sup>

در این روایت، امام آشکارا روش مبارزه را برای این فرد تبیین کرده و به خوبی برای او و دیگر شیعیان آشکار می سازد که دستگاه حاکم از کوچک ترین مشروعتی برخوردار نیست و می توان از بودجه خودش برای ضربه زدن و مبارزه با آن بهره برد.

## ۲. مبارزه با فقیهان درباری

یکی از ابزار مردم فریبی خلفای عباسی، بهره گیری آنان از فقیهان درباری برای جلب اعتماد مردم و ترسیم چهره‌ای آیین ورز و اسلام گرا از خود بود. امام هادی علیه السلام نیز با رویارویی با آنان، به نوعی دیگر مشروعت دستگاه را زیر سؤال می برد و آنان را رسوا می کرد. دانش گیتی فروز امام به اندازه‌ای بود که کور سوی این دانشمندان مزدور را به خاموشی می گرایاند و حتی تحسین آنان و خلفا را برمی انگیزد و آنان را وادار به تسلیم می کرد. نمونه‌های بسیاری از این گونه موارد در تاریخ یافت می شود که به ذکر نمونه‌ای از آن بسنده می کنیم.

نوشته اند روزی فردی مسیحی را که با زنی مسلمان زنا کرده بود، نزد متوکل آوردند. متوکل خواست حد شرعی را بر او جاری سازد که در همین لحظه، مرد مسیحی اسلام آورد. حکم را به قاضی القضاة، یحیی بن اکثم، ارجاع دادند. او گفت: مسلمان شدن او کفر و عملش را

---

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۳۷.



از میان برده و نباید بر او حد جاری شود. قضیه مورد اختلاف قرار گرفت و برخی دیگر از فقیهان گفتند: «باید سه مرتبه حد بر او جاری شود». برخی دیگر نیز به گونه‌ای دیگر فتوا صادر کردند. پراکندگی نظرها، متوکل را بر آن داشت تا مسأله را با امام هادی علیه السلام در میان بگذارد. امام در پاسخ فرمود: «او باید آن قدر شلاق زده شود تا بمیرد».

این فتوای امام با انتقاد و مخالفت شدید فقهای دربار به ویژه یحیی بن اکثم روبه‌رو شد و اذعان داشتند که این فتوا هیچ‌گونه پشتوانه‌ای از نظر آیات و روایات ندارد. از این رو، از متوکل خواستند در نامه‌ای، مدارک و مستندات فتوای ایشان را بخواهد. متوکل موضوع را به امام علیه السلام نوشت و امام علیه السلام در پاسخ، پس از نام خدا این آیه را نگاشت: «هنگامی که قهر و قدرت ما را دیدند، گفتند: به خدای یگانه ایمان آوردیم و به بت‌ها و عناصری که آنها را شریک خدا قرار داده بودیم، کافر شدیم، ولی ایمان‌شان هنگام دیدن قدرت ما سودی نخواهد بخشید. این سنت و حکم الهی است که در میان بندگان وی جاری است و پیروان باطل در چنین شرایطی زیان‌کار شدند».<sup>۱</sup> امام با این آیه به آنان فهماند که اسلام آوردن آن مسیحی حد را ساقط نمی‌کند. متوکل پاسخ امام را پذیرفت و دستور داد حکم همان‌گونه که امام فرموده بود، اجرا شود.<sup>۲</sup>

### ۳. نفوذ عاطفی بر برخی درباریان

درباریان، فرماندهان و سرداران نظامی دستگاه عباسی، به‌سان اربابان‌شان پای‌بند و دل‌بسته به حکومت و سلطه بر مردم بودند و نسبت به امامان و شیعیان‌شان، کینه خاصی در دل داشتند. دلیل انتخاب این‌گونه افراد و

سپردن پست‌های کلیدی به آنان نیز جهت دادن به کینه‌توزی آنها در سرکوب شیعیان بود. بر این اساس، امامان، خود و شیعیان‌شان را از آنان دور نگه می‌داشتند، ولی در برخی موارد که زمینه را فراهم می‌یافتند، با آنان تماس گرفته و آنها را به مسیر حق رهنمون می‌ساختند یا دست کم از وجود آنان برای کاهش فشار بر شیعیان و رفع مشکلات‌شان بهره می‌گرفتند. از جمله آنان، بُغای بزرگ را می‌توان نام برد. او در میان دیگر فرماندهان و سرداران، پای‌بند به دین بود و نسبت به علویان از خود مهربانی و خوش‌رفتاری نشان می‌داد. روزی معتصم به او دستور داده بود که یکی از علویان را میان درندگان بیندازد. هنگامی که بغا می‌خواست چنین کند، نجوای نیایش او را می‌شنود و دلش به رحم آمده، وی را رها می‌کند و از او قول می‌گیرد که تا وقتی معتصم زنده است، او را نبیند. پس از این جریان، بغا خواب رسول‌گرامی اسلام ﷺ و امیرمؤمنان علیؑ را می‌بیند و از دعای خیر آن دو بزرگوار بهره‌مند می‌شود.<sup>۱</sup>

در سال ۲۳۵ ه. ق که امام در مدینه به سر می‌برد، این شهر مورد تاخت و تاز شورشیان بنی‌سلیم قرار می‌گیرد و واثق، بغا را برای سرکوبی شورشیان با لشکری مجهز گسیل می‌دارد. بغا با آنان وارد جنگ شده و آنان را شکست می‌دهد. هنگامی که وارد مدینه می‌شود، امام هادیؑ به یاران خود می‌فرماید: «بیایید با هم به بیرون مدینه برویم تا ببینیم که این سردار ترک، چگونه لشکر خود را برای سرکوبی شورشیان آماده و مجهز کرده است.» سپس به بیرون شهر رفته و لشکر او را در حال عبور تماشا می‌کنند. وقتی امام، بغا را دید، با او به زبان ترکی سخن گفت. بغا سریع از مرکب خود پیاده شد و پای مرکب امام را بوسید.

۱. برگرفته از: مروج‌الذهب، ج ۲، ص ۵۶۴ و ۵۶۵.

ابوهاشم جعفری که راوی این جریان است، می‌گوید:

من بغا را سوگند دادم که بگویند امام به او چه گفته است. بغا نخست پرسید: آیا این فرد پیغمبر است؟ گفتم: نه. گفت: او مرا به اسمی خواند که در کودکی و در سرزمین خودم، مرا بدان نام می‌خواندند و تاکنون هیچ کس از آن آگاهی نداشته است!<sup>۱</sup>

امام با این رفتار، اسباب نفوذ عاطفی در یکی از فرماندهان بزرگ دستگاه را فراهم آورد و او را چنان مجذوب و شیفته‌ی خود ساخت که وی پای مرکب ایشان را بوسه زد. سپس او را برای سرکوبی غارت‌گرانی که با چپاول اموال عمومی و کشتار مردم مدینه، آنان را آزرده بودند، تشویق و ترغیب کرد. گذشته از آن، امام فردی مورد اطمینان از دولتمردان حاکمیت یافته بود و می‌توانست از نفوذ او در دستگاه به سود شیعیان ستم‌دیده در برابر ستم‌ورزی حکمرانان بهره‌گیری کند. در این راستا، رفتار مهربانانه امام با یحیی بن هرثمه، فرماندهی اعزامی متوکل برای تبعید امام به سامرا<sup>۲</sup> و تغییر رویه‌ی او و شیفتگی اش نسبت به امام نیز اهمیت فراوان دارد.

#### ۴. تقویت پایگاه‌های مردمی

امام با مشاهده اوضاع وخیم حاکم، برای جلوگیری از انهدام پایگاه‌های مقاومتی مردم و ناامیدی از گشایش در کار خود، با دلداری دادن و پشتیبانی از مردم و آگاهی یافتن لحظه به لحظه از شرایط معیشتی آنان، حیات جامعه اسلامی را تداوم می‌بخشید. چه بسا دل‌گرمی‌های امام نسبت به مردم، سبب دل‌بستگی بیش‌تر آنان به امام و سر فرود نیارودن

در برابر حکومت جور عباسیان می‌گردید. خلفا نیز با پی بردن به این عملکرد و نتایجی که برای آنان در پی داشت، از تماس مردم با امام جلوگیری می‌کردند و مانع ملاقات ایشان می‌شدند.

امام تلاش می‌کرد تا با این راهکار، بینش سیاسی مردم را گسترش دهد و اهداف مکتبی آنان را نسبت به موقعیت حساس آن زمان، عمیق‌تر سازد. در راستای این سیاست، امام شیعیان را دل‌داری می‌داد تا رویارویی با مشکلات و ستم‌گری‌ها، آنان امیدواری خود را از دست ندهند. همچنین امام با بهره‌گیری از آگاهی و دانش امامت خویش، با آگاه کردن شیعیان از آینده، به برچیده شدن بساط ستم امیدوار می‌کرد. مردی از اهالی مدائن که گویا از ستم متوکل به تنگ آمده بود، از امام درباره‌ی مدت حکومت متوکل پرسید. امام در پاسخ، این آیات را نوشت:

هفت سال پی در پی زراعت می‌کنید و آنچه درو کردید - جز اندکی که می‌خورید - در خوشه‌های خود بگذارید. پس از آن هفت سال سخت خواهد آمد که آنچه را شما برای آنان ذخیره کرده‌اید، خواهید خورد جز اندکی که [برای بذر] نگه می‌دارید. سپس سالی فرا می‌رسد که باران فراوان نصیب مردم می‌شود و در آن سال، مردم عصاره‌ی [میوه‌ها و دانه‌های روغنی] می‌گیرند.<sup>۱</sup>

سرانجام همان‌گونه که امام هادی علیه السلام پیش بینی کرده بود، متوکل در نخستین روزهای پانزدهمین سال حکومتش به قتل رسید.<sup>۲</sup>

## فصل پنجم

### تبعید امام هادی علیه السلام

### عباسیان و چالش‌های فرا روی

دوران امامت امام هادی علیه السلام بیش از ۳۳ سال به طول انجامید که حدود سیزده سال آن را در مدینه سپری کرد. در این مدت گروه‌های بسیاری از شهرهای شیعه نشین ایران، عراق و مصر برای بهره‌گیری از محضر امام به سوی مدینه آمدند.<sup>۱</sup> امام در این شهر چنان موقعیت و محبوبیتی بین مردم یافت که دولتمردان عباسی، به شدت از این وضع احساس خطر می‌کردند. برای نمونه، بریحه‌ی عباسی<sup>۲</sup> در نامه‌ای به متوکل نوشت: «اگر تسلط بر حرمین شریفین را می‌خواهی، علی بن محمد علیه السلام را از این شهر بیرون کن؛ زیرا او مردم را به سوی خود فراخوانده و عده بسیاری نیز دعوتش را پذیرفته‌اند...»<sup>۳</sup>

عباسیان که هراس بسیاری از رهبری شیعه و خطر حرکت شیعیان برضد خود داشتند، به این نتیجه رسیدند که با دور کردن امام به عنوان

۱. ائمتنا، ج ۲، ص ۲۵۷.

۲. نام این شخص در *الارشاد*، ج ۲، ص ۴۳۵، عبدالله بن محمد ضبط شده است که امور نظامی و اقامه نماز را در حرمین شریفین عهده‌دار بوده است.

۳. بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۰۹.

قطب و محور تشیع از مدینه که کانون تجمع شیعیان شده بود، به این هدف دست یابند. بدین ترتیب، تبعید و مراقبت نظامی را که تجربه‌ی پیشین و موفق عباسیان به شمار می‌رفت، دوباره در دستور کار قرار دادند.

### تبعید امام هادی علیه السلام

امام از مضمون نامه آگاهی یافته و در نامه‌ای به متوکل، وی را از دشمنی‌ها و کینه توزی و دروغ‌پردازی نویسنده آگاه ساخته بود. متوکل سیاستی مزدورانه و دو پهلو را پیش گرفت. او نخست نویسنده‌ی نامه را که از امام سعایت کرده بود، از کار برکنار کرد تا خود را دوستدار امام جلوه دهد. سپس به کاتب دربار، دستور داد تا نامه‌ای به امام بنویسد که در ظاهر، علاقه‌ی متوکل را نسبت به امام بیان می‌کرد، ولی در واقع، دستور جلب امام از مدینه به سامرا بود. همچنان که یزداد، پزشک مسیحی دربار با آگاهی از احضار امام، انگیزه‌ی متوکل را دریافته و گفته بود: «بنابر آنچه شنیده‌ام، هدف خلیفه از احضار محمد بن علی علیه السلام به سامرا این بوده که مبادا مردم به‌ویژه چهره‌های سرشناس به وی گرایش پیدا کنند و در نتیجه، حکومت از دست آنها خارج شود...»<sup>۱</sup>

متوکل برای کاهش پی آمدهای منفی احضار امام، نامه‌ای محترمانه به ایشان نوشت:

به‌نام خداوند مهرگستر مهرورز.

اما بعد؛ همانا امیرالمؤمنین از قدر و منزلت والای شما آگاه است. و خویشاوندی تو را مد نظر دارد. و حق شما را بر خود لازم می‌داند و

برای بهبود کار تو و خاندانت هر چه لازم باشد انجام می‌دهد تا سربلندی و آسایش خاطر تو و خاندانت را آماده سازد... امیرالمؤمنین مشتاق دیدار شماسست و دوست دارد تجدید عهده‌ی با شما کرده و شما را از نزدیک ببیند. اگر مایل به زیارت و ماندن پیش او تا هر زمان که خواسته باشی هستی، خود و هرکس از خانواده، غلامان و اطرافیان را که می‌خواهی برداشته و با کمال آرامش و آسودگی خاطر به سوی خلیفه حرکت فرما و هر طور که می‌خواهی راه را طی کن و هر روز که خواستید، فرود آمده و اگر هم بخواهید، یحیی بن هرثمه، پیشکار مخصوص امیرالمؤمنین و لشکریانی را که همراه او هستند، همراه شما می‌کنم و به او دستور می‌دهم که در خدمت شما باشد...<sup>۱</sup>

به راستی، نوشتن این کلمات از کسی چون متوکل که از هیچ ستمی بر خاندان پیامبر ﷺ و هر کسی که کوچک‌ترین ارتباطی با آنان دارد، خودداری نمی‌کند جای بسی شگفتی است و نشان‌دهنده‌ی هراس شگرفی است که این دشمنان خون‌خوار شیعه از امام داشته‌اند. او هم در مقابل امام از خود فروتنی نشان می‌دهد و هم خود را «امیرالمؤمنین» می‌خواند و عنوان حاکمیت بر مؤمنین را برای خود محفوظ می‌دارد. وی به امام می‌فهماند که او همچنان حاکمیت خاندان پیامبر ﷺ را نپذیرفته و امام نیز مجبور به اطاعت از وی است. او مدام از تمجید مقام شامخ امام سخن به میان می‌آورد و یحیی بن هرثمه را برای رکاب‌داری امام می‌فرستد، ولی تاریخ از همراهی فرماندهی نظامی به اتفاق سیصد سرباز مسلح خبر می‌دهد.<sup>۲</sup> آن‌گونه که بیان خواهد شد، این رفتار به جلب خشونت‌آمیز و محتاط‌نظامی بیش‌تر شبیه است تا استقبالی رأفت‌انگیز.



## واکنش مردم

مردم با تجربه‌ای که از جریان تبعید امامان پیشین خود داشتند، به خوبی دریافته بودند که این مسافرت برای دیدار خلیفه از امام نیست و توطئه‌ای در کار است. از این گذشته، آنان به خوبی از ماهیت متوکل و کینه توزی او به امام آگاهی داشتند. از سوی دیگر، متأثر بودند که با تبعید امام به سامرا، از فیض وجود ایشان محروم شده و دستشان از محضر ایشان کوتاه می‌شود. آنان که در هر شکلی به امام پناه می‌آوردند، دوری امام برایشان بسیار دشوار جلوه می‌کرد و ناراحتی و افسردگی آنان را از تبعید امام دو چندان می‌ساخت. از این رو، وقتی یحیی بن هرثمه برای ابلاغ نامه متوکل و اجرای مقدمات تبعید امام نزد ایشان آمد، مردم جلوی خانه امام تجمع کردند و فریاد اعتراض و شیون و زاری از نهاد آنان برخاست؛ به گونه‌ای که یحیی بن هرثمه می‌گوید:

من تا آن روز چنین شیون و زاری‌ای ندیده بودم و هر چه سعی کردم آنها را آرام کنم، نتوانستم. سوگند خوردم که درباره او (امام هادی علیه السلام) قصد و دستور سوئی ندارم، ولی فایده‌ای نداشت. سپس خانه او را تفتیش کردم، ولی در آنجا چیزی جز قرآن، کتاب و چیزهایی مانند آن نیافتم...<sup>۱</sup>

## رخدادهای بین راه

امام در سال ۲۴۳ هـ. ق از مدینه به سامرا تبعید شد.<sup>۲</sup> همان گونه که پیش بینی می‌شد، یحیی بن هرثمه در ابتدای این سفر از خود قاطعیت و سخت‌گیری بسیاری نشان داد. البته، در بین راه کرامت‌هایی از امام و

حوادثی رخ داد که سبب علاقه‌مندی و تغییر رویه او شد. خود او می‌گوید:

در بین راه دچار تشنگی شدیدی شدیم؛ به گونه‌ای که در معرض هلاکت قرار گرفتیم. پس از مدتی به دشت سرسبزی رسیدیم که درخت‌ها و نهرهای بسیاری در آن بود. بدون آن که کسی را در اطراف آن ببینیم، خود و مرکب‌هایمان را سیراب و تا عصر استراحت کردیم. بعد هر قدر می‌توانستیم، آب برداشتیم و به راه افتادیم. پس از این‌که مقداری از آنجا دور شدیم، متوجه شدیم که یکی از همراهان، کوزه‌ی نقره‌ای خود را جا گذاشته است. فوری باز گشتیم، ولی وقتی به آنجا رسیدیم، چیزی جز بیابان خشک و بی‌آب و علف ندیدیم. کوزه را یافته و به سوی کاروان برگشتیم، ولی با کسی هم از آنچه دیده بودیم، چیزی نگفتیم. هنگامی که خدمت‌امام رسیدیم، بی‌آنکه چیزی بگوید، با تبسمی فقط از کوزه پرسید و من گفتم که آن را یافته‌ام.<sup>۱</sup>

این کرامت امام، شگفتی یحیی را برمی‌انگیزد.

او در گزارش دیگری از مأموریت خود می‌گوید: «برای احضار علی بن محمد علیه السلام، عراق را به سمت حجاز ترک گفتیم. در بین یاران من یکی از سران خوارج وجود داشت و نیز کاتبی بود که اظهار تشیع می‌کرد. من نیز بر آیین حشویه بودم. فرد خارجی و کاتب، درباره‌ی مسائل اعتقادی با هم مناظره می‌کردند و من هم برای گذراندن وقت به مناظره‌ی آنان گوش می‌دادم. وقتی به نیمه راه رسیدیم، مرد خارجی به کاتب گفت: مگر این گفته سرورتان، علی بن ابی‌طالب علیه السلام نیست که هیچ قطعه‌ای از زمین نیست که یا قبری است و یا قبری خواهد شد؟ اینک به این بیابان

۱. اثبات الوصیة، ص ۱۹۷.

بنگر، کجاست آن که در این جا بمیرد تا خدا آن را قبری قرار دهد؟ به کاتب گفتم: آیا این سخن شماست؟ گفت: بله. گفتم: مرد خارجی راست می‌گوید، چه کسی در این بیابان وسیع خواهد مرد تا خدا آن را پر از قبر کند؟ و به این گفتار خندیدیم؛ به گونه‌ای که کاتب شرم‌منده و سرافکنده شد. وقتی به مدینه رسیدیم، نزد علی بن محمد علیه السلام رفته، نامه متوکل را به او تسلیم کردیم. او نامه را خواند و فرمود: مانعی برای این سفر نیست. وقتی فردا نزد او رفتیم، با این که فصل تابستان و هوا در نهایت گرمی بود، امام به گروهی از خیاطان دستور داده بود تا پارچه‌های ضخیم پشمی بدوزند و فردا بیاورند. من از این سفارش امام تعجب کردم و با خود گفتم: در این فصل گرما و در این سرزمین تفتیده‌ی حجاز و در حالی که بین حجاز و عراق ده روز فاصله است، چه نیازی به این لباس هاست؟ او مردی است که سفر نکرده و فکر می‌کند که در هر سفری انسان نیازمند چنین لباس‌هایی است و شگفت از شیعیان که چگونه چنین فردی را امام خود می‌پندارند. هنگام حرکت، امام به همراهان خود دستور داد تا لباس‌ها را بردارند. تعجب من بیش‌تر شد... از مدینه خارج شدیم و به همان محلی که مناظره می‌کردیم، رسیدیم که ناگهان ابری تیره پدیدار شد و رعد و برق زد. هنگامی که بالای سر ما رسید، تگرگ‌های درشتی، مانند سنگ باریدن گرفت. امام و همراهانش لباس‌های گرمشان را پوشیدند و به من و کاتب هم دادند. بر اثر بارش مهیب تگرگ، هشتاد نفر از همراهیان من هلاک شدند. ابر از سر ما گذشت و دمای هوا به حالت پیشین بازگشت. امام به من فرمود: ای یحیی! به بازماندگان یارانت بگو مردگان را دفن کنند. خداوند این بیابان را این چنین پر از قبر می‌کند. من خود را از مرکب پایین انداختم و پای امام را بوسیدم و گفتم: گواهی

می‌دهم که جز الله معبودی نیست و محمد بنده و فرستاده اوست و شما جانشینان خدا روی زمین هستید. من تا کنون کافر بودم، ولی هم اکنون به دست شما مسلمان شدم. از آن لحظه، تشیع را برگزید و در خدمت امام بود تا از دنیا رفت.<sup>۱</sup> گفتنی است رفتار مهربانانه امام، سبب علاقه‌مندی یکی از فرماندهان بزرگ متوکل نیز به امام گردید. وقتی امام به بغداد رسید و با استقبال گرم مردم بغداد روبه‌رو شد، او همچنان تحت تأثیر ابراز احساسات و عواطف مردم بغداد نسبت به امام قرار گرفته بود؛ چرا که این شهر سالیان سال پایتخت حکومت عباسیان بود و مردم آن جا به طور طبیعی باید به دلیل رفتار خلفا بیش‌تر از دیگر شهرها نسبت به خاندان پیامبر ﷺ کینه به دل داشته باشند. یحیی در بیان آنچه دیده بود، می‌گوید:

پس از ورود به بغداد، نخست با اسحاق بن ابراهیم، امیر بغداد، روبه‌رو شدم. وی به من گفت: ای یحیی، این مرد فرزند پیامبر است. اگر متوکل را بر کشتن او تشویق کنی، بدان که دشمن تو رسول خدا ﷺ خواهد بود. من در پاسخ او گفتم: به خدا سوگند، تا به حال جز نیکی و خوبی از او ندیده‌ام که بخوام دست به چنین کاری بزنم.<sup>۲</sup>

امام در برخورد با هواداران خلافت عباسی، چنان حساب شده عمل می‌کرد که در دیداری، طرف مقابل تغییر رویه می‌داد و به علاقه‌مندان ساحت پاک اهل بیت ﷺ مبدل می‌گردید.

### ورود امام هادی علیه السلام به سامرا

هنگامی که امام را به سامرا تبعید کردند، بنا به دستور متوکل و برای تحقیر امام، ایشان را در محلی که خان صعالیک نام داشت، و محل

۱. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۴۲.

۲. سبط ابن الجوزی، تذکرة الخواص، ص ۳۶۰؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۵۷۳.

تجمع گدایان و بینوایان بود، جای دادند. صالح بن سعید، با دیدن اقامتگاه حضرت، به ایشان عرض کرد: «ای فرزند رسول خدا، این ستم کاران در همه‌ی امور سعی در خاموش ساختن نور شما دارند که شما را در چنین محلی که مکان نشستن گدایان و مستمندان است، جای داده‌اند». امام در پاسخ او فرمود: «ای پسر سعید! آیا درک و معرفت تو در این جایگاه است و گمان می‌کنی که این امر سبب پایین آمدن شأن من می‌شود؟» سپس برای تسکین او که از دوست داران خاندان وحی بود و نیز برای نشان دادن مقام خود، با دست مبارک پرده از جلوی چشمان او کنار زد و به او فرمود: «نگاه کن.» صالح بن سعید می‌گوید: «باغ‌هایی زیبا و آراسته، نهرهایی جاری و درختانی سرسبز دیدم که عطری دل‌نواز از آن‌ها به مشام می‌رسید و حور و غلمان بهشتی در آن دیده می‌شد که بسیار سبب شگفتی من شد». آن‌گاه امام به او فرمود: «ای پسر سعید! ما هر جا باشیم، این‌ها از آن ماست. حال می‌بینی که ما در خان صعالمیک نیستیم».<sup>۱</sup>

### تبعیدگاه نظامی

امام را پس از یک روز اقامت در خان صعالمیک، به خانه‌ای که در یک اردوگاه نظامی قرار داشت، بردند. متوکل جاسوسانی را در پوشش خدمتکار برای زیر نظر داشتن امام به آن خانه فرستاد تا رفت آمده‌های ایشان را کنترل کنند. این خانه با دیگر خانه‌ها متفاوت بود. متوکل دستور داده بود تا در اتاق حضرت، قبری بکنند تا بدین وسیله، امام را از کنترل شدید خود آگاه و پیش از هر اقدامی، ابتکار عمل را از امام سلب کند.

صقر بن ابی دلف می‌گوید: «هنگامی که خدمت امام رسیدم و وارد حجره ایشان شدم، او را یافتم در حالی که بر حصیری نشسته بود و [و

حکومت برای ترساندن امام [پیش پایش قبری کنده بودند] تا به ایشان بفهمانند او را در همان قبر به خاک خواهند سپرد. به او سلام کردم. ایشان پاسخ سلام مرا گفت و فرمود: بیا بنشین. سپس از من پرسید: برای چه آمده‌ای؟ گفتم: سرورم، آمده‌ام تا از شما حالی بپرسم. وقتی نگاهم به قبر افتاد، گریستم. امام به من فرمود: ای صقرا! لازم نیست برای من ناراحت باشی. فعلاً به من آسیبی نمی‌رسد. من خوشحال شدم و گفتم: خدا را شکر!<sup>۱</sup>

### کابوس‌های متوکل

امام در دوران خلافت متوکل، روزگار بسیار سختی را پشت سر گذاشت. هراسی که متوکل از امام در دل داشت، سبب شده بود تا دستور دهد سربازانش گاه و بی‌گاه بدون اجازه از دیوار وارد خانه امام شوند و آن‌جا را بازرسی کنند. آنها گاه پا را از این نیز فراتر می‌گذاشتند و به هتاک‌ها به ساحت امام می‌پرداختند. در تاریخ آمده است که برخی اوقات متوکل در حالت مستی، امام را شبانه احضار می‌کرد و به بزم شراب خود فرامی‌خواند.<sup>۲</sup>

### توطئه نافرجام

هر بار که متوکل تلاش مذبوحانه‌ی جدیدی را برای شکستن شخصیت امام طراحی می‌کرد، با شکست سختی روبه‌رو می‌شد. شکست‌ها و تلاش‌های پی‌درپی و بی‌ثمر متوکل به حدی او را در رسیدن به اغراض پلیدش ناکام گذاشته بود که روزی در جمع درباریان خود فریاد زد: «وای بر شما! کار ابن‌الرضا علیه‌السلام روزگار مرا سیاه کرده و مرا سخت در مانده و سرگردان ساخته. هر چه تلاش کردم او جرعه‌ای

شراب بنوشد و در مجلس بزمی با من هم‌نشین گردد، نشد...»<sup>۱</sup>.  
 ناکامی و شکست متوکل وی را بر آن داشت تا نقشه‌ی قتل امام را  
 بکشد. از این رو، دستور قتل او را به سعید حاجب داد. ابن‌اورمه می‌گوید:  
 نزد سعید حاجب رفتم و این در زمانی بود که متوکل، ابا الحسن علیه السلام را  
 به او سپرده بود تا وی را به قتل برساند. سعید رو به من کرد و با  
 تمسخر گفت: دوست داری خدای خود را ببینی؟ گفتم: سبحان الله!  
 خدا با چشم دیده نمی‌شود. گفت: منظورم همان کسی است که شما  
 او را امام می‌خوانید. گفتم: مایلم. گفت: من دستور قتل او را دارم و  
 فردا این کار را انجام خواهم داد. اینک بیک نزد اوست. وقتی بیرون  
 آمد، داخل شو. هنگامی که بیک بیرون آمد، وارد اتاقی شدم که امام  
 در آن زندانی بود. داخل شدم و دیدم که قبری جلوی پای امام  
 کنده‌اند. سلام کردم و بسیار گریستم. امام پرسید: برای چه گریه  
 می‌کنی؟ گفتم: برای آنچه می‌بینم. فرمود: برای این گریه نکن؛ زیرا  
 آنها به خواسته‌شان نمی‌رسند. دو روز بیش‌تر طول نخواهد کشید که  
 خدا خون او و هوادارش را که دیدی، خواهد ریخت. به خدا سوگند، دو  
 روز بیش‌تر نگذشته بود که متوکل به قتل رسید.<sup>۲</sup>

همچنین در اقدامی دیگر، متوکل به چهار تن از دژخیمان خود  
 دستور می‌دهد که امام را با شمشیرهای برهنه به قتل برسانند. او به قدری  
 خشمگین بود که سوگند یاد کرد پس از قتل امام پیکر او را بسوزانند.  
 جلادان او که با شمشیرهای آخته انتظار امام را می‌کشیدند، تا بدنش را  
 طعمه‌ی شمشیر خود سازند. با دیدن وقار و شکوه امام آن چنان تحت

۱. همان، ج ۵۰، ص ۱۵۸؛ الارشاد، ج ۲، ص ۴۳۱.

۲. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۹۵.

تأثیر قرار گرفتند که تصمیم خود را فراموش و حتی امام را با احترام بدرقه کردند. هنگامی که بازگشتند، متوکل از آنان پرسید: «چرا آنچه را که امر کرده بودم، انجام ندادید؟» پاسخ دادند: «آن هیبت و شکوهی که در او دیدیم، فراوان تر از هراس صد شمشیر برهنه بود که قدرتی در برابر آن نداشتیم؛ به گونه‌ای دل‌های ما را آکند که نتوانستیم آنچه را امر کرده بودی، به انجام رسانیم.»<sup>۱</sup> به این ترتیب، بار دیگر توطئه‌ی قتل امام نافرجام ماند.

#### قتل متوکل، پایانی کوتاه بر توطئه‌ها

متوکل در کم‌تر از دو دهه خلافت خود، چیزی جز بدرفتاری با شیعیان و قتل و خون‌ریزی آنان بر جای نگذاشت و سرانجام بغض و کینه‌ای که به خاندان پیامبر ﷺ و پیروان آنان داشت، گریبان خود او را گرفت. در شبی که او به قتل رسید، عبادۀ مخنث، دلچک دربار، مثل همیشه در بزم شراب او مشغول مسخره کردن امامان شیعه بود. او سرش را که مو نداشت، برهنه کرده و متکایی هم روی شکم خود بسته بود و امام علی علیه السلام را مسخره می‌کرد و می‌گفت: «این مرد طاس و شکم‌گنده می‌خواهد خلیفه مسلمانان شود». متوکل شراب می‌نوشید و فقهه سر می‌داد. منتصر، فرزند او که به امامان شیعه علاقه‌مند بود، از این حرکت عبادۀ خشمگین شد و او را پنهانی تهدید کرد. عبادۀ از ادامه کار منصرف شد، متوکل متوجه او گردید و از او علت را جو یا شد. عبادۀ دلیل ادامه ندادن کار خویش را باز گفت. در این هنگام منتصر برخاست و گفت: «ای امیرالمؤمنین، آن کسی که این سگ پلید، تقلید او را می‌کند و این مردم



می خندند، پسر عموی تو و بزرگ خاندان تو و مایه افتخار تو علی علیه السلام است. اگر تو می خواهی گوشت او را بخوری [غیبت و بدگویی او کنی]، بخور، ولی اجازه نده که این سگ و مانند او از آن بخورند».

متوکل برای تمسخر فرزندش، به سبب علاقه مندی به امام علی علیه السلام دستور داد تا آوازه خوانان درباره او و مادرش که همسر خود بود شعر زنده ای بخوانند.<sup>۱</sup> این بی حیایی و بی شرمی متوکل سبب شد تا پسرش همان شب تصمیم به قتل متوکل بگیرد.<sup>۲</sup> از این رو، به همراهی ترکان، نقشه ی قتل او را کشید و وزیرش، فتح بن خاقان، او را به قتل رساند.<sup>۳</sup>



## فصل ششم

### شهادت امام هادی علیه السلام

### آرامشی زودگذر

امام هادی علیه السلام پس از قتل متوکل، هفت سال در دوران خلفای بعدی زندگی کرد. اگر چه فشارهای دستگاه در مقایسه با دوران متوکل کاهش یافت، ولی سیاست‌های کلی دستگاه، به جز دوران مستنصر، در راستای اسلام زدایی، تغییری محسوس نداشت و امام هم‌چنان در سامرا تحت مراقبت شدید نظامی، روزگار می‌گذراند. چرا که امام هادی علیه السلام در بین مخالفان سرسخت حاکمیت، چهره‌ای شناخته شده و برجسته به شمار می‌رفت و به همین سبب، خلفا بر تداوم محدودیت‌های امام اصرار می‌ورزیدند. این دوره‌ی هفت‌ساله در کشمکش قدرت بین خلفا گذشت و همین مسأله به علویان مجال می‌داد تا در این فضا بهتر بتوانند از محضر امام کسب فیض کنند. روی آوردن علویان به سامرا موجب حساسیت زمامداران وقت گردید. معتز که در این دوره خلافت را بر عهده داشت، بدون کوچک‌ترین ارزیابی و بررسی اوضاع، تصمیم گرفت امام را به قتل برساند و سرکوبی شیعیان دوباره در دستور کار بنی عباس قرار گرفت.

## جنایت دیوانه‌وار عباسیان

سرانجام توطئه‌ی دشمنان امام هادی علیه السلام برای ایشان به ثمر رسید و وی به دستور معتز و سمّ معتمد که در آب یا انار ریخته شده بود،<sup>۱</sup> مسموم شد. ابودعامه می‌گوید:

امام در بستر بیماری بود و من برای عیادت نزد ایشان رفتم. هنگام بازگشت فرمود: چون برای عیادت من آمدم، برگردن من حقی پیدا کردی و رعایت حق تو بر من واجب است. او در بستر بیماری آرمیده بود و شیعیان به دیدار امام می‌آمدند. آن حضرت به صورت کتبی و شفاهی، امام پس از خود را به آنان معرفی کرد تا پس از شهادت او، شیعیان دچار سرگردانی نشوند.<sup>۲</sup>

## پرواز به سوی دوست

امام هادی علیه السلام در سوم رجب سال ۲۵۴ هـ. ق به شهادت رسید.<sup>۳</sup> احمد بن داود می‌گوید: «اموال بسیاری را که خمس و نذورات مردم قم بود، با خود به قصد تحویل دادن به اباالحسن علیه السلام می‌بردم. هنگامی که رسیدم، مردی که بر شتری سوار بود، پیش من آمد و گفت: ای احمد بن داود و ای محمد بن اسحاق! من حامل نامه‌ای از سرورتان، اباالحسن علیه السلام هستم که به شما نگاشته است: من امشب به سوی بارگاه الهی رخت برمی‌بندم. پس احتیاط کنید تا دستور فرزندم، حسن علیه السلام به شما برسد. ما با شنیدن این خبر بسیار ناراحت شدم و گریستم، ولی این خبر را از دیگران که با ما بودند، مخفی داشتیم... به خانه امام هادی علیه السلام وارد شدیم. شخصی ما دو

۱. وفیات‌الائمہ، ص ۳۸۶.

۲. منتهی‌الآمال، ج ۲، ص ۶۸۸؛ بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۳۹.

۳. همان، ص ۶۸۰.

نفر را صدا زد و گفت: ای احمد و ای محمد! این نامه را بگیرید. در آن نوشته شده بود:

به نام خداوند مهرگستر مهرورز. از بنده‌ی امیدوار به رحمت خدا، حسن، به شیعیان و پیروان سوگوارش. اما بعد، خدای را بر آنچه بر ما فرو فرستاد سپاس می‌گوییم و او را برای صبر زیبایی که به شما ارزانی داشت، شکر می‌کنم که او برای ما و شما کافی است و برترین پشتیبان است.<sup>۱</sup>

### بازتاب خبر شهادت امام هادی علیه السلام

بازتاب خبر شهادت پیشوای شیعیان، قلب ستم‌دیده مردم را جریحه‌دار کرد. در روز شهادت امام، جماعت بسیاری از بنی هاشم، بنی ابی طالب و بنی عباس در منزل امام جمع شده بودند و شیون و زاری سراسر خانه را آکنده بود.<sup>۲</sup> مردم به صورت‌های خود سیلی می‌زدند و گونه‌های خود را می‌خراشیدند و فریاد می‌زدند: «وای بر ما از بی کسی و بی یاری! وای بر مستمندان و یتیمان از تنهایی!»<sup>۳</sup>

شهر یکپارچه در سوگ آموزگاری بلنداختر و پدری مهربان برای مستمندان و یتیمان نشست.

### مراسم تشییع و خاک سپاری

مردم بدن مطهر امام هادی علیه السلام را بر دوش گرفتند و از خانه‌ی ایشان بیرون بردند و از جلوی خانه‌ی موسی بن بغا گذشتند. وقتی معتمد عباسی آنان را دید، تصمیم گرفت برای عوام فریبی، بر بدن امام نماز بگزارد. از این رو،

۲. منتهی‌الآمال، ج ۲، ص ۶۸۴.

۱. وفيات‌الائمة علیهم السلام، ص ۳۸۵.

۳. وفيات‌الائمة، ص ۳۸۶.

دستور داد بدن مطهر امام را بر زمین گذاشتند و بر جنازه‌ی حضرت نماز خواند، ولی امام حسن عسکری علیه السلام پیش از تشییع بدن مطهر امام علیه السلام به اتفاق شیعیان بر آن نماز خوانده بود. سپس امام را در یکی از خانه‌هایی که در آن زندانی بود، به خاک سپردند. ازدحام جمعیت به قدری بود که حرکت کردن در بین آن همه جمعیت برای امام حسن عسکری علیه السلام مشکل بود. در این هنگام، جوانی مرکبی برای امام آورد و مردم امام را تا خانه بدرقه کردند.<sup>۱</sup>

ابوهاشم جعفری که از نزدیکان امام هادی علیه السلام بود، قصیده‌ای در رثای امام خود با این مضامین سرود:

آن هنگام که شنیدم، بیمار شده‌ای، تب و اضطراب سراسر وجودم را  
فراگرفت و زمین به لرزه در آمد. به من گفت پیشوای تو بیمار و نزار  
شده است. در پاسخ گفتم: سر و جان من فدای او باد. اینک دین  
بیمار شده و ستارگان آسمان در ناراحتی فرورفته‌اند. سرور من!  
شگفتا که تو به درد و رنج مبتلا شده‌ای، حال آنکه تو خود طبیب  
همه‌ی دردهایی و همه دردها را مداوا می‌کنی و مردگان را زنده  
می‌کنی...<sup>۲</sup>

### حرم مطهر امام هادی علیه السلام

حرم سامرا شامل دو بارگاه منور امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام است که زمین آن را امام هادی علیه السلام از شخصی به نام دلیل بن یعقوب خریداری کرده است. پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام در سال ۲۶۰ ه. ق و دفن

۱. برگرفته از: *منتهی الآمال*، ج ۲، ص ۶۸۳-۶۸۶.  
۲. همان.

ایشان در جوار آرامگاه پدر، این خانه از وضعیت مسکونی خارج شد و زیارتگاه عاشقان و دوستان گردید. در سال ۳۳۳ ه. ق به دستور ناصر الدوله ی همدانی گرداگرد خانه را دیواری کشیدند و بر روی هر دو قبر، گنبدی برافراشتند. در دوران آل بویه، نخست، معزالدوله هزینه‌ی زیادی را برای توسعه و عمران این بقعه و سرداب امام مهدی (عج) اختصاص داد و برای نخستین بار صندوقی از چوب بر روی هر دو قبر قرار داد و نگهبان‌ها و خادمانی را به خدمت حرم و زائران گماشت. پس از او در سال ۳۶۸ ه. ق به دستور عضدالدوله ی دیلمی، برای بقعه، صحن بزرگی همراه با چندین رواق گرداگرد قبرها ساخته شد. افزون بر آن، دور تا دور شهر سامرا نیز باروی مستحکمی کشیدند. پس از سقوط آل بویه، به دستور بساسیری، در سال ۴۴۴ ه. ق، ساختمان با شکوهی روی قبرها بنا گردید که دو قرن دوام یافت. این بنا در سال ۶۴۰ ه. ق در اثر آتش سوزی از بین رفت. به دستور خلیفه‌ی عباسی، المستنصر بالله، تمامی ساختمان‌ها به بهترین شکل تجدید بنا و ساخته شد. این ساختمان‌ها چند صد سال در برابر حوادث طبیعی دوام آورد تا آنکه در سال ۱۲۰۰ ه. ق، احمدخان دُنبلی، که از حکمرانان آذربایجان بود. ساختمان‌های کهن را ویران و ساختمان با شکوه دیگری با ترکیب و معماری نو بنا کرد که در زمان حکمرانی فرزندش، حسین قلی خان دُنبلی، در سال ۱۲۲۵ ه. ق پایان پذیرفت. سرپرستی کار ساختمان که هزینه فراوانی داشت، به عهده میرزا محمد سلماسی بود. در سال ۱۲۸۵ ه. ق به دستور ناصرالدین شاه قاجار ضریح قدیمی تعویض و به نقره تبدیل شد. طلا کاری گنبد عظیم حرم مطهر و کاشی کاری سطح بیرونی گلدسته‌ها و ایوان‌ها و سردرهای حرم مطهر نیز به دستور ناصرالدین شاه انجام شده است. گنبد حرم عسکریین



بزرگ‌ترین گنبد در میان گنبدهای عتبات مقدسه و دومین گنبد بزرگ پس از گنبد سلطانیه زنجان در مشرق زمین است بود که متأسفانه در سال‌های اخیر، توسط وهابیان نامسلمان به تلی از خاک تبدیل شد.<sup>۱</sup>

### زیارت‌نامه امام هادی علیه السلام

در زیارت این حرم مطهر، سه زیارت‌نامه وارد شده است که یک زیارت مشترک بین دو امام است و برای هر یک از آن دو امام هم‌نام نیز زیارت‌نامه جداگانه وجود دارد. در زیارت‌نامه‌ی مخصوص امام هادی علیه السلام می‌خوانیم:

سلام بر تو ای ابالحسن که پاکیزه روح، هدایت‌گر و نور تابناک خدایی.  
درود خدا بر تو ای برگزیده‌ی خدا، سلام بر تو ای سرّ خدا ... سلام بر  
تو ای رشته‌ی محکم خدا، ... سلام بر تو ای ستاره‌ی درخشان.  
گواهی می‌دهم ای مولای من که تو حجت خدا بر آفریدگان هستی  
و خلیفه‌ی حق در میان خلق و امین در ملک حق و شاهد و گواه حق  
بر بندگان او هستی. گواهی می‌دهم که تو به حقیقت، روح پارسایی و  
دروازه‌ی شهر هدایت هستی. تو رشته‌ی محکم ایمان و حجت حق  
بر هر کسی هستی که در بالا و زیر این زمین خاکی است. گواهی  
می‌دهم که تو پاک و منزهی از هر گناه و از هر عیب و نقص دوری و  
به لطف خاص خداوند اختصاص یافته‌ای و به مرتبه‌ی حجت  
خداوندی مخصوص گردیده‌ای و کلمه‌ی خدا به تو عنایت گردیده  
است. تو آن رکن و نگهبان دینی که بندگان به سوی تو پناه می‌آورند  
و زندگی آفریدگان بسته به وجود توست...<sup>۲</sup>

۱. فخرالواعظین محمد باقر بن مرتضی حسینی، جنات ثمانیه، ص ۷۶۸.

۲. مفاتیح الجنان، ص ۸۴۴.



## فصل هفتم

### کلبرگی از آفتاب

## گزیده‌ای از سخنان، سیره و کرامات

### ۱. جایگاه اطاعت از خدا

هر کس از خدا بترسد، مردم از او بترسند و هر که خدا را اطاعت کند، از او اطاعت کنند و هر که مطیع آفریدگار باشد، باکی از خشم آفریدگان ندارد و هر که خالق را به خشم آورد، باید یقین کند که به خشم خدا دچار می‌شود.

### ۲. انتقادپذیری

خداوند چون خیر بنده‌ای را بخواهد، هرگاه او را سرزنش کنند، می‌پذیرد [و در صدد جبران نقص خود برمی‌آید].

### ۳. دوستی واقعی

هر که دوستی و هم‌رایی را برای تو همه جانبه گرداند، تو نیز دوستی و فرمان‌برداری از او را همه جانبه گردان.

### ۴. جایگاه حایر حسینی علیه السلام

برای خداوند، جایگاه‌هایی است که دوست دارد در آن جایگاه‌ها خوانده شود و دعای مناجات‌کننده را اجابت کند و حایر حسینی علیه السلام یکی از آن است.

#### ۵. پی آمد بی‌اعتنایی به مکر خدا

هرکس از مکر خدا و بازخواست دردناکش آسوده خاطر باشد و تکبر پیشه کند، قضای خدا و امر نافذش، او را فراگیرد و هرکه بر طریق خدا پرستی محکم و استوار باشد، مصایب دنیا بر وی سبک آید، اگرچه با قیچی، او را تکه تکه کنند.

#### ۶. شکرگزاری راستین

انسان شکرگزار به واسطه شکری که می‌کند، سعادت مندتر است تا به سبب نعمتی که باعث شکر او شده است؛ زیرا نعمت، کالای دنیاست و شکرگزاری، نعمت دنیا و آخرت است.

#### ۷. انسان پست

کسی که خود را پست شمارد، از شر او در امان مباش.

#### ۸. بازار دنیا

دنیا، بازاری است که دسته‌ای در آن سود برند و دسته‌ای دیگر زیان بینند.<sup>۱</sup>

#### ۹. پی آمد زشتی‌ها

حسد، نیکی‌ها را از بین می‌برد؛ دروغ، دشمنی می‌آورد؛ خودپسندی مانع از دانش‌اندوزی می‌شود؛ بخل، ناپسندترین خلق و خوی است و طمع، خصلتی ناروا و ناشایست است.

#### ۱۰. سرانجام چاپلوسی

چاپلوسی، بدگمانی به بار می‌آورد و اگر اعتماد برادر مؤمنت سلب شد، از چاپلوسی او دست بردار و حسن نیت نشان بده.

### ۱۱. بهتر از نیکی و زیباتر از زیبایی

بهتر از نیکی، نیکوکار است و زیباتر از زیبایی، گوینده آن.

### ۱۲. توقع بی جا

از کسی که بر او خشم گرفته‌ای، صفا و صمیمیت نخواه و از کسی که به او خیانت کرده‌ای، وفا مطلب و از کسی که به او بدبین شده‌ای، انتظار خیر خواهی نداشته باش؛ که دل دیگران برای تو همچون دل تو برای آن‌هاست.

### ۱۳. برداشت نیکو از نعمت‌ها

نعمت‌ها را با برداشت خوب از آنها به دیگران ارائه دهید و با شکرگزاری افزون کنید و بدانید که نفس آدمی روآورنده‌ترین چیز است به آنچه به او بدهی و بازدارنده‌ترین چیز است از آنچه از او بازداری.

### ۱۴. خشم به زیردستان

خشم بر زیردستان از پستی است.

### ۱۵. عاقبت نارضایتی والدین

نارضایتی پدر و مادر، روزی را کم می‌کند و آدمی را به خواری می‌کشاند.

### ۱۷. همراهان دنیا و آخرت

مردم در دنیا با اموال‌شان و در آخرت با اعمال‌شان هستند.

### ۱۸. تمسخر

تمسخر، تفریح سفیهان و کار جاهلان است.

### ۱۹. ناگزیری از مرگ

هنگام جان دادن خانواده‌ات را به یاد آر که در آن هنگام طبیعی جلوگیر مرگت و دوستی نفع رسانت نباشد.

### ۲۰. عزم و اراده

افسوس خوردن در کوتاهی انجام کار آن را با تصمیم قاطع جبران کن.

### ۲۱. ظهور مقدرات

مقدرات، چیزهایی را بر تو نمایان می‌سازد که به فکر ت خطور نکرده است.

### ۲۲. خودخواهی

هر که از خودراضی باشد، کینه‌توزان او بسیار خواهند شد.

### ۲۳. بی‌ثمر بودن جدال

جدال، دوستی قدیمی را تباه می‌کند و پیوند و اعتماد را می‌گسلد و کم‌ترین چیزی که در آن است، غلبه بر دیگری است که آن هم سبب جدایی می‌شود.

### ۲۴. نتیجه‌ی صله‌رحم

چه بسا کسی که مدت عمرش، مثلاً ۳۰ سال است، به سبب صله‌ی رحم و پیوند با خویشانش، خداوند عمرش را به ۳۳ سال برساند و چه بسا که مدت عمرش ۳۳ سال مقدر شده، ولی به سبب آزردن خویشان و قطع رحمش، خداوند عمرش را به سه سال برساند.<sup>۱</sup>

۱. از شماره ۱۰ تا ۲۸ عزیز الله عطاردی، مسند الامام الهادی علیه السلام، بی‌جا، کنگره جهانی امام رضوان علیه السلام، بی‌تا، ص ۳۰۲-۳۰۵.

## ۲۵. پی آمد فقر و تنگ دستی

فقر، مایه‌ی آزمندی نفس و ناامیدی بسیار است.<sup>۱</sup>

## ۲۶. پارسایی راستین

اگر مردم به راه‌های گوناگونی روند، من به راه کسی می‌روم که تنها خدا را خالصانه می‌پرستد.<sup>۲</sup>

## سیره

### دوری از هم‌نشین بد

ابوهاشم جعفری که از نزدیکان امام هادی علیه السلام و از شاگردان برجسته‌ی امامان پیش از او بود، روزی با امام ملاقات می‌کند و امام با تندی به او می‌فرماید: «چرا با عبدالرحمن بن یعقوب هم‌نشین شده‌ای؟» ابوهاشم پاسخ می‌دهد: «عبدالرحمن دایی من است». امام فرمود: «عبدالرحمن درباره‌ی خداوند سخنان نادرست می‌گوید و ذات پاک او را به صورت و جسم توصیف می‌کند. یا با او هم‌نشین باش و ما را واگذار یا با ما باش و از او دور شو!» ابوهاشم گفت: «او هر چه می‌خواهد بگوید، هنگامی که من به گفتار او عقیده نداشته باشم، گفته‌های او به من چه زیانی می‌رساند؟» امام فرمود: «آیا نمی‌ترسی که عذابی بر او فرود آید و آن عذاب دامن تو را هم بگیرد؟ آیا داستان آن شخص را که خود از یاران موسی علیه السلام بود و پدرش از اصحاب فرعون نشنیده‌ای هنگامی که لشکر فرعون در تعقیب موسی علیه السلام به کنار دریا آمد، آن پسر از موسی علیه السلام جدا شد و نزد پدرش رفت تا او را نصیحت کند و او را از فرعونیان جدا ساخته، به سوی موسی علیه السلام هدایت



کند که ناگهان عذاب الهی فرارسید و آن پسر نیز همراه فرعونیان غرق شد. هنگامی که خبر به موسی علیه السلام رسید، فرمود: آن پسر در رحمت خداست، ولی وقتی عذاب فرارسد، از آنکه نزدیک گناه کار است، دفاعی نمی شود.<sup>۱</sup>

### خیرخواهی

مردی برای امام هادی علیه السلام کاری انجام داده بود و قرار بود به ازای آن، چهارصد درهم از امام دریافت کند. به دوست خود گفته بود: «دویست درهم از این پول را پارچه‌ای می خرم و دویست درهم باقی مانده را خرما می خرم تا از آن شراب درست کنم». دوستش می گوید: «من با شنیدن این سخن از او روی برگرداندم». در این هنگام، امام هادی علیه السلام رسید و در حالی که خشمگین بود، از مرکبش پیاده شد و فرمود: «مقبل، به اندرونی برو و چهارصد درهم بیاور و به ملعون بده و به او بگو این حق توست؛ با دویست درهم آن، پارچه بخر و برای تصمیمی که درباره باقی مانده آن گرفته‌ای، از خدا بترس».

مقبل می گوید: «من پول‌ها را به او دادم و پیام امام را به وی رساندم. او گریست و گفت: به خدا سوگند که هیچ‌گاه شراب ننوشیده‌ام و سرور تو این را می داند».<sup>۲</sup> بدین گونه، امام شخصی را از ارتکاب گناه باز داشت.

### پاداش بردباری

امام هادی علیه السلام به شخصی فرمود:

«قیامت که بر پا می‌شود، ندایی به گوش می‌رسد که بردباران کجایند؟

گروهی بر می‌خیزند. ندای دیگری بر می‌خیزد که خویشتن داران

کجایند؟ گروه دیگری بر می‌خیزند».

آن شخص می پرسد: «فدایت شوم! بردباران و خویشان داران چه کسانی هستند؟» امام فرمود:

«بردباران کسانی هستند که بر انجام واجبات خود پایداری می کنند و از آن شانه خالی نمی کنند. خویشان داران کسانی هستند که از گناه دوری می کنند و در حفظ خویشان از گناهها تلاش می ورزند»<sup>۱</sup>.

### برادری و کسب حلال

محمد بن جلاب می گوید: «به امام هادی علیه السلام عرض کردم: ما از پدران شما روایت می کنیم: زمانی می رسد که هیچ چیز کمیاب تر از برادری مونس و درهمی حلال نیست». امام فرمود: «ای ابا محمد! چیز کمیاب موجود است، ولی تو در زمانی زندگی می کنی که هیچ چیز سخت تر از به دست آوردن مال حلال و برادری که در راه خدا باشد، نیست. اگر در معاملات، مسائل شرعی رعایت نشود، چه بسا خریدار و فروشنده و قرض گیرنده دچار ربا می شوند و یا نقل و انتقال جنس و مال به طرز صحیح انجام نشود و معامله باطل باشد و یا آن که فردی از راه غیر مشروع مانند: دزدی، رشوه، کم فروشی و احتکار ثروتی بیندوزد که در همه ی این احوال، مال به دست آمده، حرام است و انسان را دچار پی آمدهای ناگوار و بد می کند. همچنین برادر و دوست و غم خوار فراوان است، ولی برادری که در برادری اش، خدا را در نظر داشته باشد و برادرش را از گناه و ارتکاب به حرام باز دارد، کمیاب است»<sup>۲</sup>.

۱. بحارالانوار، ج ۷، ص ۱۸۱، ح ۲۴، کتاب العدل، احوال المتقین.

۲. بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۰.

## حقیقت مرگ

امام هادی علیه السلام به منزل یکی از یاران خود رفت که واپسین لحظات زندگی را سپری می کرد. آن مرد بسیار بی تاب و گریان بود و از مرگ می ترسید. امام هادی علیه السلام به او فرمود: «ای بنده خدا، چون از حقیقت مرگ ناآگاهی، از آن می ترسی. آیا اگر بدنت به پلیدی ها آلوده باشد و تو از آن آزار ببینی و پوست بدنت مبتلا به زخم و بیماری شود و بدانی که حمام همه ی این ناراحتی ها را از تو می زداید، آیا میل نداری به حمام بروی و خود را از آن آلودگی ها رها کنی یا آنکه مایلی به حمام بروی و می خواهی آلودگی ها و بیماری ها بر بدنت باقی بمانند؟» مرد پاسخ داد: «آری، ای فرزند رسول خدا دوست دارم که پاک شوم». امام فرمود: «مرگ همانند همان حمام است و آن واپسین پاک کننده ی گناهان توست و تو را از گناهانت پاکیزه می کند و آن گاه که تو بر آن وارد شوی و بگذری، از تمام ناراحتی ها، اندوه ها و آزارها رهایی می یابی و به خوشحالی و خوشبختی می رسی». مرد آرام گرفت و چشمانش را بست و از دنیا رفت.<sup>۱</sup>

## کرامات

### لشکر حق

خلیفه ی عباسی (واثق یا متوکل) برای این که توان نظامی خود را به رخ امام بکشد، دستور داد تا نیروهای نظامی اش که نزدیک به نود هزار نفر می شدند، بر اسب های خود بنشینند و هر کدام خورجین اسب خود را پر از گل سرخ کرده و در نقطه مشخصی خالی کنند. سپس لباس رزم پوشیده و با آرایش نظامی خاصی صف آرایی کنند. لشکریان بر اساس

دستور وی، خاک‌ها را در همان نقطه‌ی مشخص خالی کردند و بدین ترتیب، تپه‌ی بزرگی از خاک سرخ تشکیل شد. سپس نیروها با ساز و برگ کامل آرایش نظامی در آن جا مستقر شدند. خلیفه بالای تل خاک رفت و امام هادی علیه السلام را نزد خود فراخواند و گفت: «هدف من از این کار، این است که قدرت سپاهیان مرا ببینی». امام برای درهم شکستن قدرت پوشالی او فرمود: «آیا می‌خواهی من هم سپاهیانم را به تو نشان دهم؟» خلیفه که تا کنون سخنی از سپاهیان امام نشنیده بود، شگفت زده گفت: «آری!» امام دست به دعا برداشت و در پرتو دعای او آسمان و زمین و مشرق و مغرب آکنده از سپاهیان الهی شد که همگی غرق در سلاح بودند. خلیفه با دیدن این همه نیروی نظامی وحشت زده شد و بی‌هوش گردید.<sup>۱</sup>

### زینب کذابه

در زمان خلافت متوکل عباسی، زنی پیدا شد که ادعا می‌کرد زینب دختر فاطمه‌ی زهرا علیها السلام است. متوکل به او گفت: «تو بسیار جوانی، در حالی که سال‌های بسیاری از زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌گذرد؟» پاسخ داد: «بله، رسول خدا صلی الله علیه و آله بر سرم دستی کشید و از خداوند خواست هر چهل سال، دوباره جوانی‌ام باز گردد که این امر هرگز بر مردم آشکار نشد و اینک نیازی مرا مجبور به اظهار آن کرد».

متوکل همه‌ی بزرگان علوی و عباسی و قریشی را فراخواند و موضوع را بازگو کرد. برخی پذیرفتند و برخی تکذیب کردند و اظهار داشتند که زینب علیها السلام در گذشته است. زن تکذیب می‌کرد و می‌گفت: این‌ها دروغ

۱. بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۵۵.

می‌گویند. این موضوع بر مردم پوشیده بود و کسی از مرگ یا زندگی من آگاهی نداشته است. متوکل از حاضران خواست تا دلیل قانع‌کننده‌ای برای اثبات ادعای خود بیاورند، ولی همه ساکت شدند و گفتند: «ابن الرضا علیه السلام را احضار کنید. شاید او دلیلی بر رد ادعای این زن داشته باشد».

امام هادی علیه السلام را فرا خواندند و ایشان را از جریان آگاه ساختند. امام فرمود: «این زن دروغ می‌گوید، زینب علیها السلام وفات کرده است. من دلیلی برای رد ادعای او دارم». گفتند: «دلیل شما چیست؟» فرمود: «گوشه فرزندان فاطمه علیها السلام بر درندگان حرام شده است. او را در قفس درندگان بیندازید، اگر از اولاد فاطمه علیها السلام باشد، به او آسیبی نمی‌رسد». به زن رو کردند و گفتند: «نظر تو چیست؟» زن دروغ‌گو گفت: «او می‌خواهد با این وسیله مرا از بین ببرد». امام فرمود: «این جماعتی از فرزندان حسین علیه السلام هستند. هر کدام را که می‌خواهید بیازمایید». در این لحظه همه ترسیدند و رنگ از رخسارها پرید و هیچ کس حاضر به انجام چنین کاری نشد.

متوکل در این هنگام، موقعیت را بسیار مناسب دید که خود امام را داخل قفس بفرستد تا با این کار هم ایشان را با توجیه خودش به قتل برساند و هم کذب مدعای ایشان را به همگان بنمایاند. بنابراین، به امام رو کرد و گفت: «ای ابوالحسن! چرا خود این کار را نمی‌کنی؟» امام فرمود: «انتخاب با توست». گفت: «پس خودت انجام بده». حضرت بی‌درنگ از جای خود برخاست و داخل قفس درندگان گرسنه شد که شش شیر بزرگ در آن بود. امام بی‌هیچ‌گونه پروایی میان قفس نشست. شیرها دور امام را گرفتند و زانو زدند و سرهایشان را به دست امام مالیدند. امام با آرامش، آن حیوانات را نوازش کرد و با اشاره‌ای به آن‌ها فهماند که در گوشه‌ای از قفس کنار هم بایستند.

وزیر متوکل گفت: «این تصمیم اصلا درست نبود [و موجب فضاحت ما شد]. زود بگو او بیرون بیاید پیش از این که این خبر انتشار یابد». متوکل گفت: «ای ابوالحسن، ما قصد بدی در مورد تو نداشتیم. فقط می خواستیم به آنچه گفتید، یقین کنیم. حال می خواهیم که بیرون بیایید». امام از جای برخاست و به سمت نردبان آمد؛ شیرها دوباره گرد حضرت را گرفتند و خود را به پای امام می مالیدند. امام با دست به آنها اشاره کرد که دور شوند. همگی بازگشتند، امام بیرون آمد و فرمود: «هرکس گمان می کند که فرزند فاطمه علیها السلام است میان شیرها برود». متوکل که سخت احساس رسوایی می کرد، زن را مجبور کرد که میان قفس برود. زن فریاد می زد: «به خدا سوگند، دروغ گفتم. من دختر فلانی هستم و مشکلات زندگی مرا به این کار واداشت». متوکل که گمان می کرد. آن زن باید تاوان این رسوایی را بدهد، دستور داد او را میان قفس شیرها بیندازند. ولی در این هنگام، مادر متوکل میانجی شد و نگذاشت که با او چنین کنند.<sup>۱</sup>

### پیش گویی

محمد بن فرج رَحْجی می گوید: «ابوالحسن علیه السلام به من نوشت: ای محمد! کار و بار خود را گرد آور و مواظب باش. من مشغول جمع کردن کارهای خودم شدم، ولی نمی دانستم امام چه مقصودی از آن دارد. تا آنکه مأموری از جانب حکومت آمد و مرا دست بسته با زنجیر به مصر تبعید کرد و اموال مرا مهر و موم کردند. هشت سال در زندان مصر ماندم. آن گاه نامه امام به دست من رسید: ای محمد بن فرج! در ناحیه ی غربی [بغداد] منزل کن. من نامه را خواندم و با خود گفتم: من که در زندانم؛ خیلی

شگفت‌آور است. پس از چند روز آزاد شدم. سپس نامه‌ای به امام نوشتم و از او خواستم دعا کند آب و ملک مرا باز گردانند. امام نوشت: به زودی آن را به تو باز می‌گردانند و اگر هم باز نگردانند، به تویانی نمی‌رسد». محمد بن فرج را به سامرا فرستادند و در دستوری کتبی، آب و املاکش را بازگردانیدند، ولی هنوز آن نامه به دستش نرسیده بود که از دنیا رخت بر بست.<sup>۱</sup>

## پرسش

۱. امام هادی علیه السلام چه القابی داشت و این القاب به چه انگیزه‌ای نهاده شده بود؟
۲. درباره‌ی خاستگاه تربیتی امام هادی علیه السلام توضیح دهید.
۳. درباره‌ی ویژگی‌های اخلاقی ایشان توضیح دهید.
۴. از نظر فرهنگی - اعتقادی چه شرایطی بر دوران امامت امام هادی علیه السلام حاکم بود؟
۵. امام هادی علیه السلام در راستای اهداف فرهنگی خود چه تلاش‌هایی را به کار گرفت؟
۶. در دوران کدام جریان‌های فکری و اعتقادی شیعه را تهدید می‌کرد؟
۷. نقش امام هادی علیه السلام را در بسترسازی فرهنگ انتظار چگونه ارزیابی می‌کنید؟
۸. امام هادی علیه السلام چه در برابر جنبش‌های عقیدتی موضع‌گیری از خود نشان می‌داد؟
۹. شبهه‌ی خلق قرآن چیست و نظر امام هادی علیه السلام در این باره چه بود؟
۱۰. امام هادی علیه السلام رساله‌ی کلامیه‌ی خود را در ابطال جبر و تفویض به چه انگیزه‌ای نگاشت؟
۱۱. امام در مسأله‌ی جبر و تفویض چه مشربی را برگزید؟
۱۲. نام چند تن از شاگردان ایشان را بازگو کنید.
۱۳. به نظر شما، ادعیه و مناجات‌های امام هادی علیه السلام به ویژه زیارت جامعه‌ی کبیره چه سهمی در شناخت اهل بیت علیهم السلام دارد؟
۱۴. امام هادی در تبیین جایگاه اهل بیت علیهم السلام چه تلاش‌هایی داشت؟



۱۵. مناظره‌های علمی - فرهنگی امام هادی علیه السلام با چه کسانی و با چه اهداف و نتایجی صورت گرفت؟
۱۶. چرا مبارزه‌ی امام هادی علیه السلام بیش‌تر جنبه علمی و فرهنگی داشت؟
۱۷. چند تن از خلفای عباسی معاصر با دوران امام هادی امامت بودند؟
۱۸. درباره‌ی عملکرد خلفای عباسی نسبت به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و پیروان آنان توضیح دهید.
۱۹. انگیزه‌ی عملکرد خلفای عباسی در مورد شیعه چه بود؟
۲۰. مردم نسبت به خلفای وقت چه موضعی داشتند؟
۲۱. چه قیام‌هایی در مخالفت با خلافت عباسیان شکل گرفت؟
۲۲. انگیزه‌ی این قیام‌ها چه بود؟
۲۳. قیام علویان تا چه اندازه توانست به اهداف خود دست یابد؟
۲۴. امام هادی علیه السلام چه موضعی در نهضت علویان برگزید و تا چه اندازه حرکت آنان مورد تأیید ایشان بود؟
۲۵. چرا خود امام هادی علیه السلام اقدام به قیام نکرد؟
۲۶. درباره‌ی سازمان وکالت توضیح دهید؟
۲۷. امام هادی علیه السلام از تشکیل آن چه اهدافی را دنبال می‌کرد؟
۲۸. سازمان وکالت تا چه حد در انجام وظیفه و دستیابی به اهداف خود موفق بود؟
۲۹. سازمان وکالت چه تأثیری را بر حیات فکری شیعه گذاشت؟
۳۰. امام هادی علیه السلام در چه سالی و با چه انگیزه‌ای تبعید شد؟
۳۱. واکنش مردم در قبال تبعید امام هادی علیه السلام چه بود؟
۳۲. آیا حکومت عباسی توانست اهداف خود را با تبعید امام هادی علیه السلام عملی سازد؟

۳۳. مرگ متوکل در فضای حاکم بر جامعه و اوضاع شیعیان چه پیآمدهایی داشت؟
۳۴. امام هادی علیه السلام در چه سالی و به دست چه کسی به شهادت رسید؟
۳۵. بازتاب شهادت امام هادی علیه السلام در مردم چگونه بود؟
۳۶. آیا سازمان و کالت با شهادت امام هادی علیه السلام از فعالیت دست کشید؟
۳۷. شیوه‌ی ارتباط امام هادی علیه السلام با شیعیان در شرایط سخت زمانه چگونه بود؟
۳۸. نقش امام هادی علیه السلام را در برطرف کردن مشکلات شیعیان بیان کنید.

## کتاب نامه

### \* قرآن کریم

### \* نهج البلاغه

۱. ابراهیم حسن، حسن، **تاریخ اسلام**، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات جاویدان، بی تا.
۲. ابن ابی یعقوب، احمد، **تاریخ یعقوبی**، ابراهیم آیتی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ سوم، ۱۹۷۷ م.
۳. ابن الاثیر، علی بن ابی الکریم، **الکامل فی التاریخ**، بیروت، دارصادر، ۱۳۸۵ ه. ق.
۴. ابن الجوزی، سبط، **تذکره الخواص**، تهران، مکتبه نینوی الحدیثه، بی تا.
۵. ابن الصباغ المالکی، علی بن محمد بن احمد، **الفصول المهمه فی معرفه احوال الائمة**، بیروت، دارالاضواء، چاپ دوم، ۱۴۰۹ ه. ق.
۶. ابن بابویه قمی، اباجعفر محمد بن علی بن الحسین، **الامالی**، بیروت، مؤسسه الاعلمی، بی تا.
۷. ابن بابویه قمی، اباجعفر محمد بن علی بن الحسین، **التوحید**، تهران، مکتبه الصدوق، ۱۳۷۸ ه. ق.
۸. ابن بابویه قمی، اباجعفر محمد بن علی بن الحسین، **کامل الزیارات**، ترجمه: سید محمد جواد ذهنی تهرانی، تهران، انتشارات پیام حق، ۱۳۷۷ ه. ش.
۹. ابن بابویه قمی، اباجعفر محمد بن علی بن الحسین، **معانی الأخبار**، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۳۶۱.
۱۰. ابن بابویه قمی، اباجعفر محمد بن علی بن الحسین، **من لا یحضره الفقیه**، بیروت، دارالصعب، بی تا.
۱۱. ابن شعبه حرّانی، ابنا محمد الحسن بن علی بن الحسین، **تحف العقول**، تهران، کتاب فروشی اسلامیة، ۱۳۸۴ ه. ق.
۱۲. ابن شهر آشوب مازندرانی، اباجعفر محمد بن علی، **مناقب آل ابی طالب**، بیروت، دارالاضواء، بی تا.
۱۳. ابن طاووس، علی بن موسی بن جعفر، **مهج الدعوات و منهج العبادات**، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۴ ه. ق.

۱۴. الاربلی، علی بن عیسی بن ابی الفتح، **كشف الغمة فی معرفة الاثمة**، تهران، دارالکتب الاسلامیة، بی تا.
۱۵. الاصبهانی، ابوالفرج، **مقاتل الطالبیین**، نجف، مكتبة الحیدریه، چاپ دوم، ۱۹۶۵ م.
۱۶. الامین، سیدمحسن، **اعیان الشیعه**، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، بی تا.
۱۷. التستری، محمدتقی، **قاموس الرجال**، قم، مؤسسه نشر اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۰ ه.ق.
۱۸. الحسینی، محمد بن باقر بن مرتضی، **جنات ثمانية**، قم، انتشارات دلیل ما، ۱۳۸۱.
۱۹. السیوطی، جلال الدین، **تاریخ الخلفاء**، بیروت، دارالقلم، چاپ اول، ۱۴۰۶ ه.ق.
۲۰. الطبرسی، ابا منصور احمد بن علی بن ابی طالب، **الاحتجاج**، قم، انتشارات اسوه، چاپ دوم، ۱۴۱۶ ه.ق.
۲۱. الطبرسی، فضل بن حسن، **اعلام الوری باعلام الهدی**، بیروت، دارالمعرفة، ۱۳۹۹ ه.ق.
۲۲. الطبری، ابا جعفر محمد بن جریر بن رستم، **تاریخ طبری**، بیروت، روائع التراث العربی، بی تا.
۲۳. الطبری، ابا جعفر محمد بن جریر بن رستم، **دلائل الامامة**، نجف، منشورات المطبعة الحیدریة، ۱۳۶۹ ه.ق.
۲۴. الطوسی، ابا جعفر محمد بن حسن، **اختیار معرفة الرجال (معروف به رجال الکشی)**، مشهد، دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ ه.ش.
۲۵. الطوسی، ابا جعفر محمد بن حسن، **الامالی**، قم، مكتبة الداوری، بی تا.
۲۶. الطوسی، ابا جعفر محمد بن حسن، **رجال الطوسی**، نجف، مكتبة الحیدریة، ۱۳۸۱ ه.ق.
۲۷. الطوسی، ابا جعفر محمد بن حسن، **کتاب الغیبة**، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیة، چاپ اول، ۱۴۱۱ ه.ق.
۲۸. العاملی، محمد بن حسن، **وسائل الشیعة**، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۲۹. المسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین، **اثبات الوصیة**، برگردان: محمد جواد نجفی، تهران، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۴۳ ه.ش.
۳۰. المسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین، **ترجمه: مروج الذهب و معادن الجوهر**، ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم، ۱۳۷۰.
۳۱. المفید، محمد بن محمد، **الارشاد**، ترجمه: هاشم رسولی محلاتی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸.

۳۲. النباطی، علی بن یونس، **الصراط المستقیم**، نجف، کتابخانه حیدریه، ۱۳۸۴ هـ. ق.
۳۳. جمعی از نویسندگان، **تفسیر نمونه**، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ هـ. ش.
۳۴. جوهری، محمد، **المفید من معجم الرجال الحدیث**، قم، منشورات مکتبه المحلاتی، ۱۴۱۷ هـ. ق.
۳۵. خزائلی، محمد، **اعلام قرآن**، بی نا، چاپ سوم، بی تا.
۳۶. خوئی، ابوالقاسم، **معجم الرجال الحدیث فی طبقات الرواة**، منشورات آیه الله الخویی، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۰۳ هـ. ق.
۳۷. دخیل، علی محمد علی، **أئمتنا**، بیروت، دارمکتبه الامام الرضا علیه السلام، چاپ ششم، ۱۴۰۲ هـ. ق.
۳۸. زیدان، جرجی، **تاریخ تمدن اسلامی**، تهران، مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر، ۱۳۳۳ هـ. ش.
۳۹. شریف قرشی، باقر، **امام علی الهادی علیه السلام**، بیروت، دارالاضواء، چاپ اول، ۱۴۰۸ هـ. ق.
۴۰. عطاردی، عزیرالله، **مسند الامام الهادی علیه السلام**، کنگره جهانی امام رضا علیه السلام، بی تا.
۴۱. قمی، شیخ عباس، **تتمة المنتهی فی وقایع ایام الخلفاء**، تهران، کتابخانه مرکزی، ۱۳۲۵.
۴۲. قمی، شیخ عباس، **مفاتیح الجنان**، قم، انتشارات اسوه، چاپ چهارم، ۱۳۷۹.
۴۳. قمی، شیخ عباس، **منتهی الآمال**، قم، انتشارات هجرت، چاپ هشتم، ۱۳۷۴.
۴۴. کلینی، محمد بن یعقوب، **الاصول الکافی**، علی اکبر غفاری، تهران، مکتبه الصدوق، ۱۳۸۱ هـ. ق.
۴۵. المجلسی، محمد باقر، **بحار الانوار**، بیروت، مؤسسه الوفاء، چاپ دوم، ۱۴۰۳ هـ. ق.
۴۶. مجمع العالمی لاهل البیت، **اعلام الهدایه**، قم، مرکز طباعة و النشر للمجمع العالمی لاهل البیت، چاپ اول، ۱۴۲۲ هـ. ق.
۴۷. محدث نوری، میرزا حسین، **مستدرک الوسائل**، قم، مؤسسه آل البیت، ۱۴۰۸ هـ. ق.
۴۸. محمدی ری شهری، محمد، **میزان الحکمة**، قم، دارالحدیث، بی تا.
۴۹. مراجع من علما و الاعلام، **وفیات الائمة**، بیروت، دار البلاغة، چاپ اول، ۱۴۱۲ هـ. ق.

آغاز و انجام سخن بهشتیان

ستایش خداست



**آزمون تستی**  
**برای مرور دوباره‌ی کتاب**

۱. امام هادی علیه السلام در جواب تقاضای پدر خود چه سوگاتی را از ایشان درخواست کرد؟

الف. شمشیر      ب. فرش      ج. اسب      د. زره

۲. نام مادر و همسر امام هادی علیه السلام به ترتیب کدام است؟

الف. حکیمه - سمانه      ب. ام الفضل - حدیثه

ج. سمانه - حدیثه      د. علیّه - فاطمه

۳. معتصم عباسی چه کسی را برای زیر سؤال بردن دانش امام هادی علیه السلام به آموزگاری وی برگزید ولی جایگاه علمی امام علیه السلام او را شایسته خود و دوستار اهل بیت گردانید؟

الف. یحیی بن اکثم      ب. جنیدی ناصبی

ج. ابن سگیت      د. فارس بن حاتم

۴. به چه کسانی «سبطین» می گویند؟

الف. اصحاب امام هادی علیه السلام      ب. همسران امام هادی علیه السلام

ج. نمایندگان امام هادی علیه السلام      د. حسین و حسن علیهما السلام فرزندان امام هادی علیه السلام

۵. کدام فرزند امام هادی علیه السلام به ناحق ادعای امامت کرد و به کذاب معروف شد؟

الف. حسین      ب. جعفر      ج. محمد      د. محسن

۶. زیارت جامعه کبیره توسط کدام امام علیه السلام انشاء شد و مضمون آن چیست؟

الف. امام هادی علیه السلام - تبیین جایگاه امامت

ب. امام جواد علیه السلام - مبارزه با طاغوت

ج. امام حسن عسگری علیه السلام - مهدویت و انتظار

د. امام هادی علیه السلام - مرثیه در رثای سالار شهیدان کربلا



۷. امام هادی علیه السلام درباره گسترش دانش خاندان وحی فرمود:  
 «اسم اعظم خدا ..... حرف است. تنها ..... حرف آن نزد آصف (بن برخیا) بود که وقتی خدا را بدان خواند، زمین برای او درهم پیچیده شد و تخت بلقیس را نزد سلیمان نبی آورد. آنگاه زمین گسترده شد و به حال اول خود برگشت. تمام این‌ها در یک چشم برهم زدن انجام گرفت، ولی نزد ما (خاندان وحی) ..... حرف از آن وجود دارد که ..... حرف آن نزد خدا مانده (و بقیه را به ما داده) که در خزانه دانش غیب او به خودش اختصاص دارد»

کدام گزینه به ترتیب تکمیل کننده حدیث فوق است؟

الف. هفتاد و سه - یک - هفتاد و دو - یک

ب. هزار و یک - یک - هزار - ده

ج. بیست و هشت - هشت - بیست - دو

د صد و ده - ده - صد - یک

۸. امام هادی علیه السلام کدام گروه منحرف را یهودیان و نصرانیان امت اسلام نامید؟

الف. واقفیه      ب. غلات      ج. مجسمیه      د. صوفیه

۹. امام علی علیه السلام رساله کلامی خود را در چه زمینه‌ای نوشت؟

الف. احکام و مسائل شرعی      ب. تفسیر قرآن

ج. جبر و تفویض      د. دعا و مناجات

۱۰. زیارت قبر کدام شاگرد و یار امام هادی علیه السلام برابر با زیارت قبر امام حسین علیه السلام است؟

الف. فضل بن شاذان      ب. عبدالعظیم حسنی

ج. ابوهاشم جعفری      د. حسین بن سعید اهوازی

۱۱. سلاح مؤمن چیست؟

الف. دعا      ب. نماز      ج. روزه      د. اشک بر اهل بیت

۱۲. کدام یار فداکار امام هادی علیه السلام از نابیان خاص حضرت ولیعصر علیه السلام می باشد؟

الف. علی بن مهذیار      ب. حسن بن علی

ج. عثمان بن سعید عمروی      د. محمد بن حمزه

۱۳. کدام خلیفه عباسی برای عداوت بیش تر نسبت به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله مرقد مطهر حضرت سیدالشهداء علیه السلام را ویران کرد؟

الف. هارون      ب. متوکل      ج. معتصم      د. واثق

۱۴. کدام خلیفه عباسی با احسان به علویان فدک را به فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله بازگردانید؟

الف. معتصم      ب. مستعین      ج. معتز      د. منتصر

۱۵. ابوالحسن الهادی علیه السلام فرمود: حسد نیکی ها را از بین می برد، ..... دشمنی می آورد، ..... مانع از دانش اندوزی است، ..... ناپسندترین خلق و خوی است و ..... خصلتی ناروا و ناشایست است.

الف. دروغ - خودپسندی - بخل - طمع

ب. خشم - تهمت - دروغ - چاپلوسی

ج. بداخلاقی - خودپسندی - ناسزاگویی - ریا

د. بخل - دروغ - بی دینی - ناشکری

۱۶. طبق فرمایش امام علی النقی علیه السلام بردباران به چه کسانی گفته می شود؟

الف. کسانی که از گناه دوری می کنند

ب. کسانی که در برابر سختی ها صابر هستند

ج. کسانی که بر انجام واجبات خود پایداری می کنند و از آن شانه خالی نمی کنند

د. همه موارد